

چهارمات

امروز

سال چهل و دوم - دوشنبه ۹ دی ۱۳۸۷ - شماره ۲۰۵۸ - قیمت ۳۰۰ تومان

<http://www.ettelaat.com>

ISSN 1735 - 7470

مایتم و داغ مایتم گل‌های سوخته



یاسیہ مظلوم

ہر روز عاشورا چو گشت تنہا

بی یارویاور زادہ زہرا

می گفت ہر دم از جفای اعدا:

(یا دَہْرُ اُفٍّ لَکَ مِنْ خَلِیْلِ)



هفته نامه فرهنگی، اجتماعی، ورزشی و ادبیات داستانی
صاحب امتیاز: موسسه اطلاعات
مدیر مسئول: مهندس محمد جواد رفیع
 rafiemj@yahoo.com
سر دبیر: محمدولی سهرابی اسمرود
 mhmd_sohrabi@yahoo.com
صفحه آرا: مجتبی طیار آشتیانی
چاپ: ایرانچاپ (موسسه اطلاعات)

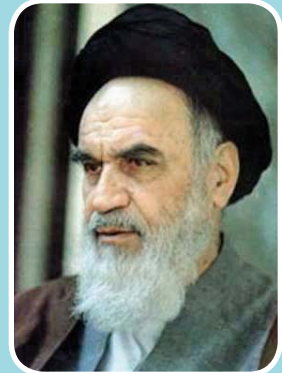
نشانی: تهران - بلوار میرداماد - خیابان روزنامه اطلاعات
 (تابان غربی) - پلاک ۸ - ساختمان روزنامه اطلاعات
کد پستی ۱۵۴۹۹۵۳۱۱۱
مجله جوانان امروز
تلفن:
 روابط عمومی (۲۹۹۹۳۲۰۳)
 پست تصویری (۲۲۲۲۱۲۳۵) (۲۲۲۷۲۴۸۸)
 سفارش آگهی (۲۲۲۳۵۰۷)

استفاده از مطالب مجله در فیلمنامه، تلویزیون و... نیاز به مجوز کتبی دارد
آثار ارسالی عودت داده نمی شود
 مجله در نحوه استفاده از آثار ارسالی آزاد است
مجله جوانان امروز را می توانید در شبکه اینترنت مطالعه کنید .
آدرس مجله: http://www.ettelaat.com
پست الکترونیکی:
 Email: jjavanan1@yahoo.com



واقعه کربلا در روز عاشورا یک فصل عظیم از تاریخ ماست و مایه اصلی حرکت و نهضت اسلامی در جهت تفکرات صحیح اسلامی محسوب می شود. تفکر انقلابی ما مستند به حادثه ی عاشورا بود که سراسر جهان اسلام را فرا گرفت و اینگونه مردم را وارد میدان جهاد و مبارزه فی سبیل الله کرد.

رهبر معظم انقلاب اسلامی
 حضرت آیت الله خامنه ای



محرم ماهی است که عدالت در مقابل ظلم و حق در مقابل باطل قیام کرده و به اثبات رسانده که در طول تاریخ، همیشه حق بر باطل پیروز شده است.

بنیان گذار کبیر جمهوری اسلامی ایران
 حضرت امام خمینی (ره)

فهرست

تسلیت به همکاران

سرکار خانم صدیقه جهانشاهی و زهرا جهانشاهی، درگذشت عزیز گرامیتان را تسلیت گفته، برای آن مرحوم علو درجات و برای بازماندگان صبر و شکیبایی از درگاه خداوند متعال خواستاریم.

مجله جوانان امروز

خلوت انس ۴۲
 کارگاه ادبی ۴۴
 ترنم ۴۵
 داستان جنایی ۴۶
 ورزشی خارجی ۴۸
 گفتگوی ورزشی ۵۰
 ورزشی ۵۲
 از قدیمی ها چه خبر؟ ۵۴
 نامه های شما ۵۵
 اندیشه و کاریکاتور ۵۶

دیار من ۲۱
 زنگ خطر ۲۲
 قصه های جدایی ۲۳
 محرم ۲۴
 کامی نت ۲۵
 معلوم ۲۶
 گفتگوی هنری ۲۸
 گفتگوهای کوتاه ۳۰
 سینمای جهان ۳۲
 اخبار هنری ۳۴
 روانشناسی ۳۶
 حکایت آشنایی ۳۹
 همگام... ۴۰

باده عشق ۳
 سخن شما ۴
 بی مقدمه ۵
 جوان و سیاست ۶
 جوانان موفق ۸
 بهار کتاب ۹
 گزارش ۱۰
 خنده جام ۱۲
 دلشوخ ۱۳
 اندیشه جوان ۱۴
 گلچین ۱۵
 همراز ۱۶
 چرا! چگونه ۱۸
 خوش خیال ۲۰

توضیح:

با تسلیت ایام سوگواری ماه محرم به اطلاع خوانندگان مجله می رسانیم ، به دلیل تقارن چاپ مجله با ایام تاسوعا و عاشورای حسینی ، مجله جوانان امروز هفته آینده چاپ نخواهد شد.

دبیرسروس ورزشی: غلامرضا صفایی شاد
 دبیر سروس هنری: مجید فلاح شجاعی
 دبیر سروس گزارش: ارمان زمان فشمی

همکاران مشاور

* مشاور حقوقی: - دنظری
 * مشاوران پزشکی: - دکتر موسی شباک
 دکتر سهیلادلبخش، دکتر محمودعزیزی
 و دکتر شیده شریعت پناهی
 * مشاوران روان شناسی: - نوشین غریب دوست
 صادق گرجی و دکتر اصغر کیهان نیا
 * مشاور تحصیلی: - مهندس پڑمان

مباهله: رویارویی فرهنگی

روز بیست و چهارم ذیحجه، دوازدهمین روز پیش از این، سالروز مباهله بود واقعه‌ای که به وقوع نپیوست. در یک تعبیر ذوقی و شاید اندکی مسامحه‌آمیز شاید بتوان حکایت مباهله را به واقعه‌ی ذبح اسماعیل مانند کرد که آن قضا نیز به تقدیر دیگری انجامید. هر چند مباهله در معنی لغت به نفرین متقابل تعبیر می‌شود و در اصطلاح عبارتست از آخرین جدال بر سر حقایقت به شیوه‌ای نفرین‌گرانه و ظاهراً خصومت‌بار، لیک داستان مباهله‌ی پیامبر یکی از برجسته‌ترین رویارویی‌های آن بزرگوار در شیوه‌ی ای فرهنگی بوده است. حکایت از این قرار است که ارباب کلیسای نجران، یکی از توابع یمن آن روز، در پی نام‌نگاری‌ها از سوی پیامبر در پذیرش اسلام، نه بدین دعوت لیبیک گفتند و نه به شرایط عرف آن روزگار، یعنی پرداخت جزیه گردن نهادند و این البته در حالی بود که جست و گریخته پاره‌ای حرکات ایدئانی را نیز بر مسلمانان روا می‌داشتند. آخرالامر پیامبر به پیام وحی مأموریت یافت که سران ایشان را به مباهله فراخواند و جزمیت آنان را در خیره‌سری و سماجت، بر خود ایشان بیازماید. فحواى آیه، صریح و روشن، دو سوی را در دو جهه‌ی فرزندان، زنان و نزدیک‌ترین کسان به رویارویی صلا می‌دهد و نتیجه‌ی حقایقت یک طرف بر طرف دیگر را به فرجام مباهله موقوف می‌کند. * در نگاه سطحی و نخستین، عقل دوراندیش اما مصافح جو و خصومت ورز باید به احتیاط و دوراندیشی، جبهه‌ای را بیاراید که در صورت دامنگیری خطر، همه‌ی هستی و آبروی خویش را نبازد و لاقفل آن که، در این مصافح دله‌ها و پرخاطر، عزیزان و نزدیک‌ترین کسان خویش را به معامله نکشاند. کمترین احتمال بر عدم حقایقت، بالاترین احتیاط و حزم را در این پیکار لازم می‌آورد. از این روی، مسیحیان، هر چند جبهه‌ای از کسان خود را آراستند و به واقعه درآوردند لیک نشانی از زنان و کودکان و یا عزیزان ارباب کلیسا دیده نمی‌شد. اما این سوی بنا به فرمان مستقیم خداوند، کسانی همراه و همپای رسول‌الله بدین کارزار فرهنگی وارد شدند که همه‌ی هستی و وجود پیامبر بودند. دو نوباوه‌ی علی و زهرا در زیر سایه‌ی پدر و مادر و هر چهار در حصن حصین پیامبر، تو گویی جلوه‌ی تمام نمای کائنات در بسط زمین، گام زنان به صحنه‌ی موعود مباهله رسیدند. اینجا بود که همگان دیدند زن بر گزیده‌ی پیامبر برای این نمایش حقایقت، کسی جز دختر او نیست و فرزندان نام برده در آیه، کسانی جز دو نور چشم او، حسن و حسین نیستند و نفس و جان او نیز در وجودی جز علی علیه‌السلام متجلی نیست.

وجهی دیگر در نفاست و واقعه‌ی موسوم به مباهله‌ی پیامبر، نمایه‌ی سمبلیک و نمادین آن است که در ابتدای سخن به واقعه‌ی انجام نشده‌ی ذبح اسماعیل تشبیه کردم. آن حکایت نیز هر چند بالقوه واجد اتفاقی خطری و نادر بود لیک در عمل به نمایه‌ای از اوج تسلیم و فداکاری و پایانی لطیف و دل‌انگیز انجامید که خود به عنوان یادگاری ماندگار در حج مسلمانان برای همه قرون و اعصار جاودانه شد. واقعه‌ی مباهله نیز که بالفعل ناتمام ماند، در بطن خویش نمایانگر حقایقت فرهنگی و فکری دعوت اسلامی و به خصوص حجیت و حقایقت تفکر شیعی است: از آن روی که مرکزی‌ترین هسته‌ی اعتقادی تشیع در کانون کارزار فرهنگی مباهله به امر پروردگار حضور داشتند.

از نگاهی دیگر می‌توان این وجهه را در تحلیلی تاریخی متصور دانست که پیامبر با سران لوجج مسیحیان نجران از سر جنگ و نبرد برخیزد؛ همانگونه که با یهود بنی قریظه و یا یهودیان بنی قینقاع. اما نه چنین عزمی در سر پیامبر آمد و نه چنین دستوری از جانب خداوند. بلکه مقدر این بود که این بار صحنه‌ی کارزار، نه تجهیز یافته به لشکر و سپاهی و خدم و حشم و نه تسلیح شده به تیر و کمان و دشته و شمشیر باشد، بلکه می‌بایست وجهه و صورت دیگری از نبرد اتفاق بیفتد و آن هم نوعی ابهت نمایی در عین سادگی و نمایش ایمان و صلابت در عین آرامش بود. از این روست که تعبیر رویارویی فرهنگی برای واقعه‌ی مباهله، نه تعبیری شاعرانه و ذوقی، بلکه برخاسته از چنین تحلیلی است.

شاید سنجیده‌تر و راست روانه‌تر آن باشد که واقعه‌ی مباهله‌ی پیامبر را - که به نوعی دیگر جلوه‌ی رحم‌للعالمین آن بزرگوار را نمایان کرد - نه از دریچه‌ی لغت نفرین و یا خصومت‌ورزی بر حریف به خاطر به کرسی نشاندن اعتلای یک طرف بر طرف دیگر ارزیابی کنیم، بلکه پیام زیبا و لطیف این واقعه‌ی غیرمحقق را دریابیم. آن پیام بر این دو محور استوار است: محور نخست آن که رسول خدا به دستور خداوند، حقایقت و حجت کلام و دعوت خویش را در وجود حجت‌هایی روشن و متعین، برای همیشه بر تارک تاریخ اسلام معرفی کرد و برنشانند. محور دوم این پیام آن است که یقین و ایمان در اعلام‌تبه‌ی خویش، دارای آنچنان قداست و نفاست است که به پای آن، نفیس‌ترین نفوس، حتی علی و زهرا و دو فرزندش را نیز می‌توان به قربانگاه فرستاد.

* - آل عمران، ۶۱

جواد مریمی - اشکان

سلام، از شما دوست خوب و گرانقدر بابت دقت نظر تان نسبت به کمیت و کیفیت صفحات مجله متشکرم.

- ۱- تذکر شما در مورد شماره ۲۰۴۴ مجله، کاملاً وارد است.
- ۲- وزارت ارشاد دستوری مبنی بر عدم چاپ فال در نشریات صادر نکرده‌اند. اگر چنین بود حتماً ما زودتر با خبر می‌شدیم.
- ۳- در صورت امکان گفتگویی هم از آقای خاتمی در صفحه سیاستمداران... چاپ خواهیم کرد.
- ۴- محدودیتی برای آثار دوستان نداریم، شما مطالبان را بفرستید، در صورت امکان چاپ می‌شود.
- ۵ - پاسخ مسئول صفحه‌ی قصه‌های جدایی و صفحه ورزشی خارجی را هم بخواهید.

* فوآنده عزیز نمی‌دانم برداشت شما از این ماپرا که در صفحه قصه‌های جدایی شماره ۲۰۴۷ به چاپ رسیده چه بوده است، اما فقط زن و شوهرهایی که مشکل دارند به دادگاه نمی‌روند. اگر قطعاً با دقت این داستان را مطالعه کرده باشید، متوجه می‌شوید که این مادر برای گرفتن مضامت فرزندش و مقوفشان می‌بندید و از این موارد در دادگاههای فائوده کم نیست.

* دوست عزیز: ما بارها به مناسبت‌های مختلف تاریخ آغاز جبهه‌های جهانی، قهرمانی باشگاههای اروپا و جبهه اتحادیه را در همین صفحات ذکر کرده‌ایم و دلیلی نمی‌بینیم که فرضاً باز هم بنویسیم: جبهه جهانی از سال ۱۹۳۰ آغاز شده و تنها در سالهای ۱۹۴۷ و ۱۹۴۶ به دلیل بروز جنگ فائمنسوز دوه جهانی برگزار نشد و از سال ۱۹۵۰ که بریزل میزبان این بازیها بود بدون وقفه این دیدارها برگزار می‌شود.

سمانه (بلدرچین صورتی) - فروین

سلام ما را هم بپذیرید. لازم است چند نکته را به اختصار در پاسخ نامه صمیمانه‌تان یادآور شوم:

- ۱- دوست داریم خوانندگان مجله با نام و نشان مشخص با ما مکاتبه نمایند.
 - ۲- چاپ متن کامل نامه‌های شما عزیزان به هیچ عنوان مقدور نمی‌باشد.
 - ۳- همه نامه‌های رسیده به دفتر مجله اعلام وصول می‌شوند.
 - ۴- هیچ کدام از همکاران ما دشمنی با کسی ندارند، در مورد مسابقه پاتوق هم اشتباه فکر می‌کنید.
 - ۵ - روی پاکت نامه‌تان عنوان صفحه‌ای که برای آن نامه نوشته‌اید را بنویسید. نامه‌ای از شما به دست مشاور پزشکی نرسیده است.
- می‌توانید سؤالات را تلفنی با دفتر مطرح کنید و پاسخ‌تان را در مجله بخواهید.

پیام سعیدی - سنج

خواستم از مطالب با محتوا، ارزشمند مجله خوبتان تشکر و قدردانی کنم بخصوص روی جلد مجله شماره ۲۰۵۴ و تبلیغات پشت جلد مجله. من با اینکه به مطالب مجله بیشتر اهمیت می‌دهم اما به روی جلد مجله و همچنین تبلیغات بانکی هم علاقه دارم آرم مجله که خیلی خوب شده و مورد پسند من و خانواده‌ام قرار گرفته است. واقعاً دست مرزاد، صفحه‌ی معلوماتان را خیلی دوست دارم بخصوص اسامه‌های مستعار بازیگران خارجی معرفی می‌کنند و مطالب زیبایی را ارائه می‌دهند. بسیار خوشحالم که جوانان به خواندن کتاب و مجله روی می‌آورند و به آن عشق می‌ورزند. چه خوبه آدم همیشه به مجله یا کتاب و تحصیل و ادامه تحصیل معتاد باشد آخ که چه خوب می‌شد که اینجوری می‌شد.

در ضمن صفحه «با ترانه» و «ترنم» را خیلی دوست می‌دارم بخصوص هفته گذشته در صفحه ترنم یادی از استاد آواز ایران زنده‌یاد مازیار عزیز کرده بودید. ما هم قدمت شما و دوستان سنندجی سلام داریم، عکس‌تان در شماره ۲۰۵۷ چاپ شده است. آقا پیام همه یا به نوبت، سؤالاتان را در مورد صدلی افزایش قد به مسئول صفحه مشاور پزشکی سپرده.

نرگس ریاحی - نوکنده

می‌خواستم از شما تشکر کنم به خاطر صفحه استاد دوشنبه، واقعاً مطالب جالب و خواندنی است. راستش یکی از خواهرهایم عاشق تیمور شده و خواهرم از من خواسته که از شما به خاطر داستانهای استاد دوشنبه تشکر کنم و خواهش کنم که هیچ وقت این صفحه را حذف نکنید.

باز هم ممنون به خاطر توجه‌ای که به خوانندگان دارید. فوآنده گرامی، سعی ما هم جلب رضایت خاطر شما عزیزان است. در این صفحه هدف بیان مسائل اجتماعی و فرهنگی است تا همه ما با آن‌ها بیشتر آشنا شویم و تذکرات بجای استاد دوشنبه را به گوش و جان بپذیریم و رعایت کنیم. فوشمالیم که این صفحه نظر شما را هم جلب کرده است.



زنگ بیکاری!

بگویم. تیمور که متوجه عصبانیت من می‌شود ادامه می‌دهد:
البته استادجان، من فقط به دو نفر اطلاع دادم و این جمعیت که می‌بیند کار من نیست، مقرر همان دو نفر اول هستند.
در همین لحظه صدای فریاد شاپور از داخل خانه بلند می‌شود و تیمور را صدا می‌زند. تیمور پس از چند دقیقه که به داخل خانه می‌رود برمی‌گردد و می‌گوید:
استادجان، مادر بزرگ بودند که از شهرستان زنگ زدند و با شما کار داشتند.
می‌پرسم:
به خانه شما زنگ زده؟
و جواب می‌دهد:

بله، چون شما خانه نبودید و تلفن را جواب ندادید مجبور شدند به خانه ما زنگ بزنند، گفتند به شما پیغام بدهم پسرعمه‌ها و پسرعموهایتان التماس دعا دارند و هر طور که شده کاری کنید که یک نفر از آنها در شرکت پرویز خان استخدام شوند.
کلام به شدت داغ می‌شود و از اینکه مادر بزرگ چگونه و از کجا متوجه آمدن پرویز به خانه من شده عقلم به جایی نمی‌رسد، هر چند می‌دانم همه این اتفاقات به نحوی از تیمور سرچشمه می‌گیرد لکن می‌پرسم:
تیمورجان، به مادر بزرگ هم شما خبر دادید؟
و تیمور جواب می‌دهد:

راستش را بخواهید مادر بزرگ تلفن زده بود و سراغ شما را گرفته بود تا حالتان را ببیند و من مجبور شدم حقیقت را بگویم که داخل کوچه ایستاده‌اید تا در مورد استخدام یک نفر کارگر ساده در شرکت پرویز خان با مراجعین مصاحبه کنید.
می‌گویم:

تیمورجان، بهتر نبود بجای اینکار در روزنامه آگهی می‌دادید تا هر که کار می‌خواهد به خانه ما مراجعه کند؟
و جواب می‌دهد:

استادجان، این کار بی‌ادبی است، مگر ممکن است بدون اجازه شما من کاری کنم که باعث مزاحمت شما شود؟
دیگر طاقت شنیدن حرفهای تیمور را ندارم، چشمهایم را می‌بندم تا دهانم را باز کنم و هر چه دلم می‌خواهد به او بگویم که ناگهان با صدای تیمور که می‌گوید:
پرویزخان، پرویزخان، دهانم بسته می‌شود.

چشمهایم را که باز می‌کنم پرویز را می‌بینم که از بین جمعیت به سختی خودش را به جلوی در خانه می‌رساند و با سلام و احوالپرسی می‌گوید:
استادجان، امروز صبح آمده بودم که بگویم برای استخدام کارگر ساده در روزنامه آگهی چاپ کنید ولی وقتی به شرکت رفتم دیدم هیأت مدیره تشکیل جلسه فوق‌العاده داده‌اند و متأسفانه در جلسه با توجه به ضررهای پیاپی که به شرکت وارد شده تصمیم بر این شد که شرکت منحل شود، حالا هم آمده‌ام که عذرخواهی کنم و بگویم جلوی چاپ آگهی را بگیرید.

تیمور با شنیدن حرفهای پرویز عصبانی می‌شود و می‌گوید:
پس بگوید شرکت شما زنگ زده و ورشکست شده است دیگر؟
با شنیدن حرفهای پرویز، خشکم می‌زند و ایستادن در زیر باران نیز تأثیری به حالم نمی‌کند، نمی‌دانم جواب این همه بیکار را چگونه بدهم، شاید هم تیمور می‌بایست جواب آنها را بدهد، یا شاید پرویز که شرکتشان ورشکسته شده است. پرویز که سرش را پایین انداخته، دستهایش را داخل جیبش فرو می‌برد و آهسته آهسته از نظرها دور می‌شود.

تیمور هم شماره‌هایی را که به همه داده پس می‌گیرد و من به زنگ خانه که خراب است نگاه می‌کنم، از طرفی به حرف تیمور فکر می‌کنم که گفت: شرکت پرویز هم زنگ زده، راستی، چرا آنهایی که در زیر باران به امید کار ایستاده‌اند هنوز زنگ نزده‌اند؟ شاید هم زنگ زده‌اند ولی به روی خودشان نمی‌آورند!!

چند روزی است که زنگ خانه خراب شده و البته یکی از مزیت‌های خرابی زنگ خانه این است که می‌توانم در کمال آرامش یادداشت‌هایم را بنویسم، هوای ابری و نم‌باران هم اشتیاق نوشتن را چند برابر می‌کند و هر چند دقیقه یکبار از پنجره به بیرون نگاه می‌کنم و با دیدن منظره زیبای هوای بارانی، طبع نوشتنم گل می‌کند و قلم بی‌اختیار هر چه دلش می‌خواهد می‌نویسد و کار مرا آسان می‌کند، همینطور که سرگرم نوشتن هستم صدای مهمهمای هر لحظه شدیدتر و شدیدتر می‌شود، به طرف پنجره می‌روم، عجیب است، عده زیادی بدون توجه به شدت باران در حالیکه خیس شده‌اند داخل کوچه تجمع کرده‌اند، مثل اینکه اتفاقی افتاده. کاغذ و قلم را کنار می‌گذارم تا هر چه زودتر خودم را به کوچه برسانم و بفهمم اوضاع از چه قرار است.
در را که باز می‌کنم تیمور را می‌بینم که مقابل در و داخل کوچه ایستاده و جمعیت زیادی روپروی در خانه ایستاده‌اند و بدون توجه به بارش باران به تیمور نگاه می‌کنند، تیمور که متوجه خارج شدن من از خانه می‌شود، می‌گوید:
استاد جان، خوب شد که تشریف آوردید. من زحمت شما را کم کرده‌ام و به همه شماره داده‌ام، از اینجا به بعد دیگر به عهده شماست.
با تعجب می‌پرسم:
جسارتا، تیمورجان، اینجا مطب باز کرده‌اید؟
و جواب می‌دهد:

نخیر استاد جان، هر چند که همه اینها در زیر باران چاییده‌اند و به دکتر احتیاج دارند ولی برای کار مراجعه کرده‌اند و منتظرند که شما با ایشان مصاحبه کنید.
با حرفهای تیمور کمی منگ می‌شوم و پس از لحظه‌ای کوتاه می‌پرسم:
تیمورجان، من خودم با کاری که دارم هنوز پا در هوا هستم آن وقت این عزیزان برای کار به بنده مراجعه کرده‌اند؟ اگر کار سراغ داشتم که دیگر خودم را با یادداشت نوشتن سرگرم نمی‌کردم.

تیمور جواب می‌دهد:
استادجان، مثل اینکه خبر ندارید، این جمعیت آمده‌اند تا شاید بتوانند در شرکت رفیق شما پرویز خان مشغول به کار شوند.
تعجبم دوچندان می‌شود و می‌گویم:
تو پرویز را از کجا می‌شناسی؟
و جواب می‌دهد:

امروز صبح پرویزخان آمده بود اینجا و هر چه زنگ خانه‌تان را زد شما جواب ندادید و متوجه شد که زنگ خانه خراب است، البته شما می‌دانید که من عادت به فضولی ندارم ولی چون داخل کوچه مشغول استفاده از هوای پاک و بارانی بودم متوجه ایشان شدم و پرسیدم: چکار دارید؟ و پرویزخان هم با معرفی خودش گفتند که آمده‌اند تا به شما بگویند یک آگهی در روزنامه چاپ کنید تا یک نفر کارگر ساده را استخدام کنند، من هم به ایشان قول دادم پیغام را به شما برسانم، ولی چون یکی دو نفر از دوستان بودند که مدتی برای پیدا کردن کار به من سفارش کرده بودند گفتم به آنها خبر بدهم، بالاخره سنگ مفت گنجشک مفت، شاید دری به تخته خورد و توانستند استخدام شوند و خلاصه این شد که می‌بینید.
به تیمور نگاه می‌کنم و از این که چقدر زود خبر را به من رسانده مانده‌ام که چه

(۱)

قانون این طوری می‌گوید. مرد حق دارد چهار تا زن بگیرد. فقط باید از تو اجازه می‌گرفتم که این هم معنی نداشت. تو صد سال دیگر هم چنین اجازه‌ای نمی‌دادی، یعنی هیچ زنی اجازه نمی‌دهد. این تبصره را گذاشته‌اند که به شماها برنخورند! حالا هم که دیر نشده، می‌توانی الان اجازه بدهی! تو که کم و کسری در زندگی نداری، چه عیبی دارد سایه من بالای سر یک زن دیگر هم باشد؟! اصلاً قانون حق را به من داده. تو از قانون مملکت هم می‌خواهی ایراد بگیری!؟

(۲)

یعنی چه، چه قانون بیخودی است! همین طور بدون این که نظر من را بپرسند، به تو حق می‌دهند طلاق را بگیری و بروی؟! اصلاً به عواقبش فکر نمی‌کنند؟ آخر من چطور از تو جدا بشوم؟ من تو را دوست دارم. تو اولین و آخرین عشق زندگی من هستی. آن زن که نقشی در زندگی من ندارد، من او را همین طوری گرفتم!! من به این قانون بی سر و ته اعتراض دارم. چرا حق من را نادیده گرفته‌ی؟ مطمئناً ایرادی در کار است!



سیاستمداران جوان

* اکنون که صحبت از فرزندان شده به ازدواجتان می‌پردازیم. چگونه با خانم آشنا شدید؟

** من ورودی سال ۵۶ دانشگاه بودم. در سال ۵۶ پس از گذراندن بیست، سی واحد عملاً وارد مبارزات شدیم. آن موقع دانشگاه‌ها اصلی‌ترین مرکز مبارزه بود. اگر کلاس چهارم برای هدایت مبارزات بودند، یکی از آنها دانشگاه بود. هر کس با هر انگیزه‌ای وارد دانشگاه می‌شد به نوعی وارد مبارزه می‌شد. حال یا با انگیزه‌های چپ‌گرایانه یا انگیزه‌های دینی، من هم در بحرانی‌ترین زمان وارد دانشگاه شدم. آن موقع در گروه‌های مبارز که جوانها دور هم می‌نشستند مثل امروز یکی از بحثها، بحث ازدواج بود و اینکه انسان باید با کسی ازدواج کند که او آدم را در مبارزه «هول» بدهد. البته ما فکر نمی‌کردیم که انقلاب به این سرعت پیروز شود. فکر می‌کردیم که راه مبارزه طولانی است. بحث بر ادامه مبارزه بود و ازدواج هم بر همین مبنا شکل می‌گرفت. عقیده ما این بود که همسر آینده هر فرد باید از هر جهت همراه او باشد، اگر درگیر شد، دستگیر شد و هر اتفاقی پیش آمد، همسر، همراه باشد. بنابراین انتخاب از میان دانشجویان مبارز بود یا از خانواده‌هایی که سابقه مبارزاتی دارند. طبیعی بود که من هم چون خانواده‌ای مذهبی داشتم وهم ارتباطاتی که با روحانیون مبارز حوزه داشتم همسر را از میان این خانواده‌ها انتخاب کنم.

* و چگونه با ایشان آشنا شدید؟

** من، تحصیلات متوسطه را در کرمان گذراندم. آقای حقانی - پدرخانم من رابطه بسیار نزدیکی با روحانیون مبارز آن زمان چون مقام معظم رهبری، شهید بهشتی، آقای منتظری داشت، کرمان را برای مبارزه انتخاب کرده بود و چون با پدرم هم رفت‌وآمد داشت بالطبع با خانواده ایشان آشنا بودیم. البته شخصیت او یکی از دلایلی بود که من تشویق به پوشیدن لباس روحانیت شدم. پس از اینکه در کنکور پزشکی هم قبول شدم تنها کسی بود که مرا تشویق به تحصیل در دو رشته کرد و گفت می‌توانی.

* آقای دکتر، معمولاً ازدواج هم‌نسلی‌های شما همان‌طور که خود گفتید، سیاسی بوده است. الان از اینکه سیاسی، ازدواج کرده‌اید پشیمان نیستید؟ خیلی‌ها پشیمان شده‌اند و می‌گویند جای عشق در زندگی ما خالی بوده. ای کاش عاشقانه ازدواج می‌کردیم.

** من جمع‌بندی این افراد را رد نمی‌کنم. ممکن است ماها جزء موارد استثنایی باشیم. البته ازدواج ما سیاسی نبود. ازدواج ما آمیزه‌ای از مذهبی، سیاسی و اجتماعی بود و نمی‌توانم بگویم که سیاسی ازدواج کردم.

* اصلاً قبل ازدواج، همسران را دیده بودید؟

** بله.

* پس آشنایی داشتید؟

** بله. همین الان هم همین‌گونه است. روحانیون دو دسته‌اند. همان موقع پدرخانم من از روحانیونی بود که به لحاظ افکار و عقاید با امثال افرادی چون دکتر شریعتی هم افاق بود. البته به او هم انتقاداتی داشت ولی شریعتی را یک پتانسیل مؤثر در انقلاب می‌دانست. من همین الان هم اگر بخواهم به دکتر سهمی در گرایش دانشجویان به دین پدوم سهم زیادی برای او قائل هستم. در فضایی که او کار را شروع کرد کار واقعاً مشکل بود.

* چند درصد چه سهمی به او می‌دهید؟

** الان نمی‌توان مرزبندی کرد. ولی به جرأت می‌گویم که اگر امثال او دین را در دانشگاه‌ها مطرح نمی‌کردند یقیناً ما نمی‌توانستیم دانشگاه را به سمت پذیرش دین در مبارزات سوق دهیم.

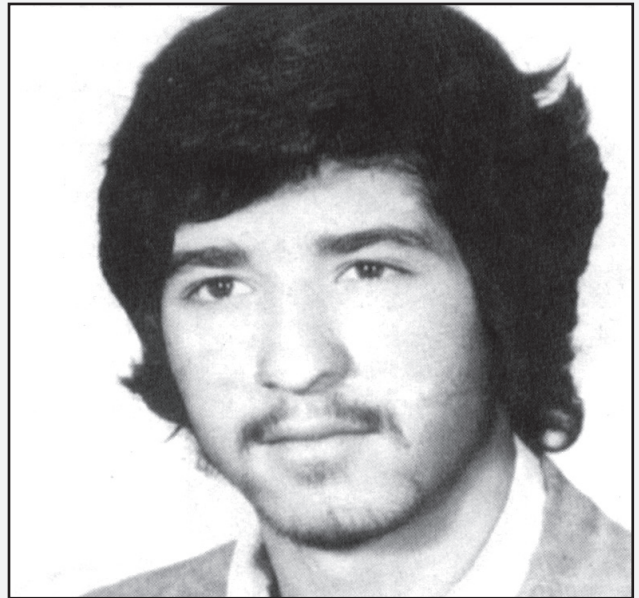
* از اصل سؤال دور نشویم. ازدواجهای سیاسی عاری از عشق؟

** بله. آنهایی که ازدواجشان صرفاً سیاسی بود بدون اینکه به ابعاد دیگر تشکیل‌دهنده زندگی توجه شود طبیعی است که دچار مشکل و چالشهای اساسی شود. ولی من راضی هستم. چون احساس می‌کنم در شرایط عادی هم انتخاب من همین بود.

* می‌پردازیم به جوانی شما. وقتی «طه»، سالهای آغازین دوران جوانی را سپری می‌کرد. آن مرحله جدیدی که در زندگی شما آغاز شد از چه زمانی بود؟

** من از دبیرستان شروع می‌کنم. دبیرستان ما «مختلط» بود. احساس می‌کنم شکل‌گیری شخصیت من از دبستان، دبیرستان و دانشگاه وضعیت تحمیلی و یک بعدی نداشت. گاهی اوقات به خودم مراجعه می‌کنم فکر می‌کنم اینهایی که تلقی و تصورشان محدودیت و مرزبندی برای اصلاح جامعه است صحیح نیست، محدود کردن مراودات اجتماعی چاره کار نیست. به عنوان کسی که از دبستان تا دبیرستان محدودیتی نداشته و بعد در دانشگاه آگاهانه در کنار درس دانشگاه حوزه

انسان باید با
کسی ازدواج
کند که او آدم
را در مبارزه
«هول» بدهد



سیدطه هاشمی

اشاره:

(سیاستمداران جوان) عنوان کتابی است در برگزیده چندین گفتگو با سیاستمدارانی که در دوران جوانی وارد سیاست شده‌اند. هرچند اینک دوران میان‌سال یا پیری را پشت سر می‌گذارند، اما مطالعه خاطرات آنان برای جوانانی که با این چهره‌ها آشنایی دارند یا نامی از آنها شنیده‌اند، شاید خاطره‌انگیز باشد.

این کتاب توسط آقای علیرضا صلواتی تدوین شده و در سال ۱۳۸۶ توسط انتشارات موسسه اطلاعات وارد بازار نشر شده است. در هر شماره گفتگویی از این کتاب انتخاب و با تزییناتی به دوستداران جوان مجله تقدیم می‌شود. امید که مورد توجه قرار گیرد. علاقه‌مندان برای تهیه کتاب می‌توانند با شماره تلفن‌های ۰۲۱۹۹۳۳۳۰۶ و ۰۲۱۹۹۳۳۰۶ تماس بگیرند.

نام پدر: سیدعلی

تاریخ تولد: دوم آذر ۱۳۳۷

مادره از: کرمان

میزان تحصیلات: دکترای پزشکی از دانشگاه تهران و فارغ‌فقه و اصول از موزه

شغل پدر: مغازه‌دار، پارچه‌فروش

شغل مادر: خانه‌دار، البته در ۶ سالگی من ایشان از دنیا رفت.

شغل همسر: خانه‌دار

میزان تحصیلات: فارغ‌التحصیل علوم موزوی

تعداد فرزندان: ۴ پسر

* حاج آقا، شما دختر نداشتید؟

** از دختر محرومیم. البته آن کنترل جمعیت را رعایت

نکردیم. [می‌خندد]

* حتماً می‌خواستید فرزند بعدی دختر باشید!

** بله. به یکی گفتند چند تا بچه داری؟ گفت: چون دختر

ندارم، چهارتا پسر!

در کنار اینکه در مطلب مریض معاینه می‌کردم، درس حوزه را هم ادامه دادم.

زمان پخش مسابقات محمدعلی کلی می‌رفتم نمایندگی کیهان. با مکافات پول می‌دادیم تا مسابقات او را تماشا کنیم. به خاطر همین علاقه وارد کار بوکس شدم. یک سالی مشت‌زنی کار کردم. پس از آن وارد کارهای رزمی شدم کاراته. شاید الگوگیری‌مان از «بروسلی» بود چون فیلمهای او را هم زیاد می‌دیدیم. البته در مبارزه هم احساس نیاز می‌کردیم و به این دلیل آسیب چندانی ندیدیم. اما در حادثه مسجدجامع کرمان به شدت مضروب شدم و حتی تا پای مرگ هم پیش رفتم.

*** و بعد از انقلاب؟**

**** آمدم تهران. در بجه‌ای که انقلاب فرهنگی شده بود درس حوزه را به طور جدی در مدرسه شهید مطهری شروع کردم و همانجا شورای هماهنگی تبلیغات اسلامی را همین آقای حقانی و... بنیانگذاری کردند و از آنجا عملاً وارد کارهای اجرایی شدم.**

*** چرا پزشکی را رها کردید؟**

**** رها نکردم.**

*** الان مطلب دارید؟**

**** من پس از اینکه از پزشکی فارغ‌التحصیل شدم، سطح حوزه را هم تمام کرده بودم، بالاخره یک جایی را باید برای ادامه انتخاب می‌کردم. در امتحان رزیدنتی هم قبول شدم. رزیدنتی قلب. در ماه ۲۴ تا کشیک داشت و با این حساب نه به کار اجتماعی می‌رسیدم نه به حوزه. نهایتاً پس از مشورت با عزیزان دانشگاه و حوزه به قم رفتم و در کنار اینکه در مطلب مریض معاینه می‌کردم، درس حوزه را هم ادامه دادم.**

*** حاج آقا، برای شما جمع کردن پزشکی و روحانیت سخت نیست؟**

**** سؤال جالبی است. اما من روحانی بودن را شغل نمی‌دانم. احساسم این است که کسانی که روحانی بودن را شغل و وسیله‌ای برای رسیدن به اهداف خود محسوب می‌کنند کار درستی نمی‌کنند. به نظر من یک روحانی باید در یکی از کارهای اجتماعی وارد شود. برای من سخت نیست شاید برای جامعه سخت باشد. منبع ارتزاق نباید از دین باشد. من ادعا می‌کنم که تا امروز یک ریال از شهریه و وجوهات نگرفته‌ام. این پولها و وجوهات برای جای دیگری است و من که می‌توانم کار دیگری انجام دهم نباید از این طریق ارتزاق کنم.**

را هم انتخاب می‌کند، بدون اینکه هیچکس به او تحمیلی بکند می‌گویم در آزادی و یا باور کردن شخصیت افراد بهتر می‌توان جامعه را ساخت تا اینکه یک قالب ذهنی پدید آوریم و شخصیتها را درون آن بستیم. من نقطه شروعی را برای تحول نمی‌توانم بیان کنم. یک روندی بود که از ابتدا شروع شد و ادامه یافت. عوامل متعددی باعث شد که ما این راه را انتخاب کنیم. شاید همه جوانهای امروز هم اگر در موقعیت ما بودند همین راه را انتخاب می‌کردند. زمان شخصیت ما را شکل داد. باید با توجه به زمان شخصیت افراد را درک کرد. اکنون ما که عمری ازمان گذشته است باید دقت کنیم و اقتضائات جوان امروز را که شرایطی بسیار متفاوت از شرایط زمان ما دارد درک کنیم. من حالا که فکر می‌کنم می‌بینم از دوران کودکی‌مان بحث مبارزه با رژیم شاه مطرح بود و شخصیت ما براساس آن شکل گرفت.

*** خانواده‌تان سیاسی بودند؟**

**** پدرم جزء متدینین آن زمان بود و به واسطه ارتباطاتی که با طبقه روحانیون داشت باطبع در برابر رژیم شاه موضع داشت.**

*** دوست دارم از دبیرستانان بگویم**

**** دبیرستان ما خیلی آزاد بود. خانمها حجابی نداشتند ولی ما گروهی تشکیل دادیم و پس از آن کتابخانه و... همان تلاشها باعث شد بعضی از دختر خانمها روسری سر کنند.**

*** تحمیلی از طرف شما نبود؟**

**** ما که نه قدرتی داشتیم نه شوکتی.**

*** شما چرا دبیرستان پسرانه نرفتید؟ آن زمان نبود؟**

**** دلایل مختلفی داشت. یکی از آنها سطح علمی این مدارس بود. اما من می‌خواهم بگویم که شخصیت در زمانی شکل گرفت که هیچ محدودیتی نداشت و شاید از موارد استثنایی باشد و برای هرکسی در آن فضا پیش نیاید. اما می‌خواهم یک نتیجه بگیریم. و آن اینکه کسانی که جوانها را به خاطر یک سری مرادوات، رفت‌وآمدها یا بعضی از کارهای ایشان، به مواردی متهم می‌کنند که روح جوان را آزار می‌دهد، من احساس می‌کنم که اینها نیست که جوانان را دیندار یا بی‌دین می‌کند. مجموعه‌ای از عوامل باید جمع شوند تا یک فرد را از دین دور کنند. از همان جوانهای آن زمان به جبهه رفتند و شهید شدند.**

*** و در سال ۵۶ در رشته پزشکی دانشگاه تهران قبول شدید...**

**** و حدود ۱۵ واحد را در دانشگاه تهران خواندم سپس رفته شهرستان تا اینکه انقلاب شد و انقلاب فرهنگی و ادامه تحصیل در دانشگاه تهران.**

*** و چگونه شد که سر از سیاست درآوردید؟**

**** بانوجه به دوران جوانی‌ام نمی‌توانستم از سیاست دور بمانم و اگر وارد کار سیاست نمی‌شدم سؤال داشت که چرا شما که مبارزه را از نوجوانی و جوانی آغاز کردید وارد سیاست نشدید. من یادم می‌آید آن موقع آیت‌الله صالحی کرمانی که از شاگردان امام بود مشی آرام را در مبارزه انتخاب کرده بود و حوصله همه ما را سر برده بود که چرا انقلابی نیست.**

*** آن موقع متحمل نبودید؟**

**** [می‌خندد] احساس می‌کردیم که باید انقلابی حرکت کرد. یادم می‌آید یک سلسله سخنرانی در کرمان گذاشتیم که سخنران آن آقای جلال گنجهای معروف آیت‌الله مجاهدین خلق بود. شب اول پس از پایان سخنرانی او بیست نفر بودیم که وارد خیابان شدیم و به مراکزی که اعتقاد بر این بود باعث انحراف جوانها هستند مثل سینماها و مشروب‌فروشی‌ها و... حمله می‌کردیم.**

*** و شما هم جزء ایشان بودید؟**

**** مگر می‌شد نباشیم؟ یک کسی در مبارزه باشد و این کارها را نکند؟**

*** آن شب اول پس از سخنرانی چه شد؟**

**** رفتم مشروب‌فروشی. تمام شیشه‌های مشروب را شکستیم.**

*** ملبس (به لباس روحانیت) که نبودید؟**

**** نه. من سال ۷۲ - ۷۱ لباس پوشیدم. یادم می‌آید سراسر بدنم بوی الکل می‌داد. از مغازه بیرون آمدم. پلیس هم خیابان را بسته بود. من دست بلند کردم سوار یک وانت‌بار شدم که بروم خوابگاه. پس از طی مسافتی، راننده پرسید کجا بودید؟ گفتم خانه دوستم درس می‌خواندم. دو تا فحش داد و باتومش را درآورد. از این پلیسهایی بود که لباس شخصی پوشیده بود.**

*** لباس شخصی‌های آن زمان!**

**** [می‌خندد]. خلاصه من هم در ماشین را باز کردم و با چند تا معلق فرار کردم.**

*** مشکلی پیش نیامد؟ آسیب ندیدید؟**

**** نه آنچنان. من به بوکس خیلی علاقه داشتم. آن سالها،**

در حادثه مسجدجامع کرمان به شدت مضروب شدم و حتی تا پای مرگ هم پیش رفتم



اصل، کار کردن است و تمرین

اشاره:

چندی قبل در جشنواره جوان خوارزمی برگزیدگان جشنواره معرفی شدند.

مفترعین، مبتکرین، محققین و پژوهشگران نوآوری‌هایشان را در غرفه‌هایشان به معرض دید عموم قرار داده بودند. به راستی پژوهشگران دنیای عیبی دارند. نوع نگاه متفاوت به هویت هر چیز، ویژگی مشترک تمامی آنهاست.

دنیای آنها، دنیای سؤال است؛ دیدن چیزهایی که دیگران نمی‌بینند و آشکار کردن مطالب جدید با آگاهی از آنچه در آموخته‌های قدیمی رفته است. یکی از پژوهشگران منتخب در جشنواره «آبتین هوشان» بود که با ارائه طرح دستگاه پایش و ارسال علائم قلب، رتبه اول کشوری را در گروه برق و الکترونیک از آن خود کرد. گفتگوی با وی انجام دادیم تا بیشتر با او و نحوه کار و ابتراعی‌اش آشنا شوید:



*کمی از خودتان بگویید.

آبتین هوشان هشتم، منطقه سه دبیرستان غیرانتفاعی با معدل ۱۹/۳۰، یک خواهر کوچکتر - اول راهنمایی - دارم. مادرم روانپزشک است و پدرم فوق‌لیسانس مهندسی صنایع دارد.

*در مورد دستگاه و کاربرد آن بفرمایید.

دستگاه موردنظر را زیر لباس قرار می‌دهیم و سیمی به دستگاه کوچکتر وصل می‌شود. این دستگاه پالس قلب را چک می‌کند که براساس اطلاعات پردازش صورت می‌گیرد و در صورت مشاهده هر گونه آریتمی، حدود ۵ ثانیه (دو ثانیه قبل و دو ثانیه بعد و یک ثانیه در زمان آریتمی) سیگنال ذخیره شده و از طریق سرویس پیام کوتاه به مرکز مربوطه در بیمارستان ارسال می‌شود.

در مرکز نیز اطلاعات دریافتی توسط یک برنامه نرم‌افزاری پردازش و نمودار مربوط ترسیم می‌شود و موقعیت جغرافیایی شخصی که به حمله قلبی دچار شده از طریق GPS منتقل می‌شود و پزشک مشاهده می‌کند. چنانچه حمله خطرناک باشد، با توجه به اینکه موقعیت جغرافیایی معلوم است، می‌توان آمبولانس فرستاد و یک پیام کوتاه برای همراه یا نزدیکترین فرد آشنا تا در جریان امر قرار گیرد. بخش‌های الکترونیکی (شامل بردها و مدارها) و برنامه‌نویسی نرم‌افزاری میکرو کنترلر و برنامه‌نویسی برای پردازش اطلاعات و ترسیم آنها در کامپیوتر توسط خودم انجام شده است. چنانچه فرد درون ماشین باشد و دچار حمله قلبی گردد و از هوشیاری خارج شود، دستگاه اتوماتیک‌وار ترمز ماشین را می‌کشد. یا اینکه فرد در کارگاهی باشد و دستگاه پرس یا ااره برقی روشن باشد و فرد دچار حمله قلبی گردد و از هوشیاری خارج شود، دستگاه به طور اتوماتیک دستگاه پرس یا ااره برقی را قطع می‌کند یا در خانه شیر گاز و فیوز وسایل آشپزخانه قطع و در خانه باز می‌شود جهت ورود افراد برای نجات فرد مبتلا.

*برای ساخت دستگاه نیاز به اطلاعاتی در زمینه‌ی پزشکی داشتید و در دبیرستان رشته شما ریاضی و فیزیک است. اطلاعات را چگونه کسب کردید؟

سه ماه تحقیق و پژوهش کردم و یک دوره کوتاه‌مدت در مرکز قلب دیدم تا بتوانم اطلاعات را به دست آورم و دستگاه را بسازم.

*انگیزه‌تان از ساخت چنین دستگاهی چه بود؟

حادثه‌ای برای یکی از دوستان صمیمی پدرم رخ داد و او در حین رانندگی دچار حمله قلبی شد و کنترلش را از دست داد و به خانه‌ای برخورد کرد و خوشبختانه نجات یافت.

*دآوری جشنواره چگونه بود؟

خیلی خوب. در مرحله استانی سه یا چهار بار داوران مرا خواستند و هر بار ۲ الی ۱/۵ ساعت در مورد طرح توضیح دادم و در مرحله کشوری هم سه بار مرا خواستند و هر دفعه به دقت دستگاه را چک کردم تا مشکلی برای آن پیش نیاید. در مرحله پایانی کمی اضطراب داشتم و چند شب نخوابیدم.

*چقدر زمان و چقدر هزینه برد؟

یک سال و دو ماه. تا اردیبهشت ماه هفته‌ای ۵ ساعت و از اردیبهشت پارسال تا امسال هم هفته‌ای ۲۰ ساعت و دو هفته آخر هفته‌ای ۱۰۰ ساعت زمان گذاشتم و هزینه آن سه میلیون تومان تمام شد. وزیر آموزش و پرورش از طرح خوشش آمد و گفت: «وقت بگیر ملاقات خصوصی داشته باشیم».

*اولین اختراع‌تان است؟

خیر، با روباتی در مسابقه Iran open شرکت کردم. سال بعد با RF (کنترل از راه دور) روبات مین‌یاب ساختم و تا مرحله استانی رسیدم. امسال هم ساخت این دستگاه که به مرحله کشوری رسید.

*چه احساسی پس از تکمیل و کامل شدن دستگاه به شما دست داد؟

خیلی خوشحال شدم. گویی دانشگاه قبول شده‌ام. پدرم بیشتر ذوق کرد، شب‌ها کنارم بیدار می‌ماند و آمارهای به دست آمده را چک می‌کرد و در برنامه‌ریزی کامپیوتری کمک می‌کرد.

*چه کسی مشوق شما در اختراع دستگاه بود؟

پدر و مادرم. آقای کشاورز - مسئول پرورشی مدرسه - که با دیگر افراد آشنا کرد و آقای درودیان - معلم الکترونیک - که پس از درس مدرسه در کلاس می‌ماند و کمک می‌کرد.

*برای رسیدن به هدف چه مشکلاتی را پشت سر گذاشتید؟

باید وسایلی می‌خریدم که هزینه زیاد داشت مثلاً اسکوپ دیجیتال که یک میلیون تومان است و از اسکوپ آنالوگ مدرسه استفاده کردم. هرچند اسکوپ دیجیتال بسیار راحت‌تر است و مشکلات شایع الکترونیک از جمله سوختن قطعه الکترونیکی، کار نکردن مدار، سوختن آیتم، نوسان برق شهر و ... که اینها مشکلات تحقیق نیست.

*فکر می‌کنید چه عاملی شما را به اینجا رسانده است؟

از خواب و تفریح زدم و وقت گذاشتم تا توانستم دستگاهی بسازم. اصل، کار کردن است و تمرین و به جرات می‌گویم استعداد و نبوغ زیر ۱۰٪ حائز اهمیت است.

*تاکنون چه موفقیت‌هایی داشته‌اید؟

در مسابقات نورنبرگ آلمان سال ۲۰۰۸ مدال نقره گرفتم و در مسابقات Special world روسیه از وزارت علوم روسیه دیپلم افتخار دریافت کردم.

*از کدام موفقیت بیشتر احساس خرسندی می‌کنید؟

موفقیت در جشنواره خوارزمی. زیرا دستگاه را به نیت جشنواره خوارزمی شروع کردم.

*چه خواسته‌ای از مسئولین دارید؟

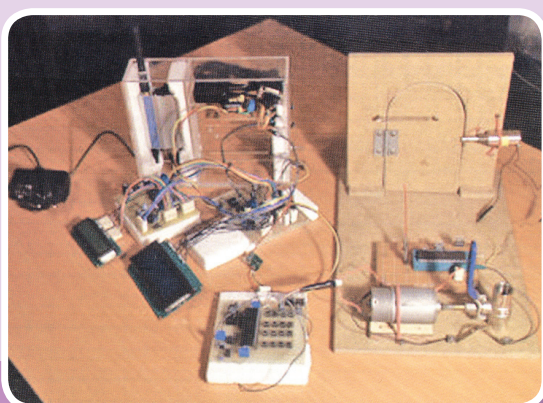
اطلاع‌رسانی ضعیف است. بنده عضو ملی نخبگان شده‌ام - با توجه به کسب مقام در جشنواره - حالا باید چکار کنم؟ می‌دانم امکاناتی برآیمان هست اما طریقه استفاده‌اش را نمی‌دانم. دولت و مسئولین برای محققین امکاناتی فراهم کنند که در توان فرد نیست؛ مثلاً خرید میکروسکوپ بالغ بر ۶۰ - ۵۰ میلیون تومان است که چنانچه دولت آن را تهیه کند چندین نفر می‌توانند از آن استفاده کنند. اما پروژه‌ای که بنده اجرا کردم خرج چندانی نبرد و وقتی آن را به تولید انبوه برسانم پولش تو جیب خودم می‌رود پس چرا باید دولت طرحم را حمایت کند؟

*به نظر خودتان چقدر صبور هستید؟

خیلی زیاد. اما یک دفعه کاسه صبرم لبریز می‌شود.

*چه صحبتی برای جوانها دارید؟

جوانها اگر می‌خواهند به دنیای پژوهش روی بیاورند از ابتدا وارد ماشین پرندة نشوند. تحقیق را جزء به جزء بردارند، وقتی کامل شد و برای دیگران توضیح می‌دهند، آنها مات و متحیر می‌مانند.



فرهنگ گفته‌های طنز آمیز



بابت
زنی که فقط حرف
از سینه‌اش بیرون
می‌آید

این روزها طنز بدجوری مد شده است. اغلب فیلم‌های سینمایی در مال اکران و یا قبلاً اکران شده‌ای که از فروش بالایی برخوردار بوده و هستند، مضمون طنز آمیزی دارند.

شاید مردم آنقدر از زندگی و گیج‌واری‌های آن فسته شده‌اند که تنها کنجی را می‌طلبند برای دور هم نشستن و فقط فندیدن. در این میانه متأسفانه بعضی فیلم‌ها و سریال‌ها و متنی کتاب‌هایی روانه بازار می‌شوند و در دسترس و دید عموم قرار می‌گیرند که مفهومی فکاهه و صرفاً فندهار دارند. این نوع فیلم‌ها و کتاب‌ها جز سرگرمی و فنداندن مخاطب هدف دیگری نداشته و هیچ نکته و مفهومی را به داشته‌های مخاطب نمی‌افزایند. اینها را می‌بینی و می‌فندی و می‌گذری. مال آنکه ارزش وقت آدمی بیشتر از آن است که به بطالت بگذرد.

در ذیل نمونه‌ای از کتابهای موفق طنز را معرفی می‌کنم و پتانیه عمری باقی باشد در هفته‌های آتی نمونه‌های دیگری را نیز به این مجموعه اضافه خواهم کرد. باشد که با خواندن این کتاب‌ها علاوه بر افزودن به داشته ذهنی، ساعاتی را بگذراند و سرگرم شوید.

در پراگماتر یادآوری می‌کنم که معرفی کتاب‌ها تنها به طنز اختصاص ندارد و طنز نیز یکی از مواردی است که به آن توجه خواهیم کرد.

فرهنگ گفته‌های طنز آمیز

گردآوری و ترجمه: رضی هیرمندی

ناشر: فرهنگ معاصر

تیراژ: ۳۳۰۰ نسخه

چاپ اول: ۱۳۸۱

۱۰۴۴ - جرج پنجم: «کتاب جالبی است. اما بعضی مطالبش عجیب و غریب است.» شاید این گفته‌ی جرج پنجم که در صفحه ۳۴۲ کتاب نقل شده است، بهترین جمله برای توصیف این کتاب باشد.

فرهنگ فوق به صورت دو زبان و در ۴۷۱ صفحه منتشر و روانه بازار شده است. گردآورنده، موضوعات مختلف را به ترتیب الفبایی تنظیم و در باب هر یک چندین گفته‌ی طنز آمیز را ارائه کرده است.

از جمله‌ی موارد ذکر شده در فهرست کتاب می‌توان به عناوین زیر اشاره نمود: آزادی، اخلاق، ادبیات، ازدواج، اندیشه‌ها، انسان، بیکاری، پول، تجربه، ترس، تنبلی، جوانی، حماقت، خاطرات، خوش‌باوری، دروغ و دروغ‌گویی، شوهر، طلاق، فراموشی، فرزندان، فقر، قرض، گفتگو، مرگ، والدین، وجدان، هنر و هنرمندان و غیره.

از خواص و مزایای این فرهنگ بنا به گفته‌ی مترجم توانمند آن: «یکی خاصیت استثماری و چپاولگرانه آن است. به این معنا که جزء جزء آن از فرهنگ‌های دیگر برگرفته شده است. که از آن جمله است، فرهنگ گفته‌های طنز آمیز آکسفورد و فرهنگ گفته‌های طنز آمیز پنگوئن. به عبارت دیگر این گردآورنده و مترجم افتخار یافته که جنس خارجی را با سلیقه‌ی شخصی و ایرانی سوا کرده، در جامه‌ی فارسی عرضه کند.

امتیاز دیگر این فرهنگ، بی‌پایان بودن آن است و صفت بی‌پایان البته با تاریخ و طبیعت خود طنز مناسب کامل دارد. بنابراین تا هر زمان که در چارگوشه‌ی این دنیای دون و در عرصه‌ی این بی‌بقای دلفریب، طنزنویس و طنزخوان و طنزگو و طنزطلب وجود داشته باشد، می‌توان بر حجم این کتاب بی‌مثال افزود.» کتاب فوق در نخستین دوره کتاب سال طنز عنوان یکی از برگزیدگان را در بخش ترجمه به خود اختصاص داد.

برای انتخاب قسمت‌هایی از این کتاب و معرفی سبک و سیاق نوشتاری آن، البته وسواس چندانی لازم نیست. چرا که تمام این ۱۳۷۱ مورد، برای خواندن خواننده‌ی طنز دوست پیشنهاد و توصیه می‌شود.

در ذیل به برخی گفته‌ها که کاملاً تصادفی و اتفاقی انتخاب شده‌اند، اشاره می‌کنم:

جان ماری گیبون: من همواره به هنرمندی که قبل از مردن به موفقیت دست می‌یابد، سوءظن دارم.

آداگلاس: من خروارها نقل قول می‌دانم، بنابراین به راحتی می‌توانم تظاهر به دانایی کنم.

اسکاروایدل: زندگی بسیار بسیار مهمتر از آن است که درباره‌ی آن جدی صحبت کنیم.

کلانس دارو: نیمه‌ی اول زندگی را پدر و مادرمان تباه می‌کنند و نیمه‌ی باقیمانده را فرزندانمان.

ژان ژاک روسو: از کتاب متنفرم. کتاب فقط این را به ما می‌آموزد که از چیزهایی سخن بگوییم که چیزی از آنها نمی‌دانیم.

رنه کوتی: عمری تلف کردم تا بفهمم فهمیدن همه چیز لازم نیست.

اسکاروایدل: تجربه نامی است که آدمها بر اشتباهات خود می‌گذارند.

خلیل جبران: اغراق حقیقتی است از کوره در رفته.

مارک تواین: دهانت را ببندی و احمق جلوه کنی بهتر از آن است که با گشودن آن همه‌ی شک و تردیدها را از بین ببری.

اسکاروایدل: پند و اندرز را همیشه به دیگران رد می‌کنم. کار دیگری با آن نمی‌توان کرد. این چیزها هیچ وقت به درد خود آدم نمی‌خورند.

سامرست موام: رمان‌نویس باید مثل کودکان به چیزهایی باور داشته باشد که عقل سلیم برای آنها ارزش قائل نیست.

جرج برنارد شو: دو چیز در زندگی مصیبت است: اول نرسیدن به آمال و آرزوها، دوم رسیدن به آنها.

ژول روناو: نویسندگی تنها حرفه‌ای است که اگر با آن پول در بیاورید کسی مسخره‌تان نمی‌کند.

دنیای زیبایی

زیبایی در دنیا

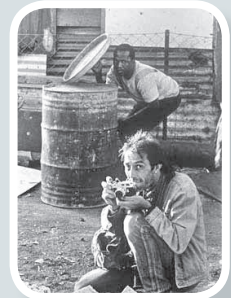
یکی از برنامه‌های اخیر «اپرا وینفری»، مجری معروف تلویزیون آمریکا، به این موضوع اکتفا داشت که مردم هر نقطه از دنیا، زیبایی را در چه چیزی جستجو می‌کنند. اپرا در گزارش جامع خود، به تمقیق در مورد معیارهای زیبایی، که در کشورهای مختلف، به طرز جالب و چشمگیری با یکدیگر متفاوتند، پرداخته بود. گزارش این هفته ما، شرح و بسط یافته‌ای از این قبیل است.

* فقر و زیبایی

زمانی، متفقدی باریک بین، با توجه به متون تاریخی که در آنها به بینی بزرگ کلتوپاترا، ملکه مصر باستان، اشاره شده بود، بر این ادعا که بسیاری از نویسندگان و مورخان، کلتوپاترا را از زیباترین زنان عمر خود دانسته بودند، خرده گرفت. اما اصل قضیه این بود که در مصر باستان، بینی بزرگ و عقابی، نشانه زیبایی صاحبش به شمار می‌رفت! واقعیت این است که معیارهای انسانی با گذشت زمان تغییر می‌کنند و در فرهنگ‌های متفاوت نیز متفاوتند. از این رو عجیب نیست اگر بدانیم در «موریتانی»، چاق بودن یک زن، حسن بزرگی برای او به شمار می‌رود، چرا که در این کشور، زنان چاق را زیبا می‌دانند!

پدران و مادران موریتانیایی، کودکانشان را با شیر شتر که چربی زیادی دارد تغذیه می‌کنند و آنقدر به آنها شیر می‌خورانند تا بالا بیاورند! از این راه معده کودک کم‌کم حجیم شده و او به خوردن غذای بیشتر عادت می‌کند تا هرچه چاقتر و زیباتر شود!

این در حالی است که در آفریقا، گرسنگی بیداد می‌کند و همه ما در ذهنمان، تصویری از کودکان بیافرایی داریم که چشمهایشان از حلقه، و دنده‌هایشان از زیر پوست بیرون زده. در سال ۱۹۹۴، «کوبن کارتر»، تنها در یک کیلومتری کمپ امداد سازمان ملل در سومالی، عکسی از یک دختر بچه گرسنه انداخت که لاشخوری در نزدیکی او منتظر



کوبن کارتر

مرگش بود. در آن سال هزاران نفر در سومالی از گرسنگی مرده بودند و عکس کوبن، که به سمبل گرسنگی آفریقا تبدیل شده بود، جایزه پولیتزر را برد. اما کوبن، که بعد از برگشتن به کشور خود، دیگر آن آدم سابق نبود، به افسردگی شدید دچار شده و چند ماه بعد خودکشی کرد.

به نظر می‌رسد تا وقتی سخن از فقر و گرسنگی در میان زیبایی نخواهد اندیشید، اما ظاهراً این طور نیست، چرا که زیبایی در همان کشوری که کوبن کارتر را به افسردگی مبتلا کرد، یعنی سومالی نیز معیار ویژه خود را دارد. زنان قبایل آفریقایی در سومالی، سال‌هاست که با استفاده از گردنبندهای فلزی، سعی می‌کنند گردن‌هایی هرچه بلندتر

داشته باشند، چرا که در کشور آنها این، نشانه زیبا بودن است! وقتی یکی از زنان سومالی، جلوی دوربین اپرا وینفری، گردن‌بند خود را باز کرد، مشخص شد که او دیگر بدون استفاده از این زینت آزار دهنده، قادر به ادامه زندگی نیست، چون گردنش آنقدر دراز شده بود که بدون گردن‌بند، به نوسان می‌افتاد و زن، نمی‌توانست آن را کنترل کند!

* در ژاپن چه می‌گذرد؟

دخالتم در آفرینش پروردگار، به کش دادن عضلات گردن زنان در سومالی ختم نمی‌شود. تا سال‌های متمادی والدین ژاپنی، پاهای دخترانشان را محکم با پارچه می‌بستند تا کمتر رشد کنند، چرا که در ژاپن داشتن پاهای کوچک، معیار زیبایی زنان محسوب می‌شد.

اپرا در گزارش خود، به این نتیجه رسیده بود که امروز، ژاپنی‌ها بیش از هر چیز به سفیدتر کردن خود می‌اندیشند. لایه تصویری از عروس‌های ژاپنی، با آن کرم‌های سفیدکننده تابلو و ابروهای تراشیده و لب‌های قرمز، در ذهن دارید!

طبیعت و نژاد ژاپنی‌ها، چشمهایی به آنها بخشیده است که گویی یکی دو کوک انتهایی‌شان را نکشیده‌اند، بنابراین دور از ذهن نیست که اهالی شرق دور، به داشتن چشمهایی درشت هم علاقه داشته باشند، کما این که علاقه آنها از طراحی کاراکترهای کارتونی‌شان که همگی چشم شهلا دارند، پیداست!

یکی دیگر از جراحی‌هایی که طی سال‌های اخیر در ژاپن رواج یافته - و البته عمل زیبایی به شمار نمی‌آید - جراحی زبان است. از آنجا که اهالی کشور آفتاب تابان، به دلیل نوع استخوان‌بندی آرواره و فک خود، قادر به تلفظ بعضی از حروف زبان انگلیسی نیستند، زبان و دهان خود را به دست جراحان می‌سیارند تا با اعمال تغییراتی در آن، بهتر بتوانند به زبان بین‌المللی صحبت کنند!

* بازار داغ اکتستنن مو

فرانسوی‌ها به جای تمرکز بر زیباسازی صورت خود، به تناسب اندامشان اهمیت می‌دهند، اما آنچه که برای آمریکایی‌ها مهم است، موی آنهاست. شاید از آنجا که به دلیل گرم شدن بازار غذاهای سریع (Fast Food)، آمریکایی‌ها روز به روز چاقتر می‌شوند، مجبور شده‌اند بی‌خیال تناسب اندام شده و به چیز دیگری بپردازند، چرا



* ما، در حدیث دیگران

شاید جالب‌ترین بخش گزارش وینفری برای ما، آن قسمتی باشد که او به کشور خودمان می‌پردازد و تصاویری از یک خیابان در تهران را نمایش می‌دهد که تعداد زیادی از جوانانش، روی بینی‌هایشان چسب زده‌اند. البته ما می‌دانیم که به گفته انجمن جراحان پلاستیک ایران، کشور ما مرکز جراحی بینی دنیا است. ۷۰ درصد جراحی‌های زیبایی در ایران، عمل بینی هستند که از این میزان، ۳۰ درصدش به آقایان تعلق دارد.

«معجد لاهوتی»، دبیر انجمن جراحان پلاستیک و زیبایی گفته است: «جراحی بینی در بیماران ایرانی، با توجه به ضخامت پوست بینی آنها دشوارتر است، اما ما بالاترین آمار این نوع جراحی در جهان را به خود اختصاص داده‌ایم، در حالی که فقط ۱۴۵ نفر در ایران، دارای مجوز رسمی فعالیت در زمینه جراحی پلاستیک هستند.»



اپرا در گزارش خود به این نکته اشاره می‌کند که بسیاری از جوانان ایرانی که بینی‌شان را به تیغ جراحی سپرده‌اند، مدت‌ها (حتی تا دو سال و نیم!) بعد از گذراندن دوران نقاهتشان، همچنان از چسب‌های مخصوص بر روی بینی خود استفاده می‌کنند و این کار را نوعی کلاس داشتن می‌دانند، حتی دختری به خاطر استفاده بیش از حد این چسب‌ها، دچار زخم و عفونت شده بود اما از این کار دست بر نمی‌داشت!

در این گزارش، یک خانم ایرانی ادعا می‌کند که دلیل آن که فقط گردی صورتش پیداست، باید تمام انرژی خود را برای زیباتر ساختن این قسمت، متمرکز کند و در نهایت یکی از حضار برنامه اپرا که ایرانی بود، نیز با حرف‌هایش مهر تأییدی بر تمام آمار و اطلاعات فوق می‌زد: «من هم اگر بتوانم، خیلی دوست دارم بینی‌ام را عمل کنم!»

ما چه وقت می‌خواهیم به موارد منفی که رکورد بین‌المللی‌شان را در اختیار داریم، از جمله آمار تصادفات و آمار رینوپلاستی (جراحی بینی) در کشورمان بیندیشیم و برایشان چاره‌ای بجویم؟ آیا تنها باید امیدوار بود که یک بار دیگر تاریخ تکرار شود و کارشناسان، بینی کلنوپاتری (۱) را علامت زیبایی بدانند تا پول و سلامتی خودمان را در جاده‌ها و زیردست جراحان ناشی، در معرض خطر قرار ندهیم؟! منابع:

www.persianv.com
www.home.Goo.ir
www.kevincarterfilm.com
special thanks to: opera vinfri (!)

* پاسخ به نامه‌های شما

* **سمنو از ساری:** من گفتم نامه‌های بدون مطلب رو دوست دارم اما نگفتم نامه‌های با مطلب رو دوست ندارم که! اتفاقاً با نامه‌های تو حال می‌کنم، درد دلی هم داشته باشی در خدمتیم!

* **سمیرا (رویای خیس) از خمین:** مطالعه آزاد، اون هم زیاد، می‌تونه کاملاً جای تحصیلات کلاسیک رو پر کنه عزیزم. خوشحال می‌شم باز هم برام نامه بنویسی.

* **ساناز حسینی‌پور از نورآباد ممسنی:** فکر نمی‌کنم نامه‌ای رو بی‌جواب گذاشته باشم. مشکل ممکنه از اونجا باشه که تو نامه‌ات رو برای صفحه خاصی نمی‌فرستی و طبعاً نمی‌دونی تو کدوم صفحه جوابش رو پیگیری کنی، شاید هم مشکل اینه که توی نامه‌ها - مثل همین نامه آخر - اصولاً چیز خاصی نوشتی که نیاز به جواب دادن داشته باشه!



که بازار افزودن یا بلند کردن مو (Hair extension) نیز در این کشور، درست مثل بازار پیترزا و همبرگر، داغ‌داغ است.

شاید شما هم اخیراً در مغازه‌ها، انواع و اقسام رشته موهای آویزان شده در ویترین را دیده باشید که با رنگ‌ها و مدل‌های گوناگون در دسترس همه قرار گرفته‌اند. این موها یا طبیعی هستند یا نایلونی که البته قیمت نوع دوم کمتر است. به هر صورت برای هر کدامشان باید در حدود صد هزار تومان هزینه کنید و اگر موی نایلونی را به خاطر ارزان‌تر بودنش انتخاب کردید، بداندید و آگاه باشید که این نوع مو، هنگام «اکستنشن»

در مقابل حرارت ذوب خواهد شد! بعد از تهیه موی دلخواه خود، باید دنبال آرایشگر کار آزموده‌ای بگردید و حدود صد هزار تومان دیگر بپردازید تا او موها را با ماده‌ای چسبناک، توسط انبرک کوچکی کمی بالاتر از ریشه موهای اصلیتان بچسباند. آرایشگرها به احتمال قوی به شما خواهند گفت این کار، نه درد دارد و نه دردسر، هر وقت هم خواستید می‌توانید به راحتی آنها را باز کنید. اما موها روی سرتان سنگینی می‌کند، زبری چسب خشک شده، ماندن شامپو در لابه‌لای موها، گره خوردن آنها به یکدیگر، سردرد ناشی از فشار و ایجاد موخوره نیز از عوارض دیگر اکستنشن است، به طوری که در نهایت مجبور می‌شوید همان‌طور که به شما گفته شده بود، با استفاده از محلول اتانول، موها را جدا کنید که آن هم چندان کارساز نیست و ممکن است گزینه دیگری به جز کوتاه کردن موها نداشته باشید که انتخاب کنید. گاهی اوقات حتی به استاندارد بلند کردن مو که حداکثر سی سانت می‌باشد، بی‌توجهی می‌شود. با تمام این حرف‌ها هنوز آمریکایی‌های زیادی هستند که از روش اکستنشن برای بلند یا پرپشت‌تر جلوه دادن موهای خود بهره می‌گیرند. اما این موهای طبیعی چگونه تهیه می‌شوند؟

* از هندوستان به آمریکا



اپرا در جستجوی منبع موها، به هندوستان می‌رسد، به معابدی که هندوها، موهایشان را کوتاه کرده و به آنها هدیه می‌کنند!

این گیسوان خوش آب و رنگ، می‌تواند در ابتدا متعلق به مردی ژولیده باشد که ماه‌هاست به حمام نرفته است! موهایی که او به رایگان بخشیده است، شسته و براق می‌شوند و به دست واسطه‌هایی می‌رسند که آنها را برای فروش با خود خواهند برد.

وقتی اپرا فیلمی از سرنوشت موها را به دختری که گیسوانش را به معبد هدیه کرده بود، نشان می‌دهد، شگفتی او را برمی‌انگیزد: «اما من موهایم را برای فروختن کوتاه نکرده بودم!»

با این توضیفات، فکر می‌کنید معیار زیبایی در هندوستان چیست؟ معلوم است که مو! با این تفاوت که هندوها به بلند کردن و آراستن موهای خودشان اهمیت می‌دهند و آمریکایی‌ها سعی دارند محصول آماده را از جایی دیگر به دست بیاورند!

خبرنگار عراقی کنشی خود را به سوی جرح پوشی پرتاب کرده



لنگه کفش

از گمان و حدس و باور، لنگه کفش می‌رود گاهی فراتر لنگه کفش بعد از این حتی حقوق مرد و زن می‌کند بی‌شک برابر لنگه کفش! مطمئنا خورده بر فرق پدر گر نباشد پای مادر لنگه کفش! می‌خورد بر جای جای هیكلت کی شود قانع به یک سر، لنگه کفش؟! در مساجد نیز دیدم عده‌ای می‌برند از پای منبر لنگه کفش! مال مومن را حلالش خوانده‌اند پس نخواهد داد دیگر لنگه کفش! آن قدر داغ است بازارش که شد داغ‌تر از لیگ برتر لنگه کفش! آبی و قرمز فراموشش کنید می‌شود یک روز سرور، لنگه کفش! گاه از دست تماشاگر نما می‌خورد آن جای داور، لنگه کفش! ظالمی را گر ببیند در جهان می‌زند بر سیم آخر، لنگه کفش! سر بزنی در عمق تاریخ بشر ناز شستش کرده محشر لنگه کفش! کله‌های گنده و پرفیس و باد بی‌محابا کرده پنجر لنگه کفش! پادشاه و خان و سردار و وزیر نام هر یک دارد از بر لنگه کفش! فی‌المثل آن شاه سابق خورده است در حرمخانه فزونتر لنگه کفش! از ثریا، فوزیه، یا از فرح خورده او بی‌حد و بی‌مر لنگه کفش مرگ بر جوراب و تاب و پیرهن صد درود و تحنیت بر لنگه کفش! دیدی آخر برد در خاک عراق آبروی آن ستمگر، لنگه کفش؟! عاقبت آدم حسابی می‌شود خورد اگر بر کله خر لنگه کفش! آن که می‌خندد، خودش هم سال‌ها خاطراتی دارد از هر لنگه کفش! ای که پا در کفش مردم کرده‌ای می‌خوری روزی برادر لنگه کفش!

سوسک

دل ما را خوش و شاداب کردی سران غرب را بی‌تاب کردی همین که سوسکی دیدی، دو کفشت چه زیبا سوی او پرتاب کردی!

رضا الهامی - بجنورد

شگفتی

کاری سزای ماهیت دشمنان بکن خود را خبرنگار شگفت جهان بکن با تخم مرغ و گوجه کفایت نمی‌کند با لنگه کفش هم که شده امتحان بکن!

گروه ماسک

راشد انصاری - بندرعباس

بازنشسته

صد شکر خدا را که شدم بازنشسته
پیمان همه بشکسته و پیوند گسسته
در باغ امیدم به جز از خار نروید
هر شاخه که چسبیدم از آن بیخ شکسته
شد عهد جوانی طی و اندوخته‌ای نیست
در سینه رنجور به جز یک دل خسته
رفتند گروهی و ندیدند چنین روز
باقی نگرانند از این روز خجسته!

نجف امیرعزیدی - کازرون

نام من نفت است



- با اجازه از مرحوم حسین منزوی و به مناسبت یکصد سالگی صنعت نفت

نام من نفت است، آیا می‌شناسیدم؟
تیره‌ام، تیره سراپا می‌شناسیدم؟
راه یکصد ساله‌ای را از ضمیر خاک تا زمین پیموده‌ام، ها می‌شناسیدم؟
می‌شناسیدم به صحرا همچنانی که توی اقیانوس و دریا می‌شناسیدم؟
«با شما طی کرده‌ام راه درازی را»
در درون نفتکشها می‌شناسیدم؟
از زمان کشف از ایام پیدایش از گذشته تا به حالا می‌شناسیدم؟
اصل من بودم - نه خود شیرین - که می‌کاوید کوهکن هم بیستون را می‌شناسیدم
من به چشم قیس صحراگرد تنها من بوده‌ام مانند لیلا می‌شناسیدم
من به کام عده‌ای شیرین شیرینم غالباً مانند حلوا می‌شناسیدم؟
من همانم آرزوی دورتان، آری ای شما جمع رعایا می‌شناسیدم؟
گرچه زشت و ناگوارم باز با این حال چشمه‌ای صاف و گووارا می‌شناسیدم
من طلایم آن هم از نوع سیاهش، بیش ...
تر بگویم وصف خود یا می‌شناسیدم؟
ارزش و قدر مرا اکنون نمی‌دانید از کجا معلوم فردا می‌شناسیدم؟
خواستم بیگانه باشم با شما دیدم آشنایید و دریغاً می‌شناسیدم!

منصور علیزاده - امیدیه

مسابقه طنز

زمانی که آدمی به سن جوانی می‌رسد، چندان که افتد و دانی، تند تند عاشق می‌گردد. اما من از آن جوان‌هایی نبودم که تا چشمشان به یک دختر افتاد، عشق بر وجودشان چنگ افکند و سرا پا شیدا شوند.

خیر، بنده نشستم و حساب کردم، دیدم سرانجام روزی روزگاری ته و توی عشق درمی‌آید و تمام می‌شود، اما پول و ثروت این گونه نیست. از قدیم گفته‌اند که پول، پول می‌آورد، ولی هیچ جا ننوخته‌اند که عشق، عشق می‌آورد. بنابراین همسر بهترین همسر برای من کسی است که یک پدر مایه‌دار داشته باشد.

عشق مایه دار ماندنی و جاوید است، بیخودی نیست که از قدیم گفته‌اند «بی‌مایه فطیره» و چون در محله ما و میان اقوام این یک قلم کالا (!) موجود نبود، برای یافتن همسر دلخواه، به گشت و گذاری مفصل در دنیای بی در و پیکر وب مشغول شدم. اما از بس روی صندلی نشستم و چت کردم، میخچه گرفتم و منخچه‌ام پریشان گشت تا این‌که آن روز «پوز» دل‌انگیز زندگی من به صدا درآمد:

– بووووووووووووووووووووووووووووووو !!

– سلام.

– سلام، آقای یا خانم؟

– دوشیزه خانم!

– ببین دختر خانم وقت خودت و من رو بیخودی تلف نکن. من دنبال یه پدر زن مایه‌دار می‌گردم که فقط یه دختر دم بخت داشته باشه. گرفتی؟

– چه جور هم! پدر من شش تا کارخونه، ده تا باغ و ویلا و کلی ریال و دلار تو حساب پس‌اندازش داره من هم تک فرزند اونم.

– به به بگو ببینم سکنه اول؟

– کرده.

– دوم؟

– کرده.

– سوم؟

– فعلا ناقص کرده.

– اوه عزیزم از «روم» من تکون نخور که نیمه گمشده منی! عشق اول و آخر من! ببین امروز برق خونه تون کی رفته؟

– صبح، چون نوبت صبح بودیم.

– آخیش. خیالم راحت شد، گفتم نکنه وسط «چت» برق بره گمت کن!

آن روز برای اولین مرتبه مزه عشق واقعی را چشیدم. نعره‌ای زدم و مجنون‌وار سر به خیابان نهادم، اما چون بوی دود و صدای ترافیک وحشتناک آنجا اذیت می‌کرد، فوری به خانه بازگشتم و مادرم را راضی کردم تا به خواستگاری عروس خانم برود. این مرتبه تب عشق بد جوری یقه‌ام را گرفته بود، طوری که داشتم خفه می‌شدم. این بود که فریاد زدم: «ول کن جانم. دارم خفه می‌شم!» اما پدر عروس خانم همچنان فاتحانه گردن از مو نازک‌تر بنده را می‌فشرد و با غیظ می‌گفت:

– من همین یه دختر رو دارم. با خون دل و کلی خرج و برج بزرگش کرده‌ام. از گل نازک‌تره و از طلا با ارزش‌تر. خیلی مواظبش باش!

– چچیچشم حالا ول کن دارم می‌میرم.

– پسر از عشق مردن لیاقت می‌خواهد. کار هر بز نیست خرمن کوفتن...

– جان دخترت ول کن. تا بخوای بقیه شو بخونی رفته‌ام اون دنیا. حالا من مردم به درک. دلم به حال جیب نازنین شما می‌سوزه. می‌کن مردن بیست سی میلیونی خرج داره، تازه اگه قبر خالی پیدا بشه! مگه

پدر زن مایه‌دار!

من گل می‌گی گل می‌شوی. می‌دونی چقدر بدهکاری و چقدر باید بدوی و جون بکنی تا قرض و قوله‌ها تو صاف کنی؟

– ولی من با دختر یه مایه دار ازدواج کردم تا بخورم و بخوابم!

– به به. اگه من هم مثل تو می‌خوردم و می‌خوابیدم که مایه‌دار نمی‌شدم! تمام زندگی و کار من از روی حساب و کتابه! از حالا به بعد باید شب و روز کار کنی. بذار یه خرده از بدهی‌ها تو حساب کنم تا اصل کار دست بیاد!

– ولی من... من که به کسی بدهکار نیستم!

– نیستی؟ همین الان دو هزار سکه به دخترت بدهکاری که باید در حساب پس‌انداز اون باشه، ولی نداری که بدی. اجازه بده فقط سود این سکه‌ها رو حساب کنم. سالی بیست درصد سود دو هزار سکه می‌شود چهار صد سکه که هشتاد میلیون می‌شه. یعنی ماهی شش هفت میلیون سود خالص مهره به دختر منه! به عبارتی روزی دویست و چهل هزار تومان. ساعتی ده هزار تومان و دقیقه‌ای صد و هفتاد تومان. بنابراین، هر نفسی که فرو می‌بری یک صد و هفتاد تومن به بدهکاری‌ات اضافه می‌شود و چون برمی‌آوری دو برابر می‌گردد و الی آخر. حالا اصلش پیشکش! علاوه بر این‌ها، دهها میلیون خرج و مخارج زیبایی و جراحی‌های پوست و چشم و ابرو و... را اضافه کن. حالا ببین چقدر باید جون بکنی تا اینارو بپردازی!!

– ولی، خرج جراحی پلاستیک و زیبایی دخترتون رو هم من باید بدم؟

– بعله. چون زن توست و نفعتش به تو می‌رسه!

عروس خانم در حالی که دندان‌های مصنوعی‌اش را زیر شیر دستشویی می‌شست، نیشش را باز کرد و گفت:

– برو شکر خدا رو بکن که بابام سود مهریه‌ام رو بانکی حساب کرد. اگر بازاری حساب می‌کرد، سه چهار برابر می‌شد!

چشمانم از شدت خشم بیرون پرید و افکار وحشتناک و دره‌می به سرم زد. پدر زن مایه‌دار بنده که گویی فکرم را خوانده بود، یک سی دی قرمز رنگ درون دستگاه پخش نهاد و گفت:

– داماد عزیزم، خوب این فیلم رو نگاه کن تا فکرای بد بد کنی!

با چشمانم ور قلیبیدم فیلم را تماشا کردم. عده زیادی از جوان‌های هم سن و سال خودم را پشت میله‌های زندان دیدم که به خاطر نداشتن وجه مهریه، کنج زندان‌های نیمه تاریک نشسته‌اند و آلوچه آلوچه اشک می‌ریزند.

این فیلم به من فهماند که نه راه پس دارم، نه راه پیش. از آن لحظه به بعد شب و روز کار می‌کنم و هر چه درمی‌آورم دو دستی و با کمال احترام (!) تقدیم پدر زن عزیزم می‌نمایم. بر اثر فشارهای وارده دچار ضعف اعصاب و انواع بیماری‌های جور واجور گشتم، تاکنون دو سکنه کامل و یک عدد سکنه ناقابل و ناقص نموده‌ام! همین روزهاست که به جای پدر زن مایه‌دار، بنده بیچاره ریق رحمت را هورت بکشم و دار فانی را وداع گویم.

نمی‌دونی پیدا کردن قبر خالی از یافتن خونه خالی سخت‌تر شده؟!

– پس با دو هزار سکه موافقی؟

– البته. من برای رسیدن به عشقم، جانم را هم می‌دم. دو هزار سکه که ناقابل!

چشمان پدر عروس از خوشحالی برق وحشتناکی زد و گردن از مو نازک‌ترم را رها کرد. اقدام و دیگر بلند نشدم. وقتی به خود آمدم که عاقد خطبه عقد را هم خوانده بود و من دو هزار سکه پشت قبالة عروس خانم انداخته بودم، به مهر. اما وقتی در ضمیر گم و گور گشته ذهنم کند و کاو می‌کردم، ته دلم قرص بود که پدر عروس مایه‌دار است و آرام می‌گرفتم. روز اول ازدواج، کنار آینه ایستاده بودم و با خود زمزمه می‌کردم.

– تموم شد. تمام غصه‌ها و بدبختی‌ها رفت. پدر زنم پول داره، خونه داره، مایه داره!

ناگهان سرو کله عیال کنار من پیدا شد. سیصد و شصت درجه عوض شده بود. از وحشت زبانم بند آمد. عقب عقب رفتم و گفتم:

– تو... تو چرا این‌جوری شدی؟ ابروها تو؟ موهای بلندت؟ چشات که سبز بود چرا سیاه شد؟ چرا نوک دماغت شل شده افتاده روی لب‌ت؟ اون دندان‌های سفید کجا رفته؟

– چرا از تعجب خشک زده؟ خوب دختر مایه‌دار این‌جوریه دیگه! پدرم پول داشته خرج زیبایی من کرده.

ابروهامو تاتو کردم و هر روز یه مدل تازه می‌کشم، یه روز هشتی یه روز ساده، یه روز پهن، یه روز نازک!

تا حالا ده بار بینی‌ام را عمل جراحی کرده‌ام، تازگی‌ها می‌افته. قالب پلاستیک می‌ذارم سر بالا می‌شه!

موهامم از بهترین کلاه گیس‌های روز دنیا. هر روز یه مدل جدید مو دارم. چشمامم لنز داره، روزی یه رنگ می‌شه تا چشات در بیاد! برو شکر خدا رو بکن که پدرم پولدار بوده و این همه خرج زیبایی من کرده! در این لحظه پدر زن مایه‌دار با یک چرتکه جلو آمد و گفت:

– چشم روشن. دلم خوشه داماد گرفته‌ام! الان ساعت ده صبحه و تو بیکار و بیچار نشسته‌ای، با دختر



توضیح و پوزش: مسابقه طنز هفته گذشته دلشوخى بر اساس خاطره (بچه مثبت - مشهد) می‌باشد. که نامشان از قلم افتاده بود.

بودند. پاکیزگی و پاک ساختن در زبان لاتین Februm خوانده می‌شد. بنابراین ماه قبل از March را Febraries گفتند، که در انگلیسی به February موسوم شد. بعدها «ژولیوس سزار» امپراتور رم دو اسم ژانویه و فوریه را از آخر سال به ابتدای سال غربی انتقال داد. بدین ترتیب سال میلادی با ژانویه آغاز شد.

ناریخچه درخت کریسمس

در تزئین درخت‌های کریسمس اولیه، به جای مجسمه فرشته کوچک در نوک درخت، از فیگورهای پری‌های کوچک، به نشانه ارواح مهربان یا زنگوله و شیپور برای ترسانیدن ارواح شیطانی استفاده می‌شد. در لهستان، درخت کریسمس با مجسمه‌های کوچک فرشته، طاووس و پرندگان دیگر و تعداد بسیار زیادی ستاره پوشیده می‌شد. در سوئد، درخت را با تزئینات چوبی که با رنگ‌های درخشان رنگ‌آمیزی شده‌اند و فیگورهای کودک و حیوانات از جنس پوشال و کاه تزئین می‌کنند. دانمارکی‌ها، از پرچم‌های کوچک دانمارک و آویزهایی به شکل زنگوله، ستاره، قلب و دانه برف استفاده می‌کنند.

مسیحیان ژاپنی، بادبزنها و فانوس‌های کوچک را بکار می‌گیرند. تزئین درخت در اوکراین نیز بسیار جالب است، آنها حتما در تزئین درخت خود از عنکبوت و تار عنکبوت استفاده می‌کنند و آن را خوش یمن می‌دانند. زیرا بنا بر یک افسانه قدیمی، زنی بی‌چیز، که هیچ وسیله‌ای برای تزئین درخت و شاد کردن فرزندان خود نداشت، با غصه به خواب می‌رود و هنگام طلوع خورشید متوجه می‌شود که درخت کریسمس خانه‌اش با تار عنکبوت پوشیده شده است و این تارها با دیدن خورشید به رشته‌های نقره تبدیل شده‌اند.

و اما نماد آب نماد عصایی

در اواخر قرن ۱۹ یک آب نبات ساز اهل ایندیا به فکر تولید آب‌نباتی افتاد که نشانه‌های کریسمس را در خود داشته باشد. او از یک آب‌نبات نعنایی سفید استفاده کرد. این رنگ نشانه پاک و بی‌گناهی حضرت عیسی بود. سپس وی با افزودن سه خط باریک سرخ، نمادی از رنج‌های مسیح را ایجاد کرد که تعداد آنها نیز نشانه تثلیث بود. بعد او خط سرخ ضخیمی را نیز به نشانه خون سرخ مسیح مقدس به آن اضافه کرد. سرخمیده آب نبات نماد آن است که عیسی مسیح (ع) چوپان و راه‌نمای بشر بوده است.

کریسمس در کشورهای جهان

برزیل

پدر کریسمس در این کشور آمریکای جنوبی «پاپی نول» نامیده می‌شود و بسیاری از سنت‌های مردم آن به رسوم ایالات متحده آمریکا شباهت دارد. خانواده‌های متمول در روز کریسمس غذای ویژه‌ای با مرغ، بوقلمون، گوشت ران، سالاد، میوه‌های تازه و خشک شده تهیه می‌کنند. اما خانواده‌های کم‌بضاعت به برنج و مرغ اکتفا می‌کنند.

فنلاند

مردم فنلاند اعتقاد دارند که بابانوئل در شمال فنلاند زندگی می‌کند و مردم سراسر جهان نامه‌های خود را به بابانوئل فنلاند ارسال می‌کنند. از این‌رو این کشور پارک تفریحی بزرگی را به نام سرزمین کریسمس در نظر گرفته که توریست‌ها می‌توانند در آنها با بابانوئل‌های واقعی دیدار کنند.

خانواده‌های فنلاندی برای استقبال از سه روز تعطیلی، خانه‌های خود را تمیز می‌کنند در شب کریسمس آتش مخصوصی می‌پزند و درخت کاج خود را تزئین می‌کنند. ظهر روز کریسمس که به «صلح کریسمس» شهرت دارد پیام‌های کریسمس را از تلویزیون تماشا کرده و عصر شام کریسمس را می‌خورند. بسیاری از فنلاندی‌ها در ایام کریسمس به قبرستان‌ها می‌روند و سر قبر گذشتگان خود شمع روشن می‌کنند.

آلمان

آلمانیها علاقه عجیبی به تزئینات خانه خود در کریسمس دارند. گهواره کوچکی به نشانه حضرت مسیح در بسیاری از خانه‌ها قرار می‌گیرد. عصر روز کریسمس کودکان از بابانوئل هدیه خود را دریافت می‌کنند و پس از آن، خانواده‌ها یکدیگر را در کلیسا ملاقات می‌کنند و شب هنگام آنها زیر درخت کریسمس جمع می‌شوند و فردی در خانواده زنگ کوچکی را به نشانه گردهمایی اعضای خانواده به صدا درمی‌آورد. آلمانیها در روز کریسمس ماهی یا غاز طبخ می‌کنند.

تونزی

تونزی‌ها اعتقاد دارند که پدر کریسمس طی ۱۲ روز پس از کریسمس هدایا را تحویل می‌دهد و آنها را زیر درخت قرار می‌دهد. نخستین درخت کریسمس در این کشور تزئین شد.

غذای ویژه کریسمس در تونزی نخودفرنگی همراه گوشت و سس و کیک پای میوه‌ای است.

کریسمس در میان سنن و فرهنگ‌ها

میلاد حضرت مسیح منادی صلح و دوستی مبارک باد

کریسمس، جشنی که هر ساله نوید آغاز سال نوی میلادی را به جهانیان می‌دهد، یک جشن مذهبی برای مسیحیان است که در طول تاریخ خود، دگرگونی‌های بسیاری را تجربه کرده است. آنگونه که از تاریخ برمی‌آید. کریسمس در قرن چهارم میلادی که امپراتوری روم (بیزانس) به طور رسمی آیین مسیحیت را پذیرفت، در دنیای غرب رایج شد و به مرور زمان نمو و رشد یافت. زمان کریسمس اکنون نیز میان شاخه‌های مختلف مسیحیت اعم از ارتدوکس، کاتولیک، و پروتستان‌ها متفاوت است و هر یک مبنایی را برای آن تعیین کرده‌اند. برگزاری جشن کریسمس در کشورهای مختلف مسیحی بنا به سنت و رسم و سوم آنان تفاوت‌هایی نیز با هم دارد. ظاهراً هدیه دادن در شب کریسمس و خوردن شیرینی‌های متنوع و رنگارنگ، در قرن ۱۹ میلادی توسط تاجران یهودی در اروپا رایج شد.

چگونگی نام‌گذاری ماه‌های میلادی

چند روز پس از جشن کریسمس، سال نو میلادی آغاز می‌شود. نام نخستین ماه سال میلادی، ژانویه است.

قرن‌ها پیش، ملل مغرب زمین حساب ماه‌های سال را به ۱۰ رسانده بودند. یکی از امپراتوران رم تصمیم گرفت که ۲ ماه دیگر به ماه‌های ۱۰گانه سال بیفزاید. در آن زمان مردم به خدایی معتقد بودند که Janus خوانده می‌شد. جانوس صاحب دو چهره بود. یک چهره او آینده را می‌نگریست و چهره دیگرش برگزیده نظاره می‌کرد. جانوس نگهبان منازل به شمار می‌رفت. تصویر وی را بر روی در خانه‌ها نصب می‌کردند که رویی به درون خانه و رویی دیگر به بیرون داشت.

چنین تصویری از چنان خدایی به نظر مناسب می‌آمد که با اسم ماهی از ماه‌های سال منطبق شود. ماهی که از یک سو بر آنچه رفته است بنگرد و حساب ایام گذشته و فهرست بروز وقایع در ماه‌های قبل را داشته باشد و از جانب دیگر به آینده نگاه کند که چه روی خواهد داد و حساب حوادث آتی را داشته باشد. این ماه «Januaries» خوانده شد که به انگلیسی «January» نامیده شد. پس از نام‌گذاری یازدهمین ماه سال، امپراتور اندیشید که نامی دیگر بر ماه بعدی بیابد. در آن روزگار تقویم رومی‌ها آغاز سال را به March اختصاص داده بود. دو ماه جدید (ژانویه و فوریه) به انتهای سال افزوده شد.

رومی‌ها همواره از پلیدی پرهیز داشتند و همیشه به فکر پاک کردن خویشتن و گردگیری منازل خود می‌افتادند. به خصوص قبل از ماه March که در آن زمان نخستین ماه سال و میمون و فرخنده بود در فکر نظافت و پاکیزگی اطاق‌های خود

پای گرانبهای من

هاینریش بل (آلمان)



- قبول می‌کنی؟
- نه قبول نمی‌کنم. مقرری‌ام را باید زیاد کنید.
گفت: «عقلت را از دست داده‌ای؟» اما لحش ملایم و توأم با دلجویی و مهربانی بود.

- نه. عقلم را از دست نداده‌ام. هیچ کس نمی‌تواند پایم را به من برگرداند. دیگر حتی مجاز به فروش سیگار هم نیستم. برای این کار هم اشکال‌تراشی می‌کنند. او که با آرامش خیال لم داده بود، نفس عمیقی کشید و با لحن موعظه‌واری گفت: «همقطار عزیز: این پای تو بدجوری برای دولت گران تمام می‌شود. بین تو تازه بیست و نه سال داری. قلبت سالم است. در واقع جز پا، بقیه بدنت سالم است. هفتاد سال هم عمر کنی، خودت حسابش را بکن. ماهی هفتاد مارک، سالی دوازده بار، چهل و یک را ضرب در دوازده ضرب در هفتاد بکن و ببین. بهره‌ای هم که به این پول تعلق می‌گیرد، به کنار. فکر می‌کنی که پای تو منحصر به فرد است یا اینقدر می‌ارزد؟ تازه تو تنها کسی نیستی که به پیری می‌رسی، آن وقت می‌خواهی که مقرریت را هم زیاد کنند؟ متأسفم، اما واقعاً زده به سرت!
من هم لم دادم و نفس عمیقی کشیدم و گفتم: «شما اصلاً قدرپای مرا نمی‌دانید. قیمت این پا خیلی بیشتر از اینهاست. در واقع پای قیمتی و گرانبهایی است. این را هم بگویم که مغزم هم به سلامتی قلبم و به همان خوبی کار می‌کند، باید برایتان توضیح بدهم که...
- من هزار گرفتاری دارم.

اما توضیح می‌دهم: پای من زندگی افراد زیادی را نجات داده که امروز دارند مقرری چرب و نرمی از شما دریافت می‌کنند، داستانش هم از این قرار است: «در جبهه تک و تنها در سنگر دراز کشیده بودم؛ مأموریتم کشف وجود دشمن یا امکان وجود دشمن بود. باید به موقع خبر می‌دادم تا بقیه بتوانند در بروند. همقطاران در سنگر داشتند حاضر می‌شدند. نه می‌خواستند زودتر بروند و نه می‌خواستند زیاد طولش بدهند: اولش ما دو تا بودیم. به آن یکی شلیک کردند، او برای شما دیناری خرج برنداشته است. با اینکه همسر داشت، همسرش در کمال سلامت کارش را می‌کند و به مقرری نیازی ندارد. کل هزینه‌ای که او برای شما داشت، هزینه ارسال یک کارت بود و قدری جیره نان. اما خودم را می‌گفتم. تنها و وحشتزده در سنگر خشکم زده بود. هوا سرد بود. من هم می‌خواستم در بروم که...»
مأمور حرقم را برید و گفت: «واقعاً سرم شلوغ است.»

- گوش کنید آقا! ماجرا تازه از اینجا به بعد جالب می‌شود. باید همانجا دراز کش می‌ماندم. با خودم گفتم، چه بهتر که خبر را بدهم و فال قضیه را بکنم؛ همین کار را هم کردم. آنها فوری یکی پس از دیگری به ترتیب ارشد بودن غیب شدند. اول افراد گردان، بعد افراد هنگ، و آخر سر افراد گروهمان، خنده‌دار این بود که آنها آن قدر با عجله فرار کردند که پادشان رفت مرا هم با خودشان ببرند! واقعاً کلمه‌ای پیدا نمی‌کنم تا توضیح بدهم کل ماجرا چقدر احمقانه بود. اگر من پایم را از دست نداده بودم، همه آنها می‌مردند، ژنرال، سرهنگ، سرگرد، همه کشته می‌شدند و شما حالا ناچار می‌شدید به بازماندگانمان مقرری بپردازید. حالا خودتان حساب کنید پای من چقدر برای شما ارزش اقتصادی داشته است. ژنرال پنجاه و دو سال دارد، سرهنگ چهل و هشت سال، سرگرد پنجاه سال. همه هم سالم و جالاک، مغز و قلب همه‌شان هم روبه‌راه. با این زندگی خوبی که دارند؛ همه مثل هیندنبورگ* هشتاد سالی عمر می‌کنند. حساب کنید. صدوشصت ضرب در دوازده ضرب در سی. البته اگر حد متوسط را سی بگیریم. پس پای کذایی من برای شما خیلی کار کرده و در واقع گرانبهاترین پای دنیاست - ملتفت مقصودم که هستید؟

مأمور دوباره گفت: «به سرت زده است، مشاعرت را از دست داده‌ای»
- نه، اینطور نیست، بدبختانه مغزم هم به سلامت قلبم است. حیف که کشته نشدم. اگر چند دقیقه پیش از ماجرای پایم کشته می‌شدم، این همه پول به نفع شما نمی‌شد.
- با این همه که گفتمی این شغل را قبول می‌کنی؟
«نه»، این را گفتم و آدمم بیرون.

* صدراعظم آلمان، پیش از هیتلر

این روزها دارند فرصت مناسبی به من می‌دهند. کارتی برایم فرستادند و خواستند که به اداره مرکزی مراجعه کنم. در اداره مرکزی برخوردشان با من بسیار محبت‌آمیز بود. پرونده‌ام را در آوردند و گفتند: «هوم». من هم گفتم: «هوم»
مأمور پرسید: «کدام پا؟»

- پای راست
- تمام پا؟
- تمام پا
- هوم

و به زیر و رو کردن کاغذها پرداخت. بعد اجازه دادند روی صندلی بنشینم. سرانجام مدرک مورد نظر مأمور پیدا شد:

- خیال می‌کنم اینجا کاری برای شما داریم. شغل مناسبی است؛ می‌توانید نشست و انجام دهید: واکس زدن در میدان جمهوری! توالت عمومی چطور است؟
- نمی‌توانم. نمی‌توانم کفش واکس بزنم! این را همه می‌دانند. می‌دانند که از پس این کار برنمی‌آیم.

- می‌توانی یاد بگیری. هرکس می‌تواند هر چیزی را یاد بگیرد. یک آلمانی باید بتواند هر کاری را انجام دهد. اگر مایل باشی می‌توانی یک دوره رایگان ببینی.
- هوم



همیشه به درهای بسته می‌خورم

با سلام؛ لطفاً سوالات بی‌جواب مرا بی‌پاسخ نگذارید.

همیشه تا به کاری عادت می‌کنم و به آن علاقه‌مند می‌شوم آن کار و مرفه را از دست می‌دهم، علت چیست؟ عاشق تمرکز و مدیریت هستم. قانون راز می‌گوید به هر چه فکر کنی همان اتفاق می‌افتد. چه بفواهی و چه نفواهی. ولی نمی‌دانم چرا برای من جواب نمی‌دهد؟ هر قدر تمرین و وقت گذاشتم خیلی کم اثر گذاشت. این قانون می‌گوید: هر چیزی را در ذهنتان تجسم و تصور کنید به زودی واقعیت و عینیت می‌یابد. نمی‌دانم چرا درباره من صدق نمی‌کند. آیا به خاطر اینکه من صادق نیستم. یا زیادی زودباور و فوش‌بین هستم؟ احساس می‌کنم باید تمام زندگی‌ام را در طبق اخلاص بگذارم و همه چیزم را به زکات بپردازم. چندین بار شغلم را عوض کردم و در روابط اجتماعی و خانوادگی متزلزل شده‌ام.

مشکل دیگرم این است که غم، غصه، گریه و زاری بیهوشم از زندگی‌ام شده است. به فکر شادی خودم باشم یا به فکر شادی بچه و همسر؟ همراز گرامی، برای موفقیت خیلی تمرکز می‌گیرم ولی همیشه به درهای بسته برخورد می‌کنم؟ با آدمهای منفی مواجه می‌شوم، با راههای صعب‌العبور و به شرایطی لاعلاج می‌روسم. کاسه‌ی صبرم لبریز شده. واقعا دیگر نمی‌دانم در این اوضاع و احوال به کدامین مرف و سفن «نوشته و کتاب» فیلم و همایش اعتماد کنم. احساس می‌کنم انسان فقط برای درد و رنج، اذیت، آزار، مُفّت و فواری فلق شده است و هیچ کرامت و ارزشی نزد کائنات و هستی ندارد. تنها راهی که به نظرم رسید این بود که این نامه دست و پا شکسته را برایتان بفرستم.

سیدمهدی. م - مشهد مقدس

دوست عزیزم، تمام آنچه را که نوشتی امیدهایی است که انسانها در مقاطع مختلفی از زندگی به آن فکر می‌کنند و سعی دارند آنها را برآورده کنند. راههایی که شما به دنبال آن رفتید از روش‌های فرا روانشناخت است که تحقیقات علمی صحت آنها را اثبات نکرده و روش‌هایی هستند فردی که در بعضی مواقع جواب نمی‌دهند و چون فاقد روش علمی هستند، راهکارهای مشخص و نتایج یکسانی در پی ندارند. ولی فراموش نکن تمامی امیدهای انسان در سایه توکل به خداوند متعال بر آورده می‌شود و انسان می‌تواند با ارتباط الهی قوی به آرزوهایش برسد. در اینجا است که خلوص نیت معنای واقعی پیدا می‌کند. ضمناً در نوشته‌های شما نشانه‌هایی از افسردگی خفیف به چشم می‌خورد که به نظر می‌رسد نیاز به روان‌درمانی و حتی در صورت نیاز دارو درمانی دارید. با یک روانشناس یا روانپزشک در مورد احساسات و افکارتان مشورت کنید.

والدین دختر راضی نیستند

پسری ۱۷ ساله‌ام که دختری را دوست دارم و والدینم را به فواستگاری دختر موردنظر فرستاده‌ام، اما پدر و مادر دختر راضی نیستند. علتش را نمی‌دانم، اما هم کار دارم هم سرپایز (فقه‌ام در شناسنامه ۲۲ سال دارم). بطور می‌توانم پدر و مادر دختر را راضی به این وصلت بکنم؟

امضاء محفوظ

دوست عزیزم، برای شروع یک زندگی مشترک بایستی تمامی شرایط فراهم باشد. دوست داشتن و علاقه‌مند بودن تنها دلیل برای شروع زندگی زناشویی نیست، من نمی‌دانم شما تا چه حد امکانات و توانایی مناسب برای هدایت یک زندگی را دارید. شغل و درآمد مناسب، سرپناهی برای شروع و آمادگی روانی و جسمی، مهمترین عوامل هستند، شاید شما تنها بخشی از آنها را در اختیار دارید و چون تمامی امکانات آماده نیست، خانواده دختر مخالفت می‌کنند. در حال آنها می‌خواهند فرزندان را به شما بسپارند و طبیعتاً انتظار دارند که او در شرایط مناسبی زندگی کند، بهتر است با پدر و مادر دختر صحبت کنید و دلیل ناراضی آنها را بی‌رسید، اگر دلیل منطقی داشتند سعی کنید آن مشکلات را برطرف کنید و رضایت آنها را به دست آورید، زیرا رضایت والدین در موفقیت یک زندگی مشترک نقشی اساسی ایفا می‌کند. ولی یادتان نرود برای به دست آوردن همسر موردنظران نیابستی تن به

هر خواسته بی‌منطقی بدهید. از عقل و منطق و نظرات والدین خود کمک بگیرید. در زندگی زناشویی هم کفو بودن، از نظر فرهنگی و تحصیلی در یک سطح بودن و ... حائز اهمیت است که باید به آن توجه کنید. شاید دلیل مخالفت، یکی از این معیارها باشد.



دختر خویم

دفتری ۱۸ ساله‌ام. مشکلم این است که می‌فواهم درس بفوانم. من آرزوهای بزرگی دارم و پشتکار. فکر می‌کنم به آن آرزوها برسم. دو سال قبل - سال سوم دبیرستان - متوجه علاقه پسر عمهام به فودم شدم. او یک سال بزرگتر از من است. البته هیچ کس از علاقه‌ی ما باخبر نبود. در جمع متی سلام‌علیک رودر رو نمی‌کردیم و تلفنی با هم صحبت می‌کردیم. افکار و اندیشه‌اش مثل فودم است. در پیش‌دانشگاهی پسر دایه‌ام که مردی ممتزم، فوب با شغل مناسب است و فانه دارد و چند سال بزرگتر از بنده، به فواستگاری‌ام آمد. اما به فاطر پسرعمهام و برای اینکه مشکلات فانوادگی پیش نیاید با پسرعمهام نیز قطع رابطه کردم و به پسر دایه‌ام فواب منفی دادم. اکنون اطرافیان به من فشار می‌آورند و ایراد می‌گیرند که چرا فواب مثبت به پسر دایه‌ام نمی‌دهم. پسر دایه‌ام از اینکه من ادامه تمصیل دهم مرفی ندارد اما من نمی‌فواهم کسی درگیر من باشد. می‌فواهم در رشته پزشکی ادامه تمصیل دهم و فیال ازدواج با او را ندارم و او فکر می‌کند ناز می‌کنم. در حال حاضر شرایط ازدواج را ندارم. فطور به فانواده‌ام این مسأله را بفهمانم؟



ر - م - هر زمان - ۱۸ ساله

دختر خویم، تجربه نشان داده است که اگر انتخاب صحیح و درستی انجام گیرد و هر دو طرف در مورد برنامه‌های آینده‌ی زندگیشان به توافقی رسمی برسند، ازدواج نمی‌تواند مانع پیشرفت تحصیلی و شغلی افراد شود. بسیاری خانمهایی که پس از ازدواج تازه شروع به ادامه تمصیل کرده و روز به روز پله‌های موفقیت را پیموده‌اند و چه بسیار مردانی که پس از ازدواج در پی همراهی و حمایت همسر خود به پیشرفتهای چشمگیری دست پیدا کرده‌اند. اگر آمادگی ازدواج ندارید امریست جدا که هر فردی برای ازدواج باید آمادگی کامل داشته باشد. کار درستی کرده‌اید

که یک رابطه پنهانی مخصوصاً با اعضای فامیل را پایان داده‌اید. به نظرم اگر آمادگی ازدواج پیدا کردید و فواستگار شما فرد مناسبی است، می‌توانید یکی از پیش شرطهای ازدواجتان را ادامه تمصیل قرار دهید تا اضطراب کمتری داشته باشید. ضمناً یک نکته کوچک باقی می‌ماند، در دنیای امروز پیشنهاد می‌شود که قبل از ازدواج فامیلی بهتر است با مشاوره ژنتیک مشورت شود.

هر جا رفتم جواب ند نشیدم

جوآنی ۲۵ ساله‌ام. مدتی است قصد ازدواج دارم و لیکن آن کسانی را که من دوست داشتم مادر موافق نبود و می‌گفت: «دفتری که تو پیدا کنی دفتر زندگی نیست.» به نظر مادرم امترام گذاشتم تا او فودش برایم دفتری انتخاب کند. ۷-۶ بار به فواستگاری رفتم اما هر جا رفتم فواب «نه» شنیدم و در کل مرا نپسندیدند، متی مواردی که از فودم پایین‌تر بودند قبولم نکردند. اکنون هرکسی را که می‌بینم صحبت از فواستگاری می‌کند یا می‌فواهد به فواستگاری برود بدنم کھیر می‌زند و مالم بد می‌شود. از همه چیز بیزار شده‌ام متی از زندگی در تهران و آدمهایش. می‌فواهم از این شهر دور شوم. فکر می‌کنم ۷-۶ مرتبه برای فواستگاری نه تنها کافی بلکه زیاد هم هست. فیلی از دوستانم همان مورد اول را به توافقی رسیدند و زندگی فوبی دارند. چرا من باید چنین سرنوشتی داشته باشم؟

امضاء محفوظ

دوست خویم، هر فرد قبل از ازدواج بایستی مواردی را برای خود روشن سازد از جمله:

- ۱- معیارهای مشخص و قابل قبولی را برای انتخاب یک همسر داشته باشد که می‌تواند برگرفته از نظرات شخصی، نظرات سودمند والدین و همچنین نظرات افراد باتجربه و مورد اعتماد باشد.
- ۲- بایستی باور درستی از توانایی‌ها، کاستی‌ها و آرزوهای خود داشته باشید. اگر

در این زمینه آگاهی کامل ندارید با یک مشاور مشورت کنید.

۳- همسر یعنی فردی که ما قرار است سالها در کنار او باشیم، پس بایستی

در انتخاب او حداکثر دقت را به عمل آوریم، در نتیجه اگر لازم باشد انتخاب درستی داشته باشیم شاید بارها و بارها به فواستگاری برویم. اگر تو و والدینت شناخت درستی از خود و انتظاراتان داشته باشید و افراد مناسبی را انتخاب کنید، حتما در اسرع وقت فرد مناسبی را برای ازدواج خواهید یافت، فراموش نکنید که براساس عقل و منطق انتخاب کنید و افکار خودتان را نیز در نظر بگیرید.





اجاق‌های مایکروویو (مایکروفر) چگونه کار می‌کنند؟

در هر حال کل مراحل حرارت‌دهی در اجاق‌های مایکروویو با اجاق‌های معمولی متفاوت است زیرا به جای انتقال حرارت در اجاق معمولی، ام‌های متحرک در اجاق مایکروویو دارید.

در اجاق مایکروویو هوای درون اجاق در حد دمای اتاق است بنابراین به هیچ وجه روی سطح غذا سفت نمی‌شود.

امواج مایکروویو و سلامتی

آژانس حفاظت از انرژی

تابشی و هسته‌ای در استرالیا که میزان تشعشعات زیان‌آور ناشی از مصرف انواع محصولات صنعتی را بررسی می‌کند تا خطرات احتمالی آن برای سلامت انسان را تخمین بزند. نکات زیر را مطرح نموده است:

* گرمای بیماری‌زا

قرار گرفتن در معرض میزان بالای امواج مایکروویو می‌تواند ایجاد گرما کند که این گرمای بیش از حد در بافت انسان اثرات

جدی بر سلامت او می‌گذارد از جمله سوختگی‌های عمیق بافتی ایجاد می‌کند.

* اثرات موج روی غذا

تحقیقات ثابت کرده است. شواهد مستندی دال بر اینکه تشعشعات مایکروویو در هر سطح بتواند موجب ایجاد یا تحریک سرطان شود در دست نیست. وقتی که دستگاه خاموش می‌شود، امواج در غذا یا اجاق باقی نمی‌ماند، بنابراین غذایی که در مایکروفر پخته شده ضرری ندارد.

نکته: هیچ مطالعه‌ای هم در دولت آمریکا تأیید نکرده است که این وسیله مضر است اما این را باید بدانیم که اعتبار مطالعات و تحقیقات می‌تواند محدود باشد و گاهی این مطالعات به‌طور عمد با دقت انجام نمی‌شود! بی‌اعتباری بسیاری از این مطالعات تحقیقاتی بعدها ثابت می‌شود و ما به عنوان مصرف‌کننده باید برای قضاوت تا درجاتی از عقل سلیم خود استفاده کنیم.

* نشت موج‌ها به بیرون دستگاه

همه مایکروفرها حداقل دو کلید قفل داخلی دارند که به محض باز شدن در دستگاه، تولید امواج را متوقف می‌کند. البته در حین روشن بودن، ممکن است مقداری از امواج از اطراف در، نشت کند، طراحی و ساخت مایکروفر باید طوری باشد که این نشت را تا سطح مجاز استاندارد کاهش دهد. به همین منظور مؤسسات استاندارد آزمایشی برای بررسی نشت از دیواره اجاق طرح کرده‌اند تا با رعایت استاندارد و موارد احتیاط اثری بر سلامت انسان نداشته باشد. اگر اجاق سالم باشد و درست استفاده شود، بی‌خطر است.

* استفاده از چه نوع ظرف‌هایی مناسب است؟

ظروف پلاستیکی معمولی برای استفاده در مایکروفر ساخته نشده و ممکن است در اثر حرارت تغییر شکل یا تغییر رنگ بدهد. فقط از آن دسته از ظروف پلاستیکی که مخصوص مایکروفر ساخته شده، استفاده کنید. اغلب ظروف سرامیکی، آرکوپال، پیرکس برای استفاده در مایکروفر مناسب‌اند به جز ظروفی که لبه‌های رنگی فلزی دارند. از دستورات سازنده اجاق در مورد استفاده از فویل آلومینیوم پیروی کنید. تماس فویل با دیواره اجاق می‌تواند جرقه ایجاد کند.

«پرسی لبارون اسپنسر» در سال ۱۹۴۵ مشغول انجام آزمایش‌هایی روی یک لوله فلک که «مگنترون» نامیده می‌شد بود که ناگهان متوجه شد، شکلاتی که در میبش بوده آب شده است. اسپنسر آزمایش دیگری روی ذرت انجام داد. وقتی ذرت‌ها در دستگاه جدید تبدیل به پاپ‌کورن شدند او فهمید که این دستگاه می‌تواند انقلاب جدیدی در زمینه فن‌آوری به وجود آورد و به این ترتیب اجاق مایکروویو اختراع شد.

اما مایکروویو واقعا چگونه عمل می‌کند؟

مایکروویو درست مانند امواج نور و رادیویی نوعی انرژی مغناطیسی است. این امواج در واقع امواجی با طول موج بسیار کوتاه‌تر از انرژی الکترومغناطیسی هستند که با سرعت نور حرکت می‌کنند. از این امواج برای ارسال برنامه‌های رادیو، تلویزیون، اطلاعات رایانه‌ای و سیگنال‌های تلفن استفاده می‌شود. در واقع این امواج به‌طور کلی برای ارتباطات ماهواره‌ای، تلفن همراه، رادار، کمک به راه‌یابی در آسمان و دریا به کار می‌رود. استفاده دیگر آن گرم کردن در صنایع و درمان حرارتی در دیاترمی است - دیاترمی: عمل درمانی به وسیله ایجاد حرارت در بافت‌های بدن با به‌کارگیری جریان برق بر سطح بدن است که جریان خون را در محل مورد نظر تسریع و جذب و ترمیم را در آن تسهیل می‌کند. از دیاترمی با موج کوتاه جریان‌های پربسامد به کار می‌رود و لهذا باید احتیاط کرد که این عمل به بافت‌های عمیق‌تر آسیبی نرساند.

اجاق مایکروویو برای حرارت دادن غذاها از ریز موج‌ها استفاده می‌کند. ریز موج‌ها همان امواج رادیویی هستند و در اجاق‌های مایکروویو به‌طور معمول از فرکانس امواج رادیویی حدود ۲۵۰۰ مگا هرتز (۲/۵ گیگا هرتز) استفاده می‌شود. امواج رادیویی در این دامنه فرکانسی یک ویژگی جالب دارند: آنها به وسیله آب، چربی و شکر جذب می‌شوند. این امواج به محض اینکه جذب مواد فوق شدند و به سرعت تبدیل به مولکول‌های جنبشی اتمی - حرارت، می‌شوند. ریز موج‌ها در دامنه فرکانسی ۲۵۰۰ مگاهرتزی ویژگی جالب دیگری هم دارند: آنها به وسیله اکثر مواد پلاستیکی، شیشه یا سرامیک جذب نمی‌شوند. فلز ریزموج‌ها را منعکس می‌کند و به این دلیل است که ظرف‌های فلزی در اجاق مایکروویو درست کار نمی‌کند.

غذای پختن

اغلب مردم می‌گویند که اجاق‌های مایکروویو غذاها را پشت‌ورو می‌پزند. یعنی چه؟

فرض کنید که می‌خواهید در یک اجاق معمولی کیک بپزید، طبیعتاً آن را در دمای حدود ۳۵۰ درجه فارنهایت قرار خواهید داد، اما اگر اشتهایی درجه اجاق‌تان را روی ۶۰۰ درجه فارنهایت بگذارید حتی قبل از اینکه قسمت درونی کیک گرم شود قسمت بیرونی کیک می‌سوزد. در یک اجاق معمولی حرارت از بیرون غذا به سمت وسط و درون غذا حرکت می‌کند. در ضمن هوای اطراف قسمت بیرونی غذا گرم و خشک است زیرا رطوبت آن بخار می‌شود بنابراین غذا در قسمت بیرونی برشته و قهوه‌ای رنگ می‌شود اما در همین زمان قسمت درونی آن مرطوب است. هنگام پختن غذا در مایکروویو، امواج رادیویی به درون غذا نفوذ می‌کند و مولکول‌های چربی و آب را در سراسر غذا بسیار یکنواخت به حرکت درمی‌آورند. حرارت مجبور نیست که حتماً از بیرون به داخل حرکت کند بلکه هم‌زمان در همه جای غذا وجود دارد زیرا تمام مولکول‌ها با هم به حرکت می‌افتند. البته محدودیت‌هایی هم وجود دارد، گاهی اوقات امواج رادیویی نمی‌توانند به‌طور یکنواخت به قطعات ضخیم غذا نفوذ کنند و حتی تا اواسط مسیر هم نمی‌روند و همچنین نقاط داغی وجود دارد که به وسیله تداخل امواج به وجود می‌آیند و باعث می‌شوند غذا یکنواخت پخته نشود.

این
خطرها
در کمین
من و
شماست!



مدرسه

حدود هفت درصد از جراحتهای دانش‌آموزان دبیرستان مربوط به این ابزارهای فنی هستند. درحالی که برخی از این جراحتهای بسیار شدید بوده و منجر به قطع انگشتان می‌شود.

محققان معتقدند که نوجوانان بیشتر در معرض اینگونه خطرات هستند، زیرا آنها در دوره رشد ناگهانی و شدید خود هستند. از میان بچه‌ها، نیمی از جراحتهای مربوط به مدرسه در کودکان دوران ابتدایی در زمین‌بازی رخ می‌دهد. البته هرچه این کودکان بزرگتر می‌شوند وقت کمتری در زمین‌بازی و تجهیزات آن می‌گذرانند اما در عوض در تیم‌های ورزشی شرکت می‌کنند؛ بنابراین وقتی به دوران دبیرستان می‌رسند این ورزش‌ها باعث جراحتهای آنها می‌شود و البته پسرها نسبت به دخترها هم در زمین‌بازی و هم تیم‌های ورزشی بیشتر در معرض خطر هستند. تمام بررسی‌های انجام شده در بیمارستان‌های سوئد، کانادا، زلاندنو و ایالات متحده حاکی از این است که خطرات مربوط به زمین‌بازی اصلی‌ترین خطرات هستند و بالا رفتن از وسایل بازی خطر شماره یک این فهرست محسوب می‌شود. در بررسی انجام شده در کانادا، بالا رفتن از وسایل بازی علت جراحتهای دو سوم از مصدومین بوده است.

کودکان در زمین‌بازی بیشتر دچار شکستگی استخوان و گاهی جراحتهای سخت‌تر و حتی مرگ می‌شوند. در هر حال کودکان کوچکتر بیشتر احتمال دارد که از روی سرسره به زمین بیفتند و دچار جراحتهای مربوط به سر شوند. و بالاخره مهمترین خطر در دوران مدرسه، بچه‌های دیگر هستند. در یک بررسی انجام شده در کشور سوئد بیش از ۳۵ درصد از جراحتهای مربوط به دعوای کودکان بوده است.

چه باید کرد؟

برای اداره کردن مدارس باید بودجه‌های بیشتری در نظر گرفت تا ضریب ایمنی مدارس به حداقل خود برسد. کارشناسان ایمنی معتقدند که اکثر ابزارهای مورد استفاده در مدارس تاریخ گذشته و غیرقابل استفاده‌اند.

همچنین معلمانی که تجربه کافی ندارند به هیچ‌جه در آزمایشگاه‌ها و بخش‌های فنی به آموزش نپردازند و مسئولان آزمایشگاه نیز همیشه در کلاس‌های درس دست به آزمایش‌های استاندارد شده بزنند.

نظارت مناسب عامل اصلی ایمنی است. ۶۶ درصد از جراحتهای مربوط به زمین‌های بازی و تیم‌های ورزشی زمانی رخ می‌دهد که دانش‌آموزان خوب سازماندهی نشده‌اند. آموزش در خانه هم فکر بدی نیست. حدود دو درصد از ۴ درصد کل دانش‌آموزان ایالات متحده به وسیله شبکه اینترنتی در منزل درس می‌خوانند.

هر روز ما، کودکان خود را به جایی می‌فرستیم که ثابت شده است یک چهارم کل جراحتهای مربوط به کودکان در این گروه سنی رخ می‌دهد. در چند سال گذشته، در مدارس بیشماری انفجارهایی رخ داد و بسیاری از معلمان و کودکان را یا به کشتن داد و یا معلول کرد. به هر حال این موارد به دلیل وجود دانش‌آموزان در مدرسه‌ها نبوده، بلکه به دلیل وجود آزمایش‌های غیراستاندارد علمی در مدارس بوده است.

به طور مثال مواد انفجاری، مدرسه‌ای را در برلین به آتش کشاند که باعث کشته شدن ۸ دانش‌آموز و معلم‌شان شد. انفجار مخلوطی از کلرات پتاسیم و سولفور در آزمایشگاه مدرسه‌ای در تالسا اوکلاهما باعث متلاشی شدن دستگاهی در آنجا و به دنبال آن مجروح شدن ۵ دانش‌آموز شد. در استرالیا نیز آزمایشی مربوط به متیل الکل باعث زخمی شدن ۷ کودک و معلم‌شان شد و بالاخره ۱۲ کودک دیگر در انفجار آزمایشگاهی دیگر دچار سانحه سوختگی شدند. موارد فوق تنها نمونه‌هایی از حوادث رخ داده هستند.

حداقل طی گذشت ۴ سال در ایالات متحده ۱۵۰ دانش‌آموز در آزمایشگاه‌های علوم مدارس به شدت زخمی و دچار سوختگی‌های عمیق شدند. خطرات مربوط به کودکان تنها به انفجار در آزمایشگاه‌ها خلاصه نمی‌شود بلکه در رشته‌های فنی، نوجوانان معمولاً با دستگاه‌ها و ماشین‌های مختلفی سروکار دارند که استفاده از آنها برایشان غیرمجاز است.

در یک بررسی که در کانادا انجام شد محققان به این نتیجه رسیدند که



آیا تو آن شهروند نمونه هستی؟!!

و سیاست خود ادامه دادم و سعی کردم مطالعاتی در همین زمینه انجام بدم. گاهی توی شهر قدم می‌زدم و به تفکر و تفحص می‌پرداختم! سرم رو بالا می‌گرفتم، چشمها تیز و قدمها محکم، اما ناگهان به طرز فجیعی روی زمین پخش و مدتی طول کشید که دوباره جمع شدم!

و اینگونه بود که موجبات شکستن سر مبارکم فراهم اومد و علت افتادن ناگهانی بنده نیز انداخته شدن یک عدد پوست موز در جای نامناسب توسط خودم تشخیص داده شد!

به این فکر می‌کردم که این شهروند بی‌ملاحظه که آشغال رو وسط خیابون انداخته با خودش چی فکر کرده و مارو چی فرض کرده اما ناگهان پی بردم که تقصیری نداشته اون هم مثل من شهروند خونگی خودم دوستمه. پس چه ایرادی می‌تونست به اون وارد شه؟! ایراد از من بود که به جای نگاه کردن به کف خیابون، سرم رو بالا نگهداشته بودم باید سر به زیر می‌بودم، بعد از رسیدگی به شکستگی سر، بی‌وقفه به ادامه تحقیقاتم پرداختم.

این بار آرام و سربه زیر توی خیابون قدم می‌زدم که با صحنه‌های فجیعی در کف خیابون روبه‌رو شدم، از افتادن آب دهان و بینی در هر ده قدم گرفته تا... هرچه قدر سر به زیر تر بودم ناراحتی‌های روحی و روانی من بیشتر می‌شد در گوشه و کنار خیابونها شاهد صحنه‌های عجیب و غریبی بودم که از بیان آنها به شدت معذورم! حالا من سعی کردم نه بالا رو ببینم نه پائین را بلکه فقط به اطراف نگاه کنم و معیار شهروند نمونه بودن را از ظاهر اونها بسنجم!

اما هرچه بیشتر تلاش می‌کردم کمتر به نتیجه می‌رسیدم، هیچ شهروندی رو ندیدم که به معنای کلمه نمونه باشه، شهروندی که چراغ قرمز رو به سادگی رد نکنه، توی ترافیک بی‌دلیل دستش رو روی بوق نذاره و به ماشین جلوتیش بد و بیراه تثار نکنه! سواره‌ای که به داد عابر پیاده نرسه، شهروندی که اصول آپارتمان‌نشینی رو بدونده و حق همسایه رو رعایت کنه، شهروندی که به جیب محترم خریدار امون بده و شهروندی که دلش به حال شهروند دیگه بسوزه!

این بود که در پایان تحقیقاتم، کتاب «آیا تو آن شهروند نمونه هستی» رو پس از سالها تفکر شبانه‌روزی نوشتم، در این کتاب شما راه‌های شهروند نمونه بودن و اصول شهروندی رو ملاحظه می‌کنید، جهت کسب اطلاعات بیشتر و سفارش دریافت این کتاب به سایت: بی‌خیال. خوش‌خیال. WWW مراجعه کنید.

در ضمن در قسمتهای پایانی کتاب سفرنامه‌های آقام نیز اومده که همرو به خواندن این قسمت دعوت می‌کنم، یاد آقام بخیر که به سادگی اصول شهروندی رو رعایت می‌کرد و حق هیچ‌کس رو زیر پا نمی‌داشت! کجایی که یادت بخیر!

آقام سالهای زیادی به عنوان شهروند نمونه‌ی شهرشون انتخاب شده بود و مدالهای نقره و طلاش همیشه رو در و دیوار آویزون بود. وقتیهایی که خونه نبود، دور از چشم ننه کلثوم، از بچه‌های محل ورودی می‌گرفتم و می‌آوردمشون تا افتخارات آقام رو تماشا کنن!

همچنین که از نظر طولی و عرضی قد کشیدم به روز آقام سینه سپر کرد و منو کشید به گوشه و گفت: خوش خیال، چشم امید همه بعد از من به توست، تو باید راه منو با سربلندی ادامه بدی و به تعداد افتخارات خاندان ما اضافه کنی، اونقدر حاشیه رفت و اومد تا آخر وظیفه‌ی سنگین و خطیر منو گوشزد کرد و گفت که باید این خط قرمز رو ادامه بدی و همچنان شهروند نمونه بودن روبه ایل و تبار خودمون اختصاص بدیم. ما شایسته‌ی این لقبیم و هرکسی هم نمی‌تونه به این درجه توی شهر برسه! من موندم و هزار جور فکر و خیال که این مأموریت محول شده‌رو چطور سرانجام برسانم. اون وقت آقام پیشونی سفید و بلندمو بوسید و کارو تموم کرد و گفت: می‌دونم که می‌تونی!

حرفش باعث شد که تنم بلرزه و عزم‌رو جزم کنم که سرم بره، تنم نره، چون باید روی قولم وایسم، اون وقت یکی از هفت تا اتاقمون رو نشونم داد و منو بیشتر شرمند کرد چون گفت: از ننه بزرگ فامیل و جدپدری و مادری نامه‌های رسمی امضا شده گرفته تا عکسشون رو از دیوار بکنه و مدالهایی که قراره نصیب من حقیر بشه رو جای اونها نصب کنه، اون وقت رو در اتاق نوشت که:

«به زودی در این اتاق، مدالهای خوش خیال نصب می‌گردد»

از اون شب به بعد بود که دچار بی‌خوابی شدم، شب تا صبح قدم می‌زدم و نقش خودم رو طرح می‌زدم که اگه به شهروند نمونه باشم چه شکلی می‌شم! بعد به چیزی مثل جرقه تو ذمتم درخشید یاد فرمول آقام افتادم که بالای اتاقش قاب شده بود شبونه وارد اتاق شدم و اونو یادداشت کردم:

شهر ما = خانه‌ی ما

اون وقت با این طرز تفکر از فردا با لباس راحتی در ملاءعام حاضر شدم و موجبات مزاح اهالی محلو رو فراهم آوردم! هنوز شب نشده بود که صدای اعتراض آقام بلند شد که: این بود قول و قرار من و تو؟! تو همه‌ی گذشته‌ی غرورآمیز منو زیر سؤال بردی! اما من نفهمیدم که لباس راحتی من در صورتی که در شهر احساس راحتی می‌کردم چه منافاتی با گذشته افتخارآمیز آقام داشت! اون وقت در اون اتاق رو ۳ تا قفل زد و گفت که من به درد این کار نمی‌خورم!

درسته که آقام بی‌خیال شهروندی من خوش خیال شد، اما من باید بهش ثابت می‌کردم که نمونگی توی خون منه!! رو حساب همین مسأله بود که همچنان به روش



از من سلام باد به آن یار و آن دیار

یارب که یار باد سلامت، دیار هم

شهریار

جویبار

شکل گیرد. و اما گیلخواران، واژه گیل به مردمانی جنگاور و افرادی شجاع و دلیر در ادبیات فارسی اطلاق می‌شود و در معنی شجاع و دلیر مستعمل شده است. واژه خوار نیز که در زبان مازندرانی به کار گرفته شده است و ریشه در زبان طبری کهن طبرستان یا مازندرانی دارد به معنای خوب می‌باشد.

پوشش گیاهی: پوشش گیاهی این منطقه از سبزیجات که شامل: کاهو، کلم، اسفناج، جعفری، شاهی، ریحان، تره، پیاز، سیر و... گیاهان علفی نیز شامل: شبدر، یونجه و ذرت و صیفی‌جات آن از قبیل خیار گلخانه‌ای، گوجه، بادنجان، انواع فلفل، لوبیاسبز، بامیه، نخودفرنگی، هندوانه، خربزه و... می‌باشند.

آثار باستانی و جاذبه‌های گردشگری: حسینیه کردکلا، سقاخانه ابوالفضل العباس (ع)، ساقه‌نقار تکیه کردمحل، امامزاده سیدرضا، خشت پل، مکان درویش محمدشاه، پل تاریخی جمعه بازار سراجکلا، پل تاریخی چپک چهارشنبه و آب بندانهای روستاهای لاریم، انار مرز، زرین کلا، میستان، شهوند کلا و اسماعیل کلا بزرگ نام برد.

با تشکر از خانم مریم صبری

موقعیت جغرافیایی: شهرستان جویبار یکی از شهرستانهای مرکزی استان مازندران است که از شمال به دریای خزر، از جنوب به شهرستان قائم‌شهر، از شرق به شهرستان ساری و از طرف غرب به شهرستان بابلسر محدود می‌شود. شهر جویبار در بخش جلگه‌ای استان مازندران در منطقه‌ای کاملاً هموار و سرسبز در بین دو جاده مهم ارتباطی قرار گرفته است.

تاریخچه: براساس شواهد و مستندات مکتوب تاریخی سابقه و گذشته این شهرستان با محدوده جغرافیایی گسترده‌تر از محدوده جغرافیایی فعلی به دوران صدراسلام و حتی بیشتر از بعثت رسول اکرم (ص) برمی‌گردد. شهرستان جویبار با دو نام گیلخواران و جویبار مشهور بوده است. جویبار از نظر بافت جمعیتی از قومیت‌های مختلف تشکیل شده است که بعضی از اقوام خودشان و بعضی بنا به دستور پادشاهان و امرای مملکتی در زمانهای مختلف برای تأمین امنیت منطقه از هجوم و تاخت و تاز ترکمن‌ها، ازبک‌ها، قرقیزها و روس‌ها در این نواحی سکونت داده شده‌اند.

وجه تسمیه: در فرهنگ لغات، جویبار به جایی گفته می‌شود که جوی‌ها و نهرهای زیادی در آن جاری باشد و از تلاقی و به هم پیوستن آنها جوی بزرگی

کبودرآهنگ

شهرستان کبودرآهنگ از بخش‌های شهرستان همدان، استان همدان در ارتفاع ۱۶۷۳ متری از سطح دریا در ۷۲ کیلومتری شمال شرق همدان می‌باشد. آب و هوای این منطقه سرد و خشک، بیشترین درجه گرما در تابستانها تا ۴۲ درجه بالای صفر و سردترین درجه در زمستانها تا ۳۰ درجه زیر صفر و میزان بارندگی سالانه بین ۲۰۰ تا ۴۵۰ میلی‌متر است. آریائی‌نژاد و به زبان ترکی سخن می‌گویند.

وجه تسمیه: چون در گذشته رودهای متعدد و برکه‌های زیادی در این مکان وجود داشته و کبوتران از هر سو به آنجا می‌شتافتند از این رو آن را کبوترآهنگ نامیدند. اما در زبان ترکی کورنگ گفته می‌شود که به معنی رودهای آب است.

عکس‌ها: محسن صلواتیان



در مسیر صاعقه

ما به زندان رجایی شهر می‌برند. به من گفته‌اند سه بار حکم قصاص می‌آید و بعد از سه بار حکم اجرا می‌شود. در این مدت خیلی به کارم فکر کردم؛ اشتباهم این بود که به رضا باید می‌گفتم خودش کاری نکند، در این جور مواقع باید علیه اکبر شکایت می‌کرد و به قانون توسل می‌جست. نه اینکه مستقیماً وارد عمل می‌شد. افسوس این را می‌خورم که من اصلاً اکبر را نمی‌شناختم و قصد کشتن او را نداشتم، اما اکنون به جرم قتل او می‌خواهند مرا اعدام کنند.

خبرنگار: وقتی خانواده در جریان حکم قرار گرفتند واکنش‌شان چه بود؟
مادرم وقتی حکم را شنید، غش کرد. داداش‌هایم که تمام تلاش‌شان را می‌کنند تا شاکی رضایت دهد. داداش‌هایم فقط اشک ریختند، اشک بر بی‌گناهی و مظلومیت.

خبرنگار: روحیه خودتان چطور است؟

در رابطه با قتلی که انجام داده‌ام حرفی برای گفتن ندارم اما در ناامیدی بسی امید است. من قصدم کمک به رضا بود و کینه‌ای نسبت به اکبر نداشتم. اکبر شرور و بد بود اما خدا و کیلی من برخوردار می‌باشند. مگر خداوند دلش به حال مادر و پدر پیرم بسوزد و شاکی رضایت دهد و از چوبه‌دار نجات پیدا کنم؛ دیگر هیچ وقت خودم را قاطی هیچ ماجرای نمی‌کنم حتی اگر در زندگی‌ام برای خودم مشکلی پیش آید با طرف مقابل کوتاه می‌آیم حتی اگر توی سرم بزنند، ندید می‌گیرم. چه کسی باور می‌کرد من به خاطر قتل محکوم به اعدام شوم؟ من در مسیر صاعقه‌ای قرار گرفتم که جرقه آن دامن مرا گرفت و سوزاند.

یکی از فضاهایی که نمی‌توانیم در آن شاد باشیم، محیط کانون اصلاح و تربیت است، زیرا قصه دهه‌ها زندگی تلخ را می‌شنویم که شادی‌مان را زایل می‌کند و به حال فردی که گرفتار شده افسوس می‌خوریم. یکی از این موارد مربوط به پسرک جوانی است که یک لفظه دلسوزی او را به اینها کشانده است. جوان در حالی که به سفتی نفس می‌کشد کمر فم شده‌اش را صاف می‌کند و آه بلند و عمیقی از سینه بیرون می‌دهد و با دستمال کاغذی قطره‌های اشک را که از صورتش جاری است، پاک می‌کند. اجازه می‌گیرد و بر صندلی می‌نشیند و با کلمات بریده بریده که به سفتی صدایش شنیده می‌شود لب به سخن می‌کشد:

هجده سال دارم. دو برادر و یک خواهر بزرگتر دارم که هر سه ازدواج کرده‌اند و یک برادر کوچکتر که باهم زندگی می‌کنیم. رابطه‌ی خوبی با خانواده دارم مخصوصاً با برادرانم که بسیار عیاق هستیم. مشغول درس خواندن بودم - سال دوم دبیرستان - که این اتفاق برایم رخ داد. با معلم‌ها و دوستانم رابطه خیلی خوبی داشتم و دارم. تنها مشکل، مشکل مالی بود. پدرم پیر و ناتوان است و توانایی کار کردن ندارد. لذا من هم کار می‌کردم هم درس می‌خواندم. دو سال و نیم است که مشغول به کار هستم برای همین در مدرسه که سرم به درس گرم بود و بعد از مدرسه هم مشغول کار کردن بودم و فرصتی نداشتم برای خوشگذرانی و تفریح. اما گویا چند نفر سرشان برای درگیری و دعوا درد می‌کرد. در نزدیکی محل کارم خانه‌ای مجردی وجود داشت که چند جوان با هم آنجا را اجاره کرده بودند و چون صاحبخانه مرد خوبی بود و ارزان اجاره می‌داد سریع آپارتمان را اجاره می‌کردند. یکی از این جوانها که پدر پولداری داشت و در این آپارتمان زندگی می‌کرد؛ نامش اکبر بود و هراز گاهی مواد هم مصرف می‌کرد و چون پول داشت خلاف می‌کرد و خلافش را با پول می‌خرید. مدتی بود که اکبر مزاحم خواهر «رضا» یکی از دوستانم می‌شد و خواهرش به برادر خود ماجرا را گفته بود. رضا از خواهرش خواست در مسیری که اکبر قرار دارد رفت و آمد نکند. اما اکبر گویی دلش دعوا می‌خواست و باز خودش را در مسیری قرار می‌داد که خواهر رضا بود. طوری شده بود که حرف‌های رکیک هم می‌زد. این موضوع را نیز خواهر رضا به او گفت و رضا به خواهرش گفت صبر و بردباری پیشه کن و خودش با اکبر صحبت کرد و از او خواست دست از مزاحمت بردارد و لیکن اکبر نه تنها این کار را نکرد بلکه تمام افراد خانواده‌ی او را هم یک جور اذیت می‌کرد. خانواده‌ی رضا از دست مزاحمت‌های اکبر به ستوه آمده بودند و کاری از دستشان بر نمی‌آمد. راستش نمی‌خواستند در محل آبروریزی شود. اکبر جوانی پولدار و شرور بود و اکثر اوقات چند نفر دور و برش بودند. آن روز رضا ماجرا را به من گفت. خیلی ناراحت شدم. کمی فکر کردم و به او گفتم باز با خود اکبر صحبت کن و راضی‌اش کن دست از شرارت بردارد. اکبر را می‌شناختم و بارها در محل دیده بودم، اما فکر نمی‌کردم تا این اندازه شرور باشد. آن روز صحبت‌های دیگر هم شد و رضا از من خداحافظی کرد و رفت. دو هفته‌ای از آن زمان می‌گذشت که یک شب رضا را دیدم که سدره‌ای اکبر شده است. اکبر طبق معمول سه رفیق دور و برش بودند. سروصدای رفقای اکبر بلند شد، فحش‌های رکیک می‌دادند، راستش دلم برای رضا سوخت. سراغشان رفتم، ابتدا سعی کردم مانع درگیری آنها شوم اما رضا به شدت عصبانی بود و با اکبر گلاویز، رفقای اکبر نیز بیکار نبودند. یک لحظه برق چاقو را در سیاهی شب در دست رضا دیدم چاره‌ای نداشتم جز اینکه از رضا حمایت کنم. آنها چهار نفر بودند و رضا تک یک زمان دیدم اکبر غرق به خون وسط آسفالت افتاده است. رفقای

فرار کردند و رضا هم از ترسش فرار کرد؛ من ماندم و جسد نیمه جان اکبر. ماشینی گرفتم و اکبر را به بیمارستان رساندم. متأسفانه چاقو به قلبش اصابت کرده بود و دو ساعت بعد جان باخت. بیمارستان به پلیس خبر داد و پلیس ۱۱۰ مرا به آگاهی برد و بعد به اینجا اعزام کرد. شاهدی جز رضا ندارم و او هم فراری است ضمن اینکه طبق شواهد موجود چاقو را من به قلب اکبر فرو کرده‌ام و رضا شریک جرمم است. پرونده تشکیل شده و قاضی حکم قصاص صادر کرده است.

شاکی پدر مقتول است، ظاهراً تقاضای قصاص کرده اما اگر رضای شود هر چقدر بخواهد می‌پردازم. برای اجرای حکم

یک لحظه برق
چاقو را در
سیاهی شب
دیدم

می‌خواهم خودم باشم

برای ازدواج داشتن شغل دولتی را قید کرد نظرشان مانند گذشته درباره او مساعد نبود، اما بالاخره به آرزویم رسیدم. بودن در کنار الناز برام بالاترین خوشبختی بود. حاضر بودم سختی‌های بیش از این را تحمل کنم هر روز زودتر از او از خانه خارج می‌شدم و تا دیروقت بیرون از خانه کار می‌کردم حقوق کارمندی‌ام آنقدر نبود که بتواند تمام مخارجمان را تأمین کند و اگر کار در فروشگاه را رها می‌کردم دیگر باید از خیلی کارها که در فکر داشتیم صرف نظر می‌کردیم. دلم می‌خواست دوباره مانند گذشته فقط در فروشگاه باشم. نمی‌دانم چرا الناز اینقدر نسبت به شغل آزاد حساسیت داشت. به او قول داده بودم که هیچ وقت از نظر شغلم در فروشگاه به خود ترس راه ندهد. می‌ترسیدم بدهکار شوم. می‌گفت، مشکلات مالی روی همه زندگی تأثیر می‌گذارد.

من هم همین نظر را داشتم ولی وقتی بازار را می‌شناختم و سال‌ها در این کار بودم امکان کمی برای شکست وجود داشت. از طرفی الناز حتی به مدل لباس پوشیدن، موها و حتی حرف زدن با دیگران به من الگو می‌داد. اوایل همه اینها را رعایت می‌کردم، اما کم‌کم دیگر خسته شدم، او از کارهای خود راضی بود. فکر نمی‌کرد که این رفتارها مرا خسته کرده باشد، کم‌کم احساس کردم که هویت خود را از دست داده‌ام. دیگر خودم نبودم، تبدیل به یک روبات شده بودم هر طور که او می‌خواست مرا کوچک می‌کرد و هر طور که دوست داشت رفتار می‌کردم. دلم برای خودم تنگ شده بود. دلم می‌خواست برگردم به همان روزهایی که می‌توانستم آزادانه برای خودم تصمیم بگیرم. اما الناز این کارها را خودخواهی می‌دانست. هر وقت نسبت به کارهایش اعتراض می‌کردم، می‌گفت قول‌هایم را فراموش کرده‌ام، اما من هیچ وقت به او قول ندادم که مانند یک عروسک هر وقت می‌خواهد مرا کوچک کند، او هم حاضر نیست هویتم را به من برگرداند. با هم به توافق نرسیده‌ایم و بهتر دیدیم هر دو از این جهنمی که برای خود ساخته‌ایم خلاص شویم.

انگار همه فراموش کرده‌اند که این یک زندگی مشترک است و دوطرف قضیه حق زندگی کردن دارند، همه فقط حرف خودشان را می‌زنند و می‌خواهند از روی حرف‌هایشان کارهایم را دیکته کنند. به خود حق می‌دهند که در مورد زندگی مشترک من و همسرم اظهار نظر کنند و رای صادر کنند؛ اما من نمی‌خواهم زیر بار بروم، یعنی از عهده‌ام خارج است، دلم نمی‌خواست درباره زندگی مشترکم اینچنین صحبت کنم اما چاره‌ای برام نمانده است. سه سال بیشتر از عمر زندگی مشترکمان نمی‌گذرد، اما خسته شده‌ام؟ آنقدر زندگی‌مان خسته کننده و کسالت بار شده که هیچ راهی برای ادامه آن پیدا نکردیم.

من عاشق «الناز» بودم، دوستش داشتم و حاضر بودم برای رسیدن به او دست به هر کاری بزنم، برای همین مشقات زیادی به جان خریدم. هر چه گفت همان کار را انجام دادم. می‌خواستم همه چیز انطور که او می‌خواهد پیش برود، اما در آخر حساب و کتاب‌هایمان انطور که ما می‌خواستیم جور در نیامد. بیست و هشت سال داشتم که عاشق الناز شدم، سربازی‌ام را تمام کرده بودم، مدیر فروش فروشگاه ماتنوی پدرم بودم. الناز به عنوان مدرس در آموزشگاه روبروی فروشگاه پدرم زبان درس می‌داد. چند مرتبه هم از فروشگاه ما خرید کرده بود و آشنایی‌مان به این صورت شکل گرفت. به خود که آمدم، عاشق و واله الناز شده بودم.

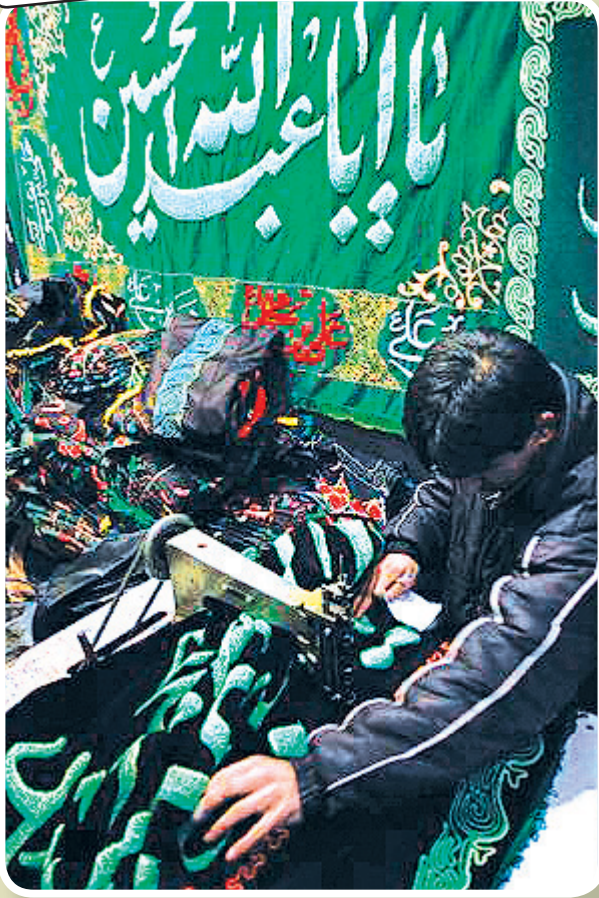
دختر نجیب و با اصالتی بود، یک روز مادرم به دیدنش آمد و شماره تلفنش را گرفت و برای خواستگاری با مادرش قرار گذاشت. خانواده خوبی داشت. خانواده‌ها هیچ مشکلی نداشتند و نتیجه به نظر ما ربط داشت.

با الناز صحبت کردم، همان دختری بود که من می‌خواستم، بعد از صحبت با او بیش‌تر از گذشته به او علاقه‌مند شدم. الناز هم مرا پسندیده بود، اما با شغلم نمی‌توانست کنار بیاید. علاقه نداشت همسرش شغل آزاد داشته باشد. تنها شرطش برای ازدواج داشتن یک شغل دولتی بود نمی‌توانست با کار آزاد کنار بیاید و حوصله ریسک کردن در زندگی را نداشت، می‌گفت داشتن شغل آزاد حوصله می‌خواهد و او کسی نبود که بخواهد زندگی‌اش دچار جزر و مد شود، به او قول دادم که شغلم را عوض کنم.

آنقدر دوستش داشتم که حاضر شدم این کار را انجام دهم. با آنکه از شغلی که داشتم ناراضی نبودم و درآمد خوبی هم داشتم اما به خاطر الناز حاضر شدم یک شغل دولتی داشته باشم. چند ماه طول کشید تا بالاخره پدرم از طریق دوستانش توانست شغل مناسبی در یک سازمان برام فراهم کند. البته حقوقش با حقوقی که قبلاً داشتم قابل مقایسه نبود. سختی‌هایی هم داشت. من که هر روز زودتر از ساعت ۱۰ از خانه بیرون نمی‌رفتم باید صبح‌های زود سر ساعت از خانه خارج می‌شدم و بعد از ظهرها به فروشگاه رسیدگی می‌کردم. به این ترتیب توانستم رضایت کامل الناز را بگیرم و ازدواج کردیم، با آنکه خانواده‌ام بعد از این که الناز

حوصله ریسک کردن در زندگی را نداشت





خانه تکانی برای محرم

مامان بلور این روزها در حال خانه تکانی است. او هر روز صبح زود از خواب بیدار می شود و تا شب می شوید و می ساید و می روید و تمیز می کند. تماشای او درحالی که روی چهارپایه رفته تا پرده های توری و سفید اتاق پذیرایی را آویزان کند و موهای جوگندمی اش از زیر روسری آبی اش بیرون زده، بسیار زیبا و لذت بخش است. نه اینکه فکر کنید من به او کمک نمی کنم، نه، من هم همپای مامان بلور می شویم و می سایم و می رویم و تمیز می کنم.

آخر می دانید، ماه محرم است و ما طبق رسم هر ساله مان هیئت زنانه و مراسم عزاداری برای سالار شهیدان داریم. این رسم از دیرباز در خانواده ای ما متداول بوده و از مادربزرگ مادربزرگم به مادر مادربزرگم و از مادربزرگم به مادربزرگم و از مادربزرگم به مادرم رسیده و جزو مقدسات ما تلقی می شود.

ما در ماه محرم ده روز برای امام حسین و اهل بیتش عزاداری می کنیم و حسن ختام این مراسم آشن نذری است که با کمک همسایه ها پخته شده و پخش می شود. دختران زیادی هر ساله برای هم زدن این آشن دم دیگ صف می بندند و خیلی ها که نذرشان قبول شده، برای آن حبوبات و سبزی می آورند.

من عاشق روزهای هیئت و آشن پزان هستم و حالا هم به خاطر همین است که دست به سینه می ایستم تا مامان بلور امر کند و من اطاعت.

دلم می خواهد همه ی شیشه های اتاق پذیرایی تمیز باشند، همه ی استکانهای کمرباریک که آنها هم مثل مراسم عزاداری از مادربزرگ مادربزرگم به مادر مادربزرگم و از مادربزرگم به مادرم رسیده و لا بد حالا هم عتیقه و قطعاً با ارزش تر شده اند، برق بزنند. درست مثل مردمک چشمان خودم وقتی که جلوی آینه می ایستم تا گرد از روی آن بتکانم، یا وقتیهای که می خواهم مسح بکشم برای نماز.

از دیگر رسومی که از مادربزرگ مادربزرگم به مادر مادربزرگم و از مادربزرگم به مادرم رسیده و از مادربزرگم به مادرم رسیده، گوش دادن به نوارهای مذهبی و عزاداری است. من از بچگی با صدای سلیم مؤذن زاده بزرگ شده ام و صدای بسیار زیبایش وقتی که نوحه می خواند.

از قدیم و از بچگی صبح های زود با صدای گریه ای مادرم بیدار می شدم، وقتی که داشت آرام آرام خانه را جارو می زد و زیرلب شعرهای غم انگیزی را زمزمه کرده و برای امام حسین عزاداری می کرد و بعد می رفت تا حیاط را آب و جارو کند و گلدانها را آب بدهد و سماور را برای دم کردن چای هیئت روشن کند. وظیفه ای من هر صبح چیدن یک عدد برگ گل شب بو بود و انداختن آن توی قوری بزرگ چینی برای خوشبو کردن چای.

وقتی مادرم به عزاداران چای تعارف می کرد، من کاسه ی بزرگ قند را برمی داشتم و جلوی میهمانان می گرفتم. عاشق لحظاتی بودم که در اوج عزاداری مادر، اسپند روی آتش می ریخت و فوت می کرد به سمت عاشقان امام حسین و در همان حال دانه های اشکش را می دیدم که روی گونه هایم می دوید.

از کودکی شاهد عشق مادرم به امام حسین و اهل بیتش بودم. عشقی که آرام آرام در من رسوخ کرد و تبدیل شد به همه ی وجودم.

از جمله ی رسومی که در خانواده ی ما و حتماً در خیلی از خانواده ها هم وجود دارد، تلاوت و خواندن زیارت عاشوراست. ما هر سال با شروع ماه محرم، خواندن زیارت عاشورا را آغاز و آن را تا پایان روز اربعین ادامه می دهیم.

رسم دیگری هم در خانواده ی ما هست و اصولاً اکثر خانواده های قدیمی و سنتی از اینگونه رسوم دارند، این رسم از پدربزرگ پدربزرگم به پدر پدربزرگم و از پدربزرگم به پدرم به پدربزرگم و از پدربزرگم به پدرم رسیده و آن هم مراسم صبحانه دادن به عزاداران امام حسین در روز عاشوراست.

شب های تاسوعا مادرم یک عالمه تخم مرغ آب پز می کند و ما تا نزدیکی های صبح مشغول پوست کندن آنها می شویم.

بچه که بودم همیشه کنار تشت پر از تخم مرغ خوابم می برد و وقتی که با سروصدای اطرافم بیدار می شدم، سفره ی گسترده ای را می دیدم که دورتادورش مردهای عزادار امام حسین نشسته اند و صبحانه می خورند.

آن وقتها صبحانه ی آنها تخم مرغ آب پز بود با کره و پنیر و جای شیرین و لیوانی شیر که با گذشت زمان شیراز برنامه ی غذایی حذف شده و چند سالی است که وقتی بیدار می شوم، پدرم را می بینم که کنار سماور بزرگ نشسته و برای عزاداران امام حسین چای می ریزد و مردهای همسایه توی بشقابها کره و پنیر و تخم مرغ می گذارند. در اینگونه مواقع، من چادرم را به سر می کشم و توی حیاط می روم و زل می زنم به طبلها و سنجها و زنجیرها و پرچمها. دست می کشم بششان و می روم توی یک حال و هوای وصف نشدنی.

بعد از صبحانه، عزاداران به حیاط می روند و وسایلشان را برمی دارند. طبل می زنند و نوحه خوان در صفوف منظم از حیاط خارج شده و به کوچه و خیابان می روند.

مامان بلور، بالای چهارپایه ایستاده و صدایم می زند. گیره می خواهد برای نصب پرده های اتاق پذیرایی. من هم قرار است پرچمهای سیاه را بکوبم روی دیوارها. امسال نیت تازه ای به نیت هایم افزوده شده. هنگام خواندن زیارت عاشورا برای تک تک جوانان خوب کشورم و آرزوهای قشنگشان دعا خواهم کرد. شما هم نیت کنید...

چگونه می توان عمل Port scanning را انجام داد؟

در تمام مطالبی که تا این مرحله گفته ام سعی کرده ام که فقط از ابزارهای موجود در ویندوز استفاده کنم و هیچ ابزار دیگری به کار نبرم، اما در بحث پورت اسکیننگ چون هیچ ابزاری در ویندوز برای این کار نیست، به ناچار باید یک سری برنامه را از اینترنت دانلود کنید. (توجه داشته باشید که فعلا حرفی از لینوکس نزده ام و سعی می کنم فعلا هیچ بحثی را در مورد آن مطرح نکنم) ادامه دارد...

استخراج عکس های تم گوشی های سونی اریکسون بدون استفاده از نرم افزار

ممکن است شما نیز تا به حال تم های مختلف سونی اریکسون را نصب کرده باشید و دوست داشته باشید عکس های ثابت یا متحرک به کار رفته در این تم ها را جداگانه ذخیره کنید. در اینترفند راه حلی بسیار ساده برای استخراج عکس ها از تم های مخصوص سونی اریکسون به شما معرفی خواهیم کرد، برای این کار نیاز به هیچ نرم افزار جانبی نیز نخواهید داشت. برای این کار:

توسط My Computer به محلی که تم در آن موجود است بروید. (فایل نصب تمی که دانلود کرده اید یا بر روی CD دارید). اکنون دقت کنید قابلیت نمایش پسوند فایل ها فعال باشد. اگر این طور نیست در My Computer از منوی Tools به Folder Option بروید. در تب View تیک گزینه Hide extensions for file types را بردارید و OK کنید.

سپس فرمت فایل تم را معمولاً (thm) را پاک کرده و (zip) را جایگزین آن نمایید. حال به سادگی با راست کلیک بر روی این فایل و انتخاب Extract Files می توانید محتویات تم ساخته شده را از حالت فشرده خارج کنید. در پوشه ایجاد شده، تصاویر نیز موجودند.

Port Scanning

چگونه یک ارتباط TCP برقرار می شود که بگوییم فلان پورت باز است یا نه؟

برای این که تعیین کنیم که یک پورت روی یک سرور باز است یا نه، معمولاً باید یک TCP connect scan انجام دهیم. اول این را بگم که Port Scanning انواع مختلف دارد که فعلاً ما نوع TCP connect را مدنظر داریم. این نوع اسکن سه مرحله دارد که به آن TCP's 3-way handshake می گویند:

۱- اول کامپیوتر ما به سمت سرور یک SYN packet می فرستد که به معنی درخواست اتصال است.

۲- اگر سرور این درخواست را قبول کند، در مرحله دوم سرور به سمت ما یک SYN/ACK packet می فرستد.

۳- در مرحله آخر کامپیوتر ما یک ACK packet به سمت سرور می فرستد. نوع دیگری از پورت اسکن TCP SYN scan نام دارد. با توجه به این که معمولاً اگر پورت اسکن به روش بالا (TCP connect scan) انجام دهیم، معمولاً در سرور این اتصال ذخیره خواهد شد و بعداً می تواند ما را ردیابی کنند، به جای آن می توان از TCP SYN scan استفاده کرد. در این نوع اسکن، مراحل ۱ و ۲ از بالا انجام می شود ولی مرحله ۳ نه! اگر در مرحله ۲ ما به یک SYN/ACK برسیم، آن پورت باز است و اگر یک RST/ACK برسیم، یعنی بسته است.

انواع دیگری از پورت اسکیننگ هم وجود دارد مثل UDP scan, TCP Window scan, TCP ACK scan, TCP Null, TCP Xmas Tree, TCP FIN Scan

ایمیل های شما...

۷- فایل cmd.exe را به logon.scr تغییر نام می دهد
Rename cmd.exe logon.scr
۸- از command prompt خارج می شوید.
Exit

کاری که شما انجام داده اید از این قرار است که یک فایل پشتیبان از برنامه screen saver و screen saver تهیه کرده سپس کاری کرده اید، زمانی که ویندوز screen saver را فراخوانی می کند یک پنجره حفاظت نشده dos prompt در برابر شما ظاهر می شود.

به محض ظاهر شدن این پنجره دستور داخل گیومه را وارد کنید.
NET USER USERNAME NEWPASSWORD

مثلاً اگر نام Admin کلمه Ali باشد و شما می خواهید پسورد آن را ۱۲۳ تغییر دهید، کالیست تایپ کنید:

NET USER ALI 123

این عمل رمز عبور را به ۱۲۳ تغییر می دهد.

نکته: به خاطر داشته باشید که محتویات پوشه EBI را به system 32 بازگردانید تا نفوذ شما لو نرود.

شاهین گریمی: با سلام!

من یک CD مداحی دارم به صورت نرم افزار که تو کامپیوتر می خونه می خوام چند تیکه ازش SEVE کنم ولی باز نمی شه.

نمی شه ازش چند تیکه جدا کرد و ضبط کرد. به نظر شما چی کار باید کرد؟ ممنون!

پاسخ: بستگی داره به فرمت برنامه!

اگر Audio باشه که می توانی از برنامه خود ویندوز استفاده کنی Sound Recorder برای اجرای این برنامه از منوی Start>all program>accessories>Enter tainment>Sound Recorder خود را ضبط کرده.

اگر Video بود می توانی از برنامه ی SnagIt استفاده کنی که با این برنامه می توانی از صفحه ی نمایشگر تان فیلم یا عکس بگیری.

Aseman faragostar: با سلام می خواستم خواهش کنم اگه می شه ما رو هم تو گروه خودتون عضو کنید تا از سابقه ی شما تماماً استفاده کنیم. نظر لطفونه ما در حال حاضر گروهی نداریم اما اگه خدا خواست و وقت کردیم یک group خواهیم ساخت تا همه از اطلاعات یکدیگر استفاده کنند. در ضمن من به اطلاع شما رساندم که فقط از طریق مجله جواب ایمیل می دهم مگر در شرایط خاص.

Mahsa moshtagh: من به دنبال ایمیل فردی هستم که از کلمه شکوفه تشکیل شده، ولی کلمه دومشو فراموش کردم ؟_shekoofe حالا می خوام راهی نشونم بدید که همه ی ایمیل هایی را که تاکنون ساخته شده و کلمه ی شکوفه در آن به کار رفته را نشانم دهید.

پاسخ: چنین کاری به هیچ وجه امکان پذیر نیست و نمی توان در بین آدرس ایمیل های موجود جستجو انجام داد. البته اگر می توانی یا هو رو هک کنی امکان پذیر است.

تذکره: لطفاً سوالات، نظرات و پیشنهادات خود را با فونت (font) فارسی تایپ کنید.

مردونیوس از ساری: بعد از سلام و تشکر پرسیدن که: این سوالات مربوط به

هکرها هست که استاد کارگاه کامپیوترمون داد که هر کی جواینشو بیره کل کارگاه سه واحدی رو بیست می ده! می دونی یعنی چی؟! یعنی اینکه کارگاه سه واحدی رو بیست بگیرم غوغا میشه!!!!

۱- اگه بلد نیستی از دوستای دیگت که فکر می کنی بلدن بپرس و به من بگو و اجر دنیا و آخرت رو ببر. Setup system را بدون اینکه باتری (backup) را در بیاریم از بین ببریم؟

۲- چگونه بدون اینکه رمز ADMINISTRATOR windows را بدانیم وارد ویندوز شویم؟

دیگه تقلب نداشتیم، اما این بار اشکال نداره. ۲۰ گرفتی به ما هم خبر بده!

پاسخ:

۱- شما ابتدا نیاز به یک سی دی Bootable دارید. این نوع سی دی در هر مکانی یافت می شود. سی دی نصب ویندوز شما هم احتمال بسیار زیاد Bootable است. مهم این است که شما به نوعی وارد خط فرمان شوید، همچنین اگر DOS دارید می توانید از آن استفاده کنید.

پس از ورود به خط فرمان با استفاده از هر یک از طرق بالا کافی است دستورات زیر را با دقت وارد نمایید:

DEBUG

-71070

-72071

-73072

Q-

دقت کنید بعد از وارد کردن هر خط دکمه Enter را بزنید، سپس خط بعدی را وارد کرده و مجدد Enter بزنید تا به خط پایان برسید.

اکنون پس از وارد کردن آخرین خط کار تمام است.

حال سیستم را Restart کنید.

۲- باید ۸ مرحله زیر را انجام دهید.

۱- این دستور شما را به شاخه اصلی می برد:

\\Cd

۲- این دستور شما را به شاخه system 32 راهنمایی می کند:

cd/windows/system۳

۳- فولدر ebi را برای شما ایجاد می کند:

Mkdir ebi

۴- یک فایل Back up (پشتیبان) از فایل logon.scr در پوشه ebi ایجاد می کند:

Copy logon.scr ebi/logon.scr

۵- یک فایل پشتیبان از cmd.exe ایجاد می کند (در پوشه ebi)

Copy cmd.exe ebi/cmd.exe

۶- فایل اصلی logon.scr را پاک می کند.

Del logon.scr

معمرتین نقش من تا الان. کار عیبیه. تا آخر ری. گفته بودم فصل پیش‌نهادهای تیاتریم. من آنت نمایشم. قول می‌دم پشیمون نشید از دیدنش. آگه میاید ۶ واسه بلیط تیاتر شوهر باشید. همش یک ساعت و نیمه که فیلیم زود می‌گذره! کارمون ترکونره شدید. به هر حال بشتابید که غفلت موجب پشیمانی است. حال عیبیه دارم این روزا. خصوصاً شب‌ها بعد از اهرام...



نقاره رهنما در نمایش
خدای کشتار

امیدوارم منم بتونم برم و فرای کشتارو ببینم. البته به خاطر این مطلب نبود. باید نوشته یاسمینا رضا و کارگردانی کوشک لیلالی رو دید.
*آقای «مرتضی صالح» از همکاران پریر ماست، جوان موردی که تازه به جمع ما اضافه شده آقاصالح یه پرسپولیسی دروازه‌ساز و به خاطر تعصب خاصی که به تیم محبوبش داره، همواره با آقای هنر - که استقلالیه - در حال کل انداختنه. فردا کنه پرسپولیس یه روز بیازه، فرداش آقای شجاعی اول می‌گه: به پرسپولیسی‌های حاضر تسلیم می‌گم، فردا سبرشون برده... آگه استقلال بیازه و صالح پیزی بهوش بگه، اون چوایب می‌ده: ما استقلال رو به خاطر قهرمانی‌اش «دوست نداریم». به خاطر فردا فردوش دوستش داریم...
فلاسه کل کل پرسپولیسی‌ها و استقلالیه‌های مجله، گاهی دیدنی می‌شه.

*اگر از دیگران نفرت داری خود را اصلاح کن!
ضرب‌المثل عربی

*خرم آن روز کزین مرحله بر بندم بار
وز سر کوی تو پرسند رفیقان خبرم
حافظ

* تماماً هفته پیش صفحه صدای شمارو دیدین، برا اولین بار دیدم که تو نامه‌های رسیده صفحه معلوم، تنها یه نامه اومده البته می‌دونم تا نامه‌های شما به دستم برسه، طول می‌کشه. از طرفی فورم ازتون فواسته بودم دیکه برام نامه ندین چون داشتم می‌رفتم. حالا که نرفته برگشتم می‌دونم نامه‌های پر از مهر شما تو راهه. یکی از دوستانم که مخالف برگشت من بود با دیدن مجله هفته گذشته گفت: به نامه بیشتر نراشتی، حالا برو صفا کن، دیدی ضایع شدی؟! منم با اعتماد کاملی که به دوستانم دارم بهوش گفتم: چند هفته‌ای فرصت بره ببین هفته‌ای چند تا نامه برام می‌آد.

تموم اینا یه مقدمه‌ای بود برا این که بگم بچه‌ها منتظر نامه‌های پر از مهربانی شما هستم. بایر حال دوست منفی‌باف منو بگیرین.
*تماماً با قبلی آزما پر فوردر کردین که تو فرخاشون قسم‌های عیب و غریبی می‌فورن. مثلاً می‌فوان بگن «روزو سر قرارشون حاضر شدن و دوست‌شون نیومده، به ارواح فاک مادرشون قسم می‌فورن. یا برا مناسبت دیکه‌ای به جان پدر و مادرشون قسم می‌فورن یا بپه‌شون و گاهی چهارده معصوم رو هم سوگند می‌دن.
مثلاً به پهلوی شکسته زهر(اس) یا فون امام حسین(ع) و... قسم یاد می‌کنن. کار قبلی بره و فوشبختانه فورم اصلاً اهل قسم فوردرن و این جور چیزا نیست. آگه حرفم اون‌قدر در مخاطب تأثیرگذار نباشه که بفوام با قسم راستگویی فورم رو ثابت کنه، بهتره اصلاً پذیرفته نشه و طرف مقابل منو باور کنه. اما چرا این چیزا رو گفتم؟ هفته گذشته یه روز بارونی، نزدیکی فونه‌مون، یهو یه ماشین از تویه کوفه بیرون اومد و موتورسوار جوانی پارو ترمن گذاشت. موتور کوچ و معوج شد و نزدیک بود موتوری یا به ماشین بزنه یا روی زمین ولو بشه. فرارو شکر هیچ کدوم از این دو اتفاق نیفتاد و موتوری به سلامت موتورش رو کنترل کرد.

بعرش که از ماشینی رد می‌شه، داد زد: «چی کار می‌کنی داداش همین‌جوری می‌آی تو فیابون؟»، راننده هم سرش رو بیرون آورد و داد زد: «کجا همین‌جوری اومدم بیرون؟ دین تو شکر!» موتوری و ماشین رفتن و من موندم تو این جمله که «دین تو شکر» یعنی چه؟

*رفته بودم وبلاگ «بهاره رهنما» رو ببینم، آفرین مطلبی که تو وبلاگش نوشته بیشتر شبیه یه تیزر تبلیغاتی! بهاره فانوم یه جورایی مخاطبای وبلاگش رو دعوت کرده تا به دیدن یه تئاتر بیان. عین مطلب بهاره اینه:
«فرای کشتار، تیاتر شوهر. سالن سایه. ۷ شب. فرای کشتار. آفرین متن یاسمینا رضا. کارگردان علیرضا کوشک لیلالی. بیابین ببینین. من، پاوه نزار، هژیر آزاد. تشکر.»

معلوم مستاز

*فوری باتراز ویلاستی

تصمیم گرفتی حسایی درس بخونی و بری دانشگاه، این خیلی خوبه و امیدوارم تو هدفی که داری موفق باشی.
گفتی از موقعی که نوشتم برا خدا نامه‌ای بنویسین تو همچنان تو شادی و غصه‌ها، برا خدا نامه می‌نویسی و از این حس هم خیلی خوشحالی. منم خوشحالم که باعث خیر شدم و تو رو به یه کار خوب دعوت کردم.
امیدوارم تو نامه بعدی‌ات بازم خبری خوب برام داشته باشی، توفیق و پیروزی‌ات را آرزو مندم.

*قلب طلایی از طلا فروش

نوشتی داداش مظاهر تو از سربازی اومده و خیلی خوشحالین. گفتمی داداش خیلی خوبیه و همیشه همدل و همراز تو بوده، خدا حفظش کنه. این جمله رو به

داداش مظاهر تقدیم کردی: «برای عزیزترین همپای لحظه‌هایم در غربانه‌ترین لحظه تنهایی خوشی، چشم‌هایم را تقدیم می‌کنم تا هیچ‌گاه شک نکنی که دوست دارم!»
اول نامه‌ات برام توضیح دادی که وقتی فهمیدی من برگشتم چه اتفاقی افتاد. عین نوشته‌ات رو می‌آرم. فقط به بچه‌ها بگم که تو منو «الهام» صدا می‌کنی! اما نوشته تو:

«سلام. الهام‌جون حالت خوبه؟ می‌دونستم که برمی‌گردی، می‌دونستم که دل نداری از پیش ما بری و مارو تنها بذاری. من که خیلی خوشحالم دوباره برگشتی حالا اجازه بده برای اومدن ما یه هورا بکشیم بچه‌ها بلند... هورا... معلوم عزیز دوست داریم.»

الهام‌جون راستش من وقتی رفتم مجله بخرم انگار یه چیزی بهم می‌گفت به چیز خوب انتظار رو می‌کشه، خلاصه من احساس می‌کردم هر طوری شده سرراهم برم مجله بخرم. مجله‌رو گرفتم و با دخترخاله و خواهرم راه افتادیم که بریم مدرسه. خیلی با بی‌میلی مجله‌رو باز کردم و ورق زدم که رسیدم به صفحه تو (چرا معلوم برگشت؟! وای توی خیابون آنچنان دادی زدم و به دوستانم گفتم بچه‌ها معلوم برگشت، همراهمون برگشت. دوستمون دوباره اومد دفتر مجله سرکارش و یه دفعه صفحه تورو بوسیدم و گفتم که معلوم خیلی بامرامی. وقتی که سرمو بالا کردم دیدم همه عالم و آدم دارند نگاه می‌کنند. خیلی خجالت کشیدم، همه به مجله توی دستم نگاه می‌کردند که متوجه بشوند چه خبر شده. خلاصه یه اثرزی مثبت بهمون دادی و با خوشحالی رفتم مدرسه، روز خیلی خوبی بود، خیلی نوکرتم...»
خوبه برا کسی توضیح ندادی چی شده که بعد بهت بخندن و بگن: حالا مگه چی

شده، بره، بیاد مگه چی می‌شه...؟ خوشحالم که خوشحال شدی.

* صنوبر - آمل

نامه‌ات رو ۱۹ آذر برام نوشتی و اون موقع نمی‌دونستی که هفته بعد من دوباره تو مجله هستم. برا همین به نامه خداحافظی برام نوشتی و کلی چیزا گفتم. وقتی اسمت رو عوض کردی، تورو نشناختم؟ عجیبه، من خط تورو می‌شناسم و تو هزاران نامه می‌تونم نامه‌ات رو بشناسم حالا با هر اسمی، چه جووری تورو نشناخته بودم؟ خبرای خوبی تو نامه‌ات بود، از تحصیل گرفته تا عشق و موفقیت‌های دیگه... چه عکس خوبی از استاد مشایخی گرفتی، آفرین، کادربندی خوبی هم داره. شعرای قشنگی برام نوشتی، دستت درد نکنه.



این شعر رو هم برا من گفتم، ممنونم: «به انتهای خط که می‌رسم / دردم آغاز می‌شود / از خستگی راه نیست می‌دانم / قلبم نوع دیگری می‌تپد / می‌داند دیگر تو نیستی / همسفر راه سخت / می‌دانی / اگر نباشی هم عیبی نیست / همین که می‌دانم هستی / هستم! / دردم: در خستگی راه نیست / دردم: درد آغاز دوریت است!» ممنونم، قشنگ بود. راستی برو پشت خونه‌تون، ببین جای اون صنوبریای بریده شده، صنوبریای جوان اومدن؟! همیشه سبز باشی صنوبر.

* گل رز - کاشمر

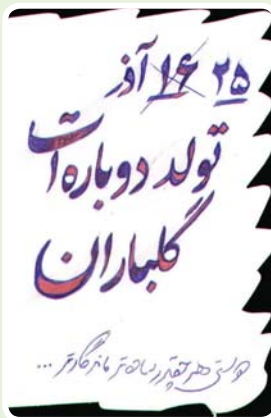
ای کاش این نامه‌رو خیلی زودتر می‌فرستادی تا برا شب یلدا ازش استفاده می‌کردم. در هر صورت این جمله ات رو می‌نویسم: «یلدا یعنی یادمان باشد که زندگی آنقدر کوتاه است که یک دقیقه با هم بودن را باید جشن گرفت!» حتماً بچه‌ها می‌دونن که شب یلدا تنها به دقیقه طولانی‌تر از شبای دیگه‌اس! گل رز، همیشه گل باشی.

* شب نقره‌ای از زمین

پنجم دی ماه تولد تو بود، (من چهارم دارم این نامه رو جواب می‌دم) ببخش تو متولدین دی ماه نبود، اما از همین جا بهت تبریک می‌گم. نوشتی خیلی روز تولدت رو دوست داری و برعکس بعضی‌ها که اصلاً خوش شون نمی‌آد تو حس خوبی نسبت به این روز داری. عالی‌ه و این نشون‌دهنده اینه که از روزگارت راضی هستی و خدا رو شکر همه چی بر وفق مراد پیش می‌ره یا قراره پیش بره. گفتم خوشحال شدی وقتی دوباره صفحه‌ام رو دیدی، امیدوارم بتونم در ادامه این همکاری خدمت همه بچه‌ها باشم. سبز باشی شب نقره‌ای! شب نقره‌ای هم می‌تونه سبز باشه؟ آها یادم اومد، گفتم منو شناختی و اسمم مهتابه؟ چه جووری به این کشف بزرگ نایل اومدی؟

* فناری کوچولو از دشت پرگل

اسمت رو عوض کردی، من با اون اسم تو هم مشکل نداشتم. چرا فکر کردی من به خاطر تو می‌خواستم از مجله برم؟ برا چی؟ مگه چه هیژم تری به من فروخته بودی که بخوام ازت دلخور باشم؟ تو همیشه نامه‌هات پر از محبت و مهربانی‌ه و دللیی نداره ازت دلخور باشم. تصورات تو هم اشتباهه و این جووری نیست. امیدوارم اومدن من باعث خیر بشه و بچه‌ها از جمله خودت از حضورم راضی باشین. دو تا کارت پستال قشنگ فرستادی که تو یکی شون خطاطی کردی، ازت ممنونم و سبز باشی.



* لیلی - کاستان

دو تا نامه ازت خوندم، می‌خوام اول در مورد نامه دوم بگم: اگر واقعاً می‌خواهی حال خانوم مدیر و معاون و کی و کی رو بگیری باید خیلی محکم‌تر و جدی‌تر برا کنکور بخونی تا اونا بفهمن که قبولی تو دانشگاه به قیافه نیست به درس خوندن و تلاش کردنه.

ممکنه خواهش کنم دیگه تو کلاس درس برام چیزی ننویسی؟ چه جووری می‌خواهی هم به درس گوش کنی و هم بدونی چی داری می‌نویسی؟ چه جملات قشنگی از بزرگان انتخاب کردی و نوشتی، یکی رو انتهای یادداشت‌های خودم آوردم.

اما در مورد نامه اول:

تو نامه اول چقدر خوشحالی کردی که من دوباره برگشتم و صفحه‌ام همچنان ادامه داره. چقدر از خدا تشکر کردی که به شرایطی رو ایجاد کرده تا من نرم. درحالی که تصور می‌کردی با اون خداحافظی سوزناک دیگه برنخواهم گشت...

خوشحالم حضورم تو مجله باعث خوشحالی تو شده. به نقاشی کشیدی و چند نفر از بچه‌ها رو هم توش آوردی، دستت درد نکنه پس نقاش هم هستی. کلی آرزوهای خوب برات آرزو می‌کنم و آرزو می‌کنم به آرزوهای برسی. سبز باشی.



تو هیچ وقت احساس تنهایی نمی‌کنی!



نمی‌فواهم بگویم که شفصیت «کاوِه سماک‌باشی» درست شبیه قهرمان فیلم و سریال‌هایی است که تا به حال نقش آن‌ها را بازی کرده است، اما انصافاً نقشی که کاوه در زندگی عادی‌اش ایفاگرش است به مراتب جذاب‌تر از کاراکترهایی است که تا به حال بازی کرده است.

او یک پسر آرام، مهربان، دوست‌داشتنی و بسیار فاکسی است.

در پشیمان او تنها چیزی که دیده نمی‌شود، گرد غرور است و شاید همه این خصوصیات است که او را از بسیاری متمایز کرده است. گفتگوی مفصل ما را با او در زیر می‌فوانید.

اگر اشتباه نکنم با فیلم سینمایی «چشمان سیاه» بود که وارد دنیای بازیگری شدی؟ این اتفاق چطور افتاد؟

خب همانطور که می‌دانید پدر من از قدیمی‌های این حرفه است اما من تا زمانی که با آقای ایرج قادری برای این فیلم آشنا شوم به بازیگر شدن به طور حرفه‌ای و جدی فکر نمی‌کردم. من در رشته مکانیک تحصیل می‌کردم و دوست داشتم وارد کارهای ساخت و ساز شوم، اما خب آشنایی من با آقای قادری مسیر زندگی‌ام را تغییر داد.

چقدر جالب، پس پدرت برای ورودت به این حرفه پارتی‌ات نشد؟

نه اصلاً... بعد از اینکه وارد این حرفه شدم پدرم راهنمایی‌های زیادی به من کرد اما هیچ وقت سفارش من را به کسی نکرد چرا که او معتقد بود که اگر من استعدادش را داشته باشم حتماً خودم پیشرفت خواهم کرد.

و انصافاً استعداد زیادی هم در این زمینه داشتی، این روزها به یکی از پرکارترین بازیگران تبدیل شدی؟

از لطفتان ممنونم هر کسی بر انجام کاری دلیل و انگیزه‌ای دارد، به اعتقاد بسیاری انگیزه اصلی کسانی که بازیگر می‌شوند میل به دیده‌شدن است این انگیزه در بازیگر شدن تو چقدر تأثیر داشت؟

این میل به دیده‌شدنی که شما از آن حرف می‌زنید در بیشتر آدم‌ها وجود دارد، منتها در برخی بیشتر و در برخی کمتر، بازیگران جزو آن عده‌ای هستند که این میل در آنها بیشتر است، اما برای من آن چیزی که حتی بیشتر از دیده شدن در این حرفه جذابیت داشت این بود که بازیگری این اجازه را به من می‌دهد که به جای انسان‌های مختلف قرار بگیرم و شغل‌ها و موقعیت‌های مختلف را تجربه کنم.

به نظرت چه حسی در شهرت وجود دارد که آدم‌ها دوست دارند آن را تجربه کنند؟

رمز و راز عجیبی در آن هست، حسی که آدم‌هایی که تو آن‌ها را در زندگی‌ات حتی یک بار ندیدی، ولی آنها تو را به خوبی می‌شناسند، این دیده شدن و شهرت در نوع خودش واقعا جذاب است.

اوایل که تازه به شهرت رسیده بودی برایت سخت نبود، هضم این مسأله که باید با افرادی در روز گرم بگیری و صحبت کنی که به گفته خودت در زندگی‌ات هیچ وقت آنها را ندیدی؟

اون روزها این برخوردها بیشتر از آنکه برابم سخت و غیرقابل هضم باشد برابم عجب بود. شما فرض کنید من به خیابان یا اداره و رستورانی می‌رفتم و عده‌ای دور و برم جمع می‌شدند و می‌گفتند پسر چطوری، از کارهای جدید چه خبر و...، طوری با من برخورد می‌کردند که انگار رفیق چندین و چندساله‌شان هستم، اما هر چه که می‌گذشت بیشتر می‌فهمیدم که تلویزیون یا سینما چطور می‌تواند ما را به مردم نزدیک کند و حالا نه تنها به این برخوردها عادت کردم بلکه به شدت هم از آن لذت می‌برم.

حسن شهرت به نظرت چیست؟

اینکه تو هیچ وقت احساس تنهایی نمی‌کنی. هر جا که می‌روی عده‌ای هستند که با تو احساس نزدیکی می‌کنند.

حسن شهرت به نظرت چیست؟

اینکه تو هیچ وقت احساس تنهایی نمی‌کنی. هر جا که می‌روی عده‌ای هستند که با تو احساس نزدیکی می‌کنند.

حسن شهرت به نظرت چیست؟

اینکه تو هیچ وقت احساس تنهایی نمی‌کنی. هر جا که می‌روی عده‌ای هستند که با تو احساس نزدیکی می‌کنند.

حسن شهرت به نظرت چیست؟

اینکه تو هیچ وقت احساس تنهایی نمی‌کنی. هر جا که می‌روی عده‌ای هستند که با تو احساس نزدیکی می‌کنند.

و ضررش؟

گاهی وقت‌ها نمی‌گذارد تو خودت باشی، مثلاً وقتی به یک رستوران می‌روی نگاه‌های سنگین دیگران را احساس می‌کنی...

یا نمی‌توانی هر وقت که دلت گرفت به خیابان بروی و پیاده‌روی کنی... اما خب یک آدم مشهور باید همه این مسائل را با خودش حل کند و یک جورایی با این مسایل کنار بیاید.

خودت فکر می‌کنی محبوبی یا مشهور؟

نمی‌دونم، ولی خیلی دوست دارم محبوب باشم تا مشهور.

از خصوصیات اخلاقی‌ات حرف بزن، چطور آدمی هستی؟

برخلاف ظاهر آدم مغرور و متکبری نیستم. در کل جدی هستم ولی خدا نکند روی دور شوخی بیفتم، اون وقت... آدم دل مهربونی هستم و تا به حال بد کسی رو نخواستم.

رفیق بازی؟

نه زیاد، دوستانم هم بیشتر از دوران دبیرستانم هستند چون به نظر من کسانی که قبل از شهرت با تو دوست می‌شوند تو را به خاطر خودت می‌خواهند نه موقعیتی که داری...

از میان هنرمندان با چه کسانی صمیمی هستی؟

پژمان بازغی، حسام نواب‌صفوی، مهدی مقدم، حمید عسکری، علی لهراسبی و خندان...

چه جالب، دوستان خواننده‌ات بیشتر از دوستان بازیگرت هستند؟

راست می‌گویند، تا به حال به این نکته توجه نکرده بودم (باخته)

اگر اشتباه نکنم خودت هم تجربه خواندن داشتی چند سال قبل تیتراژ برنامه رژان را خواندی؟

همینطور است.

الان چطور، هنوز هم در عالم موسیقی فعالیت می‌کنی؟

راستش را بخواهید نه زیاد، به نظر انجام دادن همزمان دو کار و موفق شدن در آنها کاری بسیار سخت و دشوار است، به همین خاطر من از بین موسیقی و بازیگری دومی را انتخاب کردم.

اگر قرار باشه یک تابلو بکشی چه چیزی را نقاشی می‌کنی؟

دریا می‌کشم. من عاشق وقار و آرامش دریا هستم چون تو زندگی‌ام همیشه دنبالش آرامش بودم.

خودت آدم آرومی هستی؟

نه اتفاقاً آدم عجولی هستم، مثلاً زمانی که با دوستانم می‌روم ماهیگیری بعد از ۵ دقیقه خسته می‌شوم، حوصله ندارم چند ساعت بنشینم یک ماهی صید کنم، در کل آدم پر جنب و جوشی هستم، حتی موقع خواندن فیلم‌نامه هم پشت میز کارم نمی‌نشینم و دائم تو خونه راه می‌روم. در کل از سکون بدم می‌آید.

خوشبختی را در چی می‌بینی؟

در زندگی شخصی‌ام خوشبختی رو در سلامتی خانواده‌ام و سالم زندگی کردن می‌بینم. در کل همیشه سعی کردم از حسادت پرهیز کنم چون حسادت یکی از عواملی است که آدم را از خوشبختی دور می‌کند و در زندگی کاری‌ام هم دوست دارم به ماندگاری برسم تا آیندگان که بعدها کتاب سینما را ورق می‌زنند از من به نیکی یاد کنند.

بدترین اتفاقی که در زندگی برایت افتاد چی بود؟

فوت دایی بزرگم تلخ‌ترین اتفاق زندگی‌ام بود.

بهترین اتفاقی که برایت افتاد؟

داشتن یک خانواده خوب که در نوع خودش نعمت بزرگی محسوب می‌شود.

تو زندگی خودت رو به چه کسانی مدیون می‌دونی؟

اول از همه خدا و بعد از او پدر و مادرم که هیچ وقت لطف و حمایت‌هایشان را

از من دریغ نکردند.

تا به حال از هنر بازیگری تو زندگی شخصی ات استفاده کردی؟

انصافاً نه... به نظر من متوسل شدن به هنر بازیگری در زندگی شخصی دروغ گفتن به دیگران است و به همین خاطر به شدت از آن پرهیز می‌کنم.

تا به حال شده فیلمی رو ببینی و دلت بخواد جای بازیگر اون فیلم باشی؟

بله و مطمئناً این اتفاق برای بسیاری از بازیگران هم افتاده است، چند وقت پیش وقتی فیلم «همیشه پای یک زن در میان است» را دیدم، خیلی دوست داشتم که اگر در سن آقای مدیری بودم، آن نقش را ایفا می‌کردم.

وقتی به کارنامه هنری ات نگاه می‌کنی، به نظرت نسبت به اولین کارت چه تغییراتی کردی؟

نسبت به آن روزها بازیگر بهتر و پخته‌تر شده است.

به نظرت گریم در بازی یک بازیگر تا چه اندازه تأثیرگذار است؟

خیلی زیاد. گریم یکی از عواملی است که بازیگر را از کلیشه شدن دور می‌کند. به نظر من یکی از رموز موفقیت افرادی مانند کیانیان و شریفی‌نیا در گریم‌های متفاوتشان است.

این گریم‌ها باعث می‌شود که چشم بازیگر خسته نشود و حس تکراری بودن بهش دست ندهد.

تو تجربه اجرا هم داشتی. چرا دیگر مجری‌گری را دنبال نکردی؟

پیشنهادهای زیادی در زمینه اجرا دارم و همه را هم رد کردم به جز یک مورد که آن هم چند سال قبل برنامه‌ای را با خانم ژیلایا صادقی اجرا کردم. من دوست دارم تمرکز من روی یک زمینه باشد، چرا که فکر می‌کنم این طوری راحت‌ترم.

کار آماده پخش هم داری؟

بله، فیلم‌های سینمایی «آن مرد آمد»، «برگه‌های سفید مجرم» تله فیلم‌های «خشب‌خالی» و «گنگ خوابیده» و مجموعه «گلریزان» که در حال پخش است.

اهل مرکزکشی بین سینما و تلویزیون هستی؟

اصلاً. من با اینکه تجربه بازی در سینما و تلویزیون را داشتم، اما هیچ وقت نشده یک کار سینمایی ضعیف را صرف اینکه سینمایی است انتخاب کنم و عکسش... به نظرم آن چیزی که مهم است، فیلم‌نامه خوب است.

اما برخی از بازیگران سینما معتقدند حضور در جلوی دوربین بسیار شیک و باکلاس‌تر از تلویزیون است و بهتر است یک بازیگر سینما هیچ وقت وارد تلویزیون نشود؟

من اصلاً با این جور مرزبندی‌ها موافق نیستم، آن هم در کشور ما که اساساً کارهای تلویزیونی بیشتر و بهتر دیده می‌شود.

من مدتهاست که یک کار تلویزیونی قوی را به بازی در یک کار معمولی سینمایی ترجیح می‌دهم. سعی می‌کنم در انتخاب‌هایم مقداری سختگیرتر عمل کنم و به نوعی برای حضور مستمر در سینما عجله‌ای ندارم و منتظر پیشنهادهای خوب هستم.

تا به حال پیشنهاد بازی در کارهای طنز را هم داشتی؟

بله... منتهای من اصلاً کارهای طنز روتین را دوست ندارم و طنز موقعیت را بیشتر می‌پسندم.

خودت به چه ژانری علاقه‌مندی؟

ژانر وحشت را بیشتر می‌پسندم.

مطالعه هم می‌کنی؟

اگر وقتی داشته باشم ترجیح می‌دهم کتاب‌های درسی‌ام را بخوانم.

محبوبترین فیلم از نظر شما چه بوده است؟

روزی روزگاری آمریکا و سینما پارادیزو... در بین کارهای ایرانی هم سگ‌کشی، شوکران و آژانس شیشه‌ای را دوست داشتم.

از اینکه در این گفتگو شرکت کردی، متشکرم.

من هم از سوال‌های خوب و متنوع‌تان ممنونم.



هنر نمایش انسانی ترین هنر است

گفتگو با «امیر زینال پور» هنرمند خوب آذربایجانی



چندی پیش اولین جشنواره ملی فرهنگ‌ها به همت معاونت فرهنگی هنری شهرداری تهران، در سطح فرهنگسراها برگزار شد. «تکم‌چی» عنوان نمایش سنتی و آیینی بود که به کارگردانی و بازیگری «امیر زینال پور» و از شهرستان فوی مهمان فرهنگسرای تهران بود. به همین مناسبت گفتگو کوتاهی با این هنرمند فوب آذربایجانی که به همراه همسر هنرمند فود در این جشنواره حضور داشت، انجام دادیم که از نظرات می‌گذرد.

لطفاً خود را معرفی کنید؟

امیر زینال پور در سال ۱۳۵۸ در شهر خوی از توابع استان آذربایجان غربی به دنیا آمدم و از سال ۱۳۶۹ زیر نظر اساتید بزرگوار آقایان علی آقاسی و علی خلخالی به آموختن تئاتر به صورت آماتور پرداختم و با اولین نمایش خود به نام «شهر در امان است» به صحنه مقدس تئاتر پانهام.

مختصری از فعالیت‌های هنری‌تان بگویید.

سال ۱۳۶۹ فعالیت هنری خود را در رشته بازیگری تئاتر آغاز کردم و از سال ۱۳۷۲ در تئاتر و سینما در مقام کارگردان، نویسنده، تهیه‌کننده، بازیگر، طراح صحنه و عکاس فعالیت می‌کنم.

از چه زمانی دانستید که به هنر گرایش دارید؟

از زمانی که در نمایش «شهر در امان و امان است» توسط علی خلخالی و علی آقاسی به عنوان بازیگر انتخاب شدم و از سوی رئیس آموزش و پرورش آن وقت مورد تشویق قرار گرفتم که این تشویق موجب شد بنده این هنر را در وجودم حس کرده و ادامه دهم.

در چه جشنواره‌هایی شرکت کرده‌اید؟

در جشنواره‌های تئاتر استانی، منطقه‌ای، کشوری، ملی و بین‌المللی شرکت کرده‌ام. چند مورد از جوایزی که تاکنون به دست آورید را بگویید. دیپلم افتخار از بیست و چهارمین جشنواره بین‌المللی تئاتر فجر. - دیپلم افتخار و تندیس جشنواره تئاتر دفاع مقدس کرمان. - دیپلم افتخار و تندیس جشنواره بهترین کارگردانی از اولین جشنواره تئاتر منطقه‌ای مریوان.

- لوح تقدیر و تندیس جشنواره از اولین جشنواره تئاتر جوانه‌های کرمانشاه.

- لوح تقدیر و تندیس جشنواره از اولین و دومین و سومین جشنواره منطقه‌ای تئاتر بسج «مشهد»

- لوح تقدیر و تندیس جشنواره از اولین جشنواره تئاتر استانی بسج در ارومیه.

- لوح تقدیر و تندیس جشنواره به عنوان بهترین کار نمایشی از اولین جشنواره فرهنگ و زبان‌ها در تهران.

حوزه فعالیت‌تان تنها در عرصه‌های نمایشی است؟

خیر، علاوه بر کارهای نمایشی در حیطه فیلم‌سازی و عکاسی نیز فعالیت می‌کنم که از جمله فیلم‌های کوتاه «کجانید ای شهیدان خدایی، شهر ما خانه ماست، پیله، درد انتظار و شفا، انتظار کودکان بم، ویلچر، بچه‌های خوب محله‌ها، گل یاس، آنها در دل شب زندگی می‌کنند، سکوت، درد و عشق و انتظار، تربت سرخ به رنگ لاله» را ساخته‌ام و در فیلم‌های سینمایی و تلویزیونی به نام‌های دشمن خفته، پسر روشن آب، انیس، باغ بلورین، بازگشت به سرزمین پدری‌ام و چندین قسمت از برنامه کوروش صدا و سیمای استان آذربایجان غربی به عنوان بازیگر حضور داشتم. عمده مشکلات هنرمندان در شهرستان‌ها را در چه می‌بینید؟ بی‌پولی، نداشتن امکانات کافی، نداشتن سالن تئاتر حرفه‌ای، نبود بازیگر تئاتر، نبود حمایت از طرف مسئولین ذی‌ربط، نداشتن کلاس‌های آموزشی.

امکانات هنری شهرستان خوی چگونه است؟ آیا پدیرای مشتاقان هنر می‌باشد؟

امکانات شهرستان خوی بسیار محدود است و بانیان هنر این شهر نیز در این مورد بسیاری خیالند و هیچ‌گونه امکاناتی در اختیار هنرمندان مظلوم این شهر قرار نمی‌گیرد، نه سالن تئاتر حرفه‌ای داریم و نه محل تمرین مناسب و نه مسئول دلسوز

که واقعاً دلش برای هنرمند بسوزد. واقعاً امکانات هنری این شهر افتضاح است. «تکم‌چی» نمایشی بود که با آن در جشنواره ملی فرهنگ‌ها حضور داشتید، از این اثر بگویید.

نمایش تکم‌چی یکی از آئین‌های سنتی دیرین منطقه آذربایجان غربی می‌باشد که پیرمرد ۵۰ ساله نزدیک به عید به شهرها و روستاها سفر می‌کرد و در کوچه و پس کوچه‌های همان شهر دوره‌گردی کرده و از صاحبان منازل عیدی یا انعام می‌گرفت. البته تکم‌چی از مال دنیا غنی بوده و برای حفظ و ارزش آئین‌های سنتی به این کار دست می‌زند. هنرمندان گروه هنری تئاتر تجربه با فکر و ایده نوین و پرداختن به معضلات اجتماعی، از قبیل ازدواج، بیکاری و اعتیاد جوانان توانستند در جشنواره ملی فرهنگ و زبانها شرکت کنند و مورد تقدیر قرار گیرند.

گویا شما خانوادگی در عرصه هنر فعال هستید، همسران چه نقشی در کارهای هنری‌تان دارد؟

بله، خیلی هم از ایشان راضی هستم و تشکر می‌کنم که واقعاً در بعضی زمینه‌ها با بنده همکاری می‌کند و همین دلسوزی که به هنر تئاتر دارد باعث شده، من هم بیشتر دوستش داشته باشم... ضمناً ایشان از منتخبان گرافیک و یکی از ورزشکاران استان است که اولین مقام کشوری در ورزش آمادگی جسمانی را به دست آورده است.

کارهای آینده گروه تجربه چیست؟

کارهای آینده گروه از جمله نمایش اوزرلیک، سایاچیلار، آتل و باتیل چهارشنبه، چمچه خاتون و نمایش خیابانی شور و شیرین و نمایش مجلس ترگس و فیلم مستند طبیعت در یک نگاه تا آخر سال ۱۳۸۷ جزو برنامه‌های گروه هنری تئاتر تجربه می‌باشد.

به نظر شما تئاتر بهتر است یا سینما؟

مسئله هنرمند تئاتر رسالت انسانی و هنری خود را به انجام می‌رساند چرا که تئاتر مثل طرح معما و پیچیده کردن مسائل نیست، هنرمند تئاتر درک عمیقی از روابط انسانها و شناخت کافی از جامعه خود دارد و به انسانها می‌اندیشد پس هنر نمایش و تئاتر از جمله انسانی‌ترین هنرهاست.

در مورد نمایش نامه‌نویسی چه نظری دارید؟

همه نویسندگان روند مشابهی را طی می‌کنند. نظم و توازن، زمان‌بندی و اهمیتی که به هر کدام از بخش‌های گوناگون نوشته خود می‌دهند؛ ولی به نظر بنده نوشته باید چندین بار بازنویسی شود چرا که سبب می‌شود نوشته را بهتر بفهمیم و زنده‌تر اجرا کنیم.

حرف آخر.

از تمامی دوستانی که بنده را در آماده‌سازی نمایش تکم‌چی یاری نموده‌اند نهایت تقدیر و تشکر را می‌نمایم و همچنین از شهردار محترم و هنردوست شهرمان که همیشه یار و یاور ما هنرمندان است.

با تشکر از شهردار فیروزی و اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی خوی که پشتیبان گروه ما بودند و در پایان به مجله جوانان امروز که به فکر هنرمندان شهرستانی نیز هستند واقعاً دست مرزاد می‌گویم.



پاسخ مسابقه هنری ۷۷



تصویری که در مسابقه هنری ۷۷ برای شما چاپ کردیم، از آن «مهرآه شریفی‌نیا» بود که اغلب شما دوستان درست نوشتید. مهرآه شریفی‌نیا - دختر محمدرضا شریفی‌نیا و آریتا حاجیان- این روزها از بازیگران خوب سینما و تلویزیون محسوب می‌شود. او در سریال «روز حسرت» (سیروس مقدم) درخشش خوبی داشته است. بدون شک در آینده از او بیشتر خواهیم شنید.

اما برندگان مسابقه هنری ۷۷ که به قید قرعه انتخاب شدند: سمیه ملازاده - بناب، صبا یوسفی، تنکابن و سیما بهایم - بوکان. هدایایی به رسم یادبود از سوی روابط عمومی مجله جوانان امروز به آدرس شما ارسال خواهد شد.

مسابقه هنری ۷۸



تصویری که می‌بینید، متعلق به کودکی هنرمندی است که او را خیلی خوب می‌شناسید. نمی‌دانم شاید خیلی هم به قیافه امروز خود، شبیه نباشد، اما خیلی‌ها هستند که در شناخت عکس‌های کودکی آدم‌ها تخصص دارند.

شما چطور؟ آیا شما هم می‌توانید حدس بزنید این تصویر متعلق به کودکی کدام هنرمند است؟

پاسخ‌های خود را می‌توانید به آدرس تهران - بلوار میرداماد - خیابان روزنامه اطلاعات (تایان غربی) - پلاک ۸ - مجله جوانان امروز ارسال کنید.

یادتان باشد که حتماً روی پاکت بنویسید مربوط به مسابقه هنری شماره ۷۸.

به سه نفر که پاسخ‌های درست را بنویسند به قید قرعه هدایایی تعلق خواهد گرفت. شما تا ۲۰ دی ماه فرصت دارید پاسخ‌های خود را برای ما ارسال کنید.

سالی دو کار دارم و این برای من کافی‌ست!



تاریخ تولد: ۱۳۰۹
محل تولد: تهران

فعالیت در زمینه بوکس و جودو، مدیر باشگاه ورزشی دهییم، اقامت چند ساله در آلمان، بازگشت به ایران در سال ۱۳۷۳.

شروع فعالیت سینمایی با بازی در فیلم «دختری فریاد می‌کشد» (خسرو پرویزی) در سال ۱۳۴۰.

تعدادی از فیلم‌هایی که پیشوائیان در آن به ایفای نقش پرداخت:

۳۸۳ حکم (مسعود کیمیایی) / ۱۳۷۸ دوستان (علی شاه حاتمی) / ۱۳۷۷ زخمی (کامران قدچیان) / ۱۳۷۷ عشق کافی نیست (مهدی صباغ‌زاده) / ۱۳۷۶ شاه‌رگ (علی غفاری) / ۱۳۷۶ فرار بزرگ (ناصر محمدی) / ۱۳۷۶ چشم عقاب (شفیع آقامحمدیان) / ۱۳۷۵ روی خط مرگ (شفیع آقامحمدیان) / ۱۳۷۴ ضیافت (مسعود کیمیایی) / ۱۳۷۳ تجارت (مسعود کیمیایی) / ۱۳۶۵ تیغ و ابریشم (مسعود کیمیایی) / ۱۳۶۲ شیلات (رضا میرلوحی) / ۱۳۶۰ خط قرمز (مسعود کیمیایی) / ۱۳۶۰ سفیر (فریبرز صالح) و ...

سلام استاد، از جوانان امروز مزاحمتان می‌شوم.
سلام، خواهش می‌کنم، بفرمایید. مزاحمتان می‌کنم.

استاد چه خبر؟

فعلاً در حال بازی در فیلم «اخراجی‌های ۲» هستم که بازیگرها همه بازیگرهای «اخراجی‌های یک» هستند، فقط من به آنها اضافه شدم.

نقش شما در کار زیاد است یا کم؟

زیادی نقش مهم نیست، مهم خود نقش است.

کار دیگری در دست دارید؟

سربالی است که نامش را فراموش کردم به کارگردانی آقای نکاور.

چند قسمت است؟

۱۲ قسمت.

موضوع قصه چیست؟

عده‌ای فئودال هستند که مردم را استعمار می‌کنند.

* نقش شما هم طبق معمول حتماً منفی است؟
* نقش من نه منفی است و نه مثبت. من راننده کامیون هستم.

* فیلمبرداری کار در کجاست؟
* فیلمبرداری کل کار در لاهیجان است.

* بازیگرها چه کسانی هستند؟
* از بازیگرها اطلاعی ندارم.

* شما به عنوان یک پیشکسوت چرا حضورتان اینقدر کم‌رنگ شده؟
* سینمای ما ویرین دخترها و پسرهای خوشگل شده و با قهر و آشتی فیلم تمام می‌شود. اگر فیلم‌ها را مثل سابق اما با زمینه الان بسازند، فروش فوق‌العاده‌ای خواهد کرد.

* از اینکه حضور کمتری نسبت به گذشته دارید ناراحت نیستید؟
* نه، ناراحت نیستم من حداقل سالی دو کار دارم و این برای من کافی‌ست.

* شما مرتب به آلمان هم سفر می‌کنید.
* بله، چون همسر و فرزندانم در هامبورگ آلمان زندگی می‌کنند مرتب به آن جا می‌روم.

* بازیگرهای جوان به پیشکسوت‌ها احترام می‌گذارند؟
* بله، بی‌اندازه احترام می‌گذارند و به من خیلی محبت می‌کنند.

* از مشکلاتتان بگوئید؟
* خدا را سپاس هیچ مشکلی ندارم. دوستان زیادی دارم و مردم نسبت به من لطف دارند و من شرمندۀ آنها هستم.

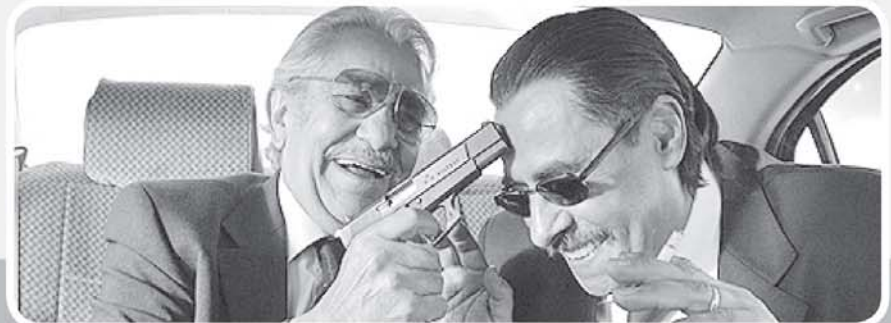
* ماشاءالله سالم و سرحال و قیراق هم هستید؟
* چرا نباشم؟ ورزش می‌کنم، کوه می‌روم و خدا را شکر هیچ مشکلی ندارم.

* در گذشته در بیشتر کارها نقش‌های منفی بازی می‌کردید، خودتان نقش را انتخاب می‌کردید یا به شما پیشنهاد می‌شد؟
* خودم انتخاب می‌کردم. من خودم نقش منفی را بیشتر از مثبت دوست دارم چون نقشی که از خود آدم دور است بازی کردنش هنر است.

* آیا با همبازی‌های گذشته‌تان ارتباط دارید؟
* با اینکه همه گرفتاریم، اما گاهی همدیگر را می‌بینیم و بیشتر با تلفن از احوالات هم باخبر می‌شویم.

* استاد حرف خاص دیگری ندارید؟
* نه، فقط ممنونم که به یاد من بودید.

* خواهش می‌کنم، وظیفه ما این است که بیشتر به سراغ شما پیشکسوتان عزیز بیاییم. اگر برای‌تان امکان دارد برای ما عکس‌های جدیدتان را بفرستید.
* حتماً.



«جادوگر شهر از» برترین فیلم خانوادگی تاریخ سینما



منتقد سینمایی روزنامه انگلیسی زبان «گاردین»، ۱۰ فیلم را به عنوان برترین فیلم‌های خانوادگی تاریخ سینما اعلام کرد که فیلم «جادوگر شهر از» محصول ۱۹۳۹ در صدر آنها قرار دارد. روزنامه گاردین ۱۰ فیلم برتر خانوادگی تاریخ سینما را به شرح زیر اعلام کرد:

۱. فیلم «جادوگر شهر از» به کارگردانی «ویکتور فلمینگ» محصول سال ۱۹۳۹
۲. فیلم «این یک زندگی شگفت‌انگیز است» به کارگردانی «فرانک کاپرا» محصول سال ۱۹۴۶
۳. فیلم «موضوع مرگ و زندگی» به کارگردانی «مایکل پاول» و «امریک پرسبرگر» محصول سال ۱۹۴۶
۴. فیلم «آواز زیر باران» به کارگردانی «استنلی دانت» محصول ۱۹۵۲
۵. فیلم «ماری پاپینز» به کارگردانی «رابرت استیونسون» محصول سال ۱۹۶۴
۶. فیلم Kes به کارگردانی «کن لوچ» محصول سال ۱۹۶۹
۷. فیلم «سارقان زمان» به کارگردانی «تری گیلیام» محصول سال ۱۹۸۱
۸. فیلم «ای.تی.» به کارگردانی «استیون اسپلبرگ» محصول سال ۱۹۸۲
۹. فیلم «داستان اسباب‌بازی»، «جان لستر» محصول سال ۱۹۹۵
۱۰. فیلم «شهر ارواح» به کارگردانی «هایانو میازاکی» محصول سال ۲۰۰۱

بازیگران هالیوود برای اوباما پول جمع کردند!

عده‌ای از بازیگران مشهور هالیوود به منظور هرچه باشکوه‌تر برگزار شدن مراسم تحلیف اوباما برای ورود به کاخ سفید، چند صد هزار دلار کمک نقدی جمع‌آوری کردند. عده‌ای از بازیگران هالیوود از جمله «شارون استون»، «هالی بری» و «جیمی فاکس»، بازیگران برنده اسکار، هر کدام با اختصاص ۵۰ هزار دلار کمک نقدی به ستاد انتخاباتی «باراک اوباما»، در تلاشند تا مراسم تحلیف رییس جمهور جدید آمریکا هرچه باشکوه‌تر برگزار شود. «اوباما» که عده‌ای زیادی از اهالی هالیوود در طول برگزاری انتخابات ریاست جمهوری آمریکا او را حمایت کرده‌اند، قرار است طی مراسمی که ۲۰ ژانویه در واشنگتن برگزار می‌شود، سوگند وفاداری بخورد، مسلم است که چنین مراسمی نیازمند سرمایه‌های هنگفتی است



که هالیوودی‌ها نیز در تلاشند تا بخشی از آن را تامین کنند.

ویل اسمیت: روزی به ایران سفر خواهم کرد!



«ویل اسمیت»، بازیگر موفق هالیوود گفت: امیدوارم که روزی بتوانم با انگیزه رفع سوءتفاهم‌ها؛ به کشورهایی چون ایران و کره شمالی سفر کنم. «ویل اسمیت» بازیگر مشهور هالیوود، در مصاحبه با روزنامه واشنگتن پست گفت: برنامه‌های آتی من ورای فعالیت در سینماست. امیدوارم روزی به همراه تعدادی از دانشجویان و هنرمندان به کشورهایی چون ایران و کره شمالی سفر کنم. وی گفت: هدفم از این سفر اشاعه درک متقابل فرهنگ‌ها و رفع سوءتفاهم‌ها، به دور از هرگونه اختلاف سیاسی است. این بازیگر موفق هالیوود در ادامه گفت: به نظر من اگران فیلم‌های من تنها نباید به لس‌آنجلس و نیویورک محدود شود و باید پیام این فیلم‌ها به گوش دیگر مخاطبان در اقصی نقاط جهان برسد. وی افزود: اگرچه فاکتور سرمایه‌گذاری در سینما از اهمیت فراوانی برخوردار است ولی ما باید بتوانیم به مردم کمک کنیم و به آنها خدمات انسان دوستانه ارائه دهیم. «اسمیت» گفت: من همیشه به این مساله می‌اندیشم که حقیقتا نقش من به عنوان یک آمریکایی چیست؟ و چه کاری می‌توانم برای بهتر شدن سرزمینم انجام دهم؟

کنسرت «وودی آلن» در آلمان

وودی آلن، کارگردان و بازیگر ۷۳ ساله آمریکایی در شهر درسدن آلمان کنسرت جاز داد و قرار است در شهرهای پراگ، فلورانس و آمستردام نیز بنوازد.



وودی آلن در این کنسرت که گروه موسیقی جاز اورلاند آن را در قالب یک تور برگزار کرده بود شرکت کرد و کلارینت زد. خبرگزاری آلمان گزارش داده که این کنسرت جمعه شب ۲۹ آذر برگزار شده و به اندازه تماشای یک فیلم سینمایی نیز طول کشیده است. وودی آلن از دوستانان موسیقی جاز به شمار می‌رود که از نوجوانی کلارینت می‌زده است.

به نوشته پایگاه اینترنتی ویکی‌پدیا، آلن سال‌ها است که همراه با گروهی از دوستانش هر دوشنبه شب در هتلی در نیویورک جاز دیکسی‌لند می‌نوازد. وی که چندین بار برنده جایزه اسکار بوده حتی یک بار برای گرفتن این جایزه به هالیوود نمی‌رود، چرا که مراسم اسکار با برنامه نوازندگی دوشنبه‌های او همزمان بوده است. در کنسرت جمعه‌شبی که در شهر درسدن آلمان برگزار شده بود بیش از یک هزار نفر شرکت کرده بودند. قرار است این تور در این روزها در شهرهای پراگ، آمستردام و فلورانس نیز برگزار شود. ۲۸ دسامبر این تور موسیقی جاز به ورشو می‌رود و پس از آن نیز تا دوم ژانویه در اسپانیا برنامه اجرا می‌کند. وودی آلن تاکنون ۳۰ فیلم را نویسندگی و کارگردانی کرده و ۱۸ بار نیز در بخش‌های مختلف نامزد جایزه اسکار بوده است.

«زنبور عسل» بروس لی بازسازی می‌شود



وی در فیلم قرار است نقش مقابل استفن چو یعنی بریت اید مرد نقابداری که با عوامل جنایتکار مبارزه می‌کند بازی کند.
به این ترتیب و با کناره‌گیری چو، فیلمنامه یک بار دیگر باید دوباره‌نویسی شود تا کارگردان فیلم که تا پایان سال جاری انتخاب می‌شود آن را جلوی دوربین ببرد.
استفن چو طی سال‌های قبل فیلم‌های موفق مثل «فوتبال شائولین» و «کونگ‌فو هاسل» را بازی و کارگردانی کرده است و قرار است «کونگ‌فو هاسل» در آمریکا دوباره سازی شود.
او در نسخه سینمایی فیلم‌هایی که خود کارگردانی کرده همیشه نقش اصلی را بازی کرده و در کنار آن بازیگر فیلم‌های دیگر فیلمسازان هم بوده است.
قبل از این قرار بود «زنبور عسل» در فصل بهار جلوی دوربین برود ولی باتوجه به وضعیت تازه معلوم نیست فیلم کماکان در تاریخ تعیین شده قبلی‌اش ساخته می‌شود یا خیر. منابع نزدیک به فیلم می‌گویند احتمال بازگشت چو به کرسی کارگردانی فیلم منتفی است و تهیه‌کنندگان آن به دنبال یک کارگردان تازه برای آن هستند.
این فیلم به احتمال فراوان برای نمایش عمومی در ایام کریسمس ۲۰۱۰ آماده می‌شود.

مجموعه تلویزیونی موفق قدیمی «بروس لی» تبدیل به یک فیلم سینمایی می‌شود. «زنبور سبز» با کمک جلوه‌های ویژه کامپیوتری و دیجیتالی تبدیل به یک اثر تماشایی سینمایی خواهد شد.
کاتو و بریت رید دو کاراکتر اصلی این مجموعه اولین بار به صورت قهرمانان یک برنامه پرشنونده رادیویی در دهه سی میلادی اعلام وجود کردند اما موفقیت خوب مجموعه تلویزیونی در دهه شصت میلادی بود که این قصه شبه کمیک‌استریپی را در سطح وسیع‌تری مطرح کرد.
با آن که این مجموعه ماجراجویانه با موفقیت زیادی رو به رو شد، ولی موفقیت زیادی برای «بروس لی» به همراه نداشت و وی مجبور شد حدود یک دهه صبر کند تا به عنوان یک قهرمان خشن دنیای ورزش‌های رزمی و کاراته به شهرت بین‌المللی برسد.
شاید یکی از دلایل اصلی امر این بود که وی در این مجموعه اکشن قهرمان دوم قصه و ماجراها بود.
صنعت سینما از مدت‌ها قبل در فکر تولید نسخه سینمایی «زنبور عسل» بوده و هنرمندان زیادی نامزد بازی در دو نقش اصلی شدند ولی هر بار تولید نسخه‌ای سینمایی از این مجموعه به دلایلی به تعویق افتاده است.
جرج کلونی، براد پیت و مت دیمن از بازیگرانی بودند که قرار بود با این پروژه همکاری داشته باشند.

از ماه سپتامبر تولید نسخه سینمایی به صورت جدی شروع شد و کار نگارش فیلمنامه آن به دست دو فیلمنامه‌نویس قدیمی سپرده شد.
همان زمان اعلام شد استفن چو بازیگر و کارگردان مطرح سینمای آسیا کارگردان نسخه سینمایی است و همان نقشی را در فیلم بازی می‌کند که بروس لی در مجموعه تلویزیونی به عهده داشت. در شرایطی که همه چیز خیلی خوب پیش می‌رفت و قرار بود همین روزها کلید فیلمبرداری آن زده شود ناگهان «استفن چو» اعلام کرد از کارگردانی فیلم انصراف داده و فقط نقش کاتو را در آن بازی خواهد کرد.
وی علت کناره‌گیری‌اش از امر کارگردانی فیلم را تفاوت دیدگاه‌هایش و اختلاف‌نظر با تهیه‌کنندگان آن اعلام کرده است.
به گفته او سرمایه‌گذاران فیلم بیش از اندازه در کار وی دخالت می‌کنند و نمی‌گذارند کارش را انجام دهد. به همین دلیل تهیه‌کنندگان فیلم «زنبور عسل» این روزها در جستجوی کارگردانی هستند که آشنایی خوب و نزدیکی با هنرهای رزمی و ورزش کاراته داشته باشد.
ست روگن که فیلمنامه را با همکاری ایوان گلدبرگ نوشته، از کناره‌گیری چو از کارگردانی فیلم اظهار تأسف کرد و گفت: هنگام نوشتن فیلمنامه آن را با این دید و نیت نوشت که چو آن را کارگردانی کند.

ستاره سینمای ژاپن در ایران

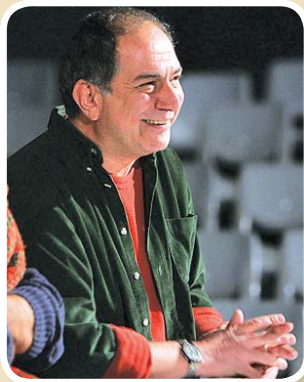


او در فیلم نامزد اسکار «نامه‌هایی از ایوو جیما» کلینت ایستوود نقش یک ژنرال ژاپنی را بازی کرد. «بتمن آغاز می‌کند» و «خاطرات یک گیشا» از دیگر فیلم‌های مطرح واتانابی است که درام تاریخی «شانگهای» با بازی گنگ لی و جان کیوساک را آماده نمایش دارد.

ستاره نامزد اسکار «آخرین سامورایی» در فیلمی با داستان واقعی سقوط یک هوایما نقش آفرینی می‌کند که بخش‌هایی از آن در ایران فیلمبرداری می‌شود.
این فیلم با بازی «کن واتانابی» «خورشیدی که غروب نمی‌کند» نام دارد و بر مبنای ماجرای واقعی سقوط یک هوایمایی ژاپنی ساخته می‌شود که سال ۱۹۸۵ اتفاق افتاد و ۵۲۰ کشته بر جای گذاشت.
این پروژه سینمایی با بودجه‌ای ۲۰ میلیون دلاری کلید می‌خورد و قرار است پاییز سال آینده اکران شود. واتانابی ۴۹ ساله در «خورشیدی که غروب نمی‌کند» نقش رئیس یک شرکت هوایمایی را بازی می‌کند.
این فیلم را «ستسورو واکاماتسو» می‌سازد که از چهره‌های سرشناس تلویزیون ژاپن است. فیلمنامه بر مبنای رمان تویوکو یاماساکی درباره سقوط هوایمایی پرواز شماره ۱۷۳ نوشته شده است. این فیلم بدون همکاری با شرکت‌های هوایمایی ژاپن ساخته می‌شود.
فیلمبرداری از ژانویه ۲۰۰۹ کلید می‌خورد و نیویورک، ایران، کنیا و ژاپن از دیگر لوکیشن‌های «خورشیدی که غروب نمی‌کند» است. ماجرای سقوط هوایمایی پرواز شماره ۱۷۳ تاکنون موضوع چند فیلم ژاپنی بوده است.
واتانابی که بیش از دو دهه از حضور او در سینما و تلویزیون می‌گذرد، سال ۲۰۰۳ با «سامورایی» ساخته ادوارد زویبک با حضور تام کروز در سطح بین‌المللی به شهرت رسید و برای این فیلم نامزد اسکار بهترین بازیگر مرد مکمل شد.

"جنگ چای" و "تانگشان تانگشان" در جشنواره فیلم فجر

«باغ آلبالو» در جشنواره تئاتر فجر



گروه تئاتر «بازی» با همکاری «الکساندر ساشادانجروویچ» کارگردان صربی الاصل انگلیسی نمایش «باغ آلبالو» نوشته‌ی آنتوان چخوف را اجرا می‌کنند.

این نمایش با بازی آتیلا پسیانی، ستاره پسیانی، سحر دولت‌شاهی و ناز شادمان همراه با گروهی از بازیگران انگلیسی ابتدا در بخش مسابقه بین‌المللی بیست‌وهفتمین جشنواره بین‌المللی تئاتر فجر به صحنه می‌رود و پس از آن نیز در اوایل سال آینده در انگلستان اجرا خواهد شد.

همچنین احتمال می‌رود این نمایش اجراهای عمومی محدودی در تهران داشته باشد. «الکساندر ساشادانجروویچ»

در جشنواره‌ی تئاتر فجر گذشته عضو

هیأت داوران بود. گروه تئاتر «بازی» در ادامه فعالیت‌های خود دو تله‌تئاتر «گنگ خوابیده» و «زخمه بر رمل» را به نویسندگی، کارگردانی و تهیه‌کنندگی آتیلا پسیانی برای شبکه ۴ سیما آماده می‌کنند.

ضبط تله‌تئاتر «گنگ خوابیده» در زیرزمینی در تهران آغاز می‌شود. در این تله‌تئاتر فاطمه نقوی و ستاره پسیانی بازی می‌کنند.

ضبط تله‌تئاتر «زخمه بر رمل» نیز در کویر مرنجاب کاشان انجام خواهد شد که در این اثر نیز آتیلا پسیانی همراه با فاطمه نقوی به ایفای نقش می‌پردازند.

بر اساس این گزارش این گروه تئاتری قصد دارند شیوه‌ای کاملاً نو در ارتباط با ساخت تله‌تئاتر ارائه دهند که با شیوه تولید مرسوم در تله‌تئاترها کاملاً متفاوت است. ضبط هر دو اثر تا پایان دی‌ماه به پایان می‌رسد و تدوین آن‌ها بعد از برگزاری جشنواره تئاتر فجر انجام خواهد شد.

به‌زودی دوره‌های جدید کارگاه‌های آموزشی گروه تئاتر «بازی» آغاز می‌شود. تم این کارگاه بر متون باستانی و به‌طور مشخص بر «گیلگمش» متمرکز خواهد بود.

۱۰ کارگردان برتر سینما در جشنواره شهر



پژوهش «شهر از نگاه ده فیلمساز» با موضوع بررسی سینمای شهری ۱۰ کارگردان برجسته توسط «زاون فوکاسیان» در حال انجام است و در قالب کتابی منتشر خواهد شد.

به گزارش ستاد خبری سومین جشنواره بین‌المللی فیلم شهر، در این پژوهش آثار ۱۰ کارگردان برجسته سینمای قبل و بعد از

انقلاب که در فیلم‌هایشان شهر به‌طور عام و شهر تهران به‌طور خاص مورد توجه قرار گرفته، توسط زاون فوکاسیان منتقد و محقق سینما، تحلیل و بررسی می‌شود.

فوکاسیان در این ارتباط عنوان کرد: شهر در سینمای این فیلمسازان در یکی از دو محور با عناوین «تهران به عنوان کاراکتر در فیلم» و «تهران به عنوان لوکیشن» مطرح است که در هر دو محور فوق به معماری و ساختار شهری، ویژگی‌های مختلف جغرافیایی، تاریخی، اجتماعی و روانشناسانه شهر و شناخت هویت محله‌های تهران از گذشته تا زمان معاصر پرداخته شده است.

وی افزود: این کارگردان‌ها که آثار در خور توجهی در ارتباط با شهر ارائه داده‌اند عبارتند از: مسعود کیمیایی، داریوش مهرجویی، علی حاتمی، بهرام بیضایی، کیانوش عبّاری، ابراهیم وحیدزاده، سیروس الوند، رسول صدرعاملی، کمال تبریزی و... وی ادامه داد: نتایج این پژوهش مطالعاتی در قالب کتابی با نام «شهر از نگاه ده فیلمساز» هم‌زمان با برگزاری سومین جشنواره بین‌المللی فیلم شهر رونمایی خواهد شد. سومین جشنواره بین‌المللی فیلم شهر، با محوریت فیلم‌های شهری از ۱۲ تا ۱۷ اسفندماه در تهران برگزار می‌شود.

فیلم‌های سینمایی «جنگ چای» و «تانگشان تانگشان» در بخش بین‌المللی بیست و هفتمین جشنواره فیلم فجر به نمایش درمی‌آیند. «جنگ چای» نخستین فیلم بلند وانگ ییمینگ در مقام نویسنده و کارگردان است. وی پیش از این در فیلم‌های «روز تابستانی



روشن‌تر» و «یک سردرگمی کنفوسیوسی» بازی کرده و در «جنگ چای» داستان مالک یک چایخانه قدیمی در کیوتو را روایت می‌کند که می‌پندارد نفرین چای سیاه موجب مرگ همسرش شده است.

این فیلم ۱۰۲ دقیقه‌ای محصول مشترک سال ۲۰۰۸ ژاپن و تایوان است و ویک چو، اریکا نودا، چون نینگ چانگ، یوشیهیکو هوسودا و شی جی چین در آن بازی کرده‌اند. «تانگشان تانگشان» هم ساخته ژو جیاوونگ است و تاثیر فاجعه‌ای طبیعی را بر زندگی یک انسان (که در زمان این رویداد هنوز به دنیا نیامده) در مقاطع مختلف از کودکی تا بزرگسالی به تصویر می‌کشد. تصاویر قبل و بعد وقوع زلزله در فیلم با فناوری CGI در شرکت هنگ کنگی کریستال کامپیوتر گرفته‌شده تهیه شده است.

در خلاصه داستان «تانگشان تانگشان» آمده است: روز ۲۸ ژوئیه سال ۱۹۷۶ زلزله هفت و هشت دهم ریشتری شهر تانگشان چین را به لرزه درآورد که به کشته شدن ۲۴۰ هزار نفر انجامید و بیش از ۱۶۰ هزار مجروح داشت. لیوتزه گانگ کارگر معدن با قربانی کردن خودش جان همسر باردارش را نجات می‌دهد و...

این فیلم محصول سال ۲۰۰۶ سینمای چین و هنگ کنگ است و در آن بازیگرانی چون ما سو، هو زیانگ‌لینگ، لی چونگ‌زیاو و ژانگ وانگ ایفای نقش کرده‌اند.

«پسر تهرانی» با امین حیایی پروانه نمایش می‌گیرد



کاظم راست گفتار، فیلم‌سینمایی «پسر تهرانی» را آماده نمایش کرد. این کارگردان سینمای ایران گفت: فیلم برای دریافت پروانه نمایش ارایه شده و در اولین فرصت آن را اکران خواهیم کرد.

«پسر تهرانی» با بازی امین حیایی، محمد رضا شریفی‌نیا، سارا خونینی‌ها، فلامک جنیدی، محمدرضا صادقی، یوسف صیادی، نادر سلیمانی، امیر نوری و جواد هاشمی درباره سروش تهرانی است که به تازگی از آمریکا برگشته است و پدرش اصرار به ازدواج او دارد اما سروش که در گذشته پنج بار شکست عشقی خورده است حاضر به ازدواج نمی‌شود و...

«عروس خوش قدم» و «نقاب» ساخته‌های قبلی راست گفتار محسوب می‌شود.

«برخورد خیلی نزدیک» ادامه دارد



فیلم سینمایی برخورد خیلی نزدیک به کارگردانی اسماعیل میهن دوست که فیلم برداری آن از اواسط آبان ماه در تهران آغاز شده بود تا کنون ۳۰ درصد از فیلمبرداری خود را پشت سر گذاشته است. بیشتر صحنه های این فیلم در تهران، شیراز و شمال فیلمبرداری خواهد شد. خلاصه داستان

این فیلم به شرح زیر است:

تصادفی در یک بزرگراه رخ می دهد که رانندگی هر اتومبیل را یک خانم به عهده دارد. راننده اتومبیل عقبی به علت مصدومیت شدید به بیمارستان منتقل و به کما فرو می رود. طی بررسی های پلیس، افسر رسیدگی کننده به پرونده، به ماهیت و نحوه تصادف شک می کند و در می یابد که لازم به ذکر است فیلمنامه برخورد خیلی نزدیک برنده جایزه اول جشنواره پلیس در دوره قبل شده است.

عوامل سازنده برخورد خیلی نزدیک عبارتند از:

نویسنده، کارگردان و مجری طرح: اسماعیل میهن دوست، مدیر فیلمبرداری: فرشاد محمدی، صدابردار: مهران ملکوتی، طراح صحنه و لباس: شیوا رشیدیان، طراح چهره پردازی: مهرداد میر کیانی،

مدیر تولید: مرتضی متولی، دستیار اول کارگردان و برنامه ریز: محمد نیاکان، عکاس: نغمه ارجمند

مدیر روابط عمومی: مهیار جوادی فر، تهیه کننده: محمد خزاعی با مشارکت مرکز گسترش سینمای مستند و تجربی، بازیگران: لادن مستوفی، آنا نعمتی، حمیدرضا پگاه، شاهرخ فروتنیان، سروش صحت، رامین راستاد، نرگس صفدریان و

«چوب خط» برای سینمای دفاع مقدس کلید می خورد

فیلم سینمایی «چوب خط» اوایل بهمن ماه به کارگردانی مهدی عظیمی میرآبادی در تهران جلوی دوربین می رود.

مهدی عظیمی میرآبادی، مدیر تولید و مجری طرح فیلم سینمایی چوب خط که اولین فیلم بلند سینمایی عباس مرادیان است با اعلام این خبر گفت: «تمام لوکیشن های ما در تهران است و قصد داریم اواسط اسفندماه فیلمبرداری را به پایان برسانیم.» عظیمی میرآبادی افزود: «چون خط مضمونی سیاسی - اجتماعی دارد و با توجه به مضمون بکر و خاصش مخاطب را جذب خواهد کرد. همچنین دوستان و منتقدانی که فیلمنامه را خوانده اند، بی صبرانه در انتظار تماشای این فیلم سینمایی در سینما هستند.» عظیمی میرآبادی گفت: «در حال حاضر فیلمنامه در مرحله بازنویسی قرار دارد و محمدرضا شرف الدین، مرتضی سرهنگی و من، عباس مرادیان را در بازنویسی فیلمنامه یاری می دهیم.»

تهیه کننده چوب خط محمدرضا شرف الدین و مشاور کارگردان مسعود اطیابی است. فیلمنامه چوب خط به دلیل حساس بودن موضوعش از کارهای قابل تامل سینمای ایران خواهد بود و به طور حتم موضوع آن مخاطب را شوکه می کند.

مرادیان در کارنامه خود ساخت چند مجموعه تلویزیونی و تله فیلم را دارد. در حال حاضر گروه در حال مذاکره با چند بازیگر مطرح سینما جهت ایفای نقش های اصلی هستند.

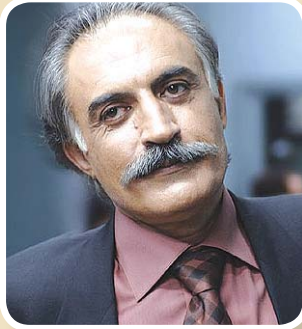
موسیقی برای "تردید"

"علی صمدپور" برای ساخت موسیقی فیلم سینمایی "تردید" ساخته واروژ کریم مسیحی قرارداد امضا کرد.

صمدپور پیش از این در فیلم "ماهی ها عاشق می شوند" با کریم مسیحی همکاری کرده که وی تدوینگر آن بود. سدگانه "ستاره ها" ساخته فریدون جیرانی، "پابرهنه در بهشت" بهرام توکلی و "سبز کوچک" غلامرضا رضانی از فیلم هایی هستند که موسیقی آنها را

صمدپور ساخته است. وی اخیراً کار ساخت موسیقی مستند چهار قسمتی "a taste of iran" را به کارگردانی مهرداد اسکویی و بهمن کیارستمی به پایان رسانده است. پرویز آبنار صداگذاری "تردید" را از ۱۹ آذرماه آغاز کرد و همچنان ادامه می دهد. به گفته سعید سعدی تهیه کننده فیلم تلاش می شود "تردید" برای نمایش در جشنواره فیلم فجر آماده شود. از بازیگران دومین فیلم کریم مسیحی - پس از "پرده آخر" - که فیلمبرداری آن هشتم آذرماه به پایان رسید، می توان به بهرام رادان، حامد کمیلی، علیرضا شجاع نوری، ترانه علی دوستی، کاوه کاویان، رزا آرایش، ماشاءالله مرادی، توفان مهردادیان، مهرداد فلاحتگر و... اشاره کرد.

در خلاصه داستان "تردید" آمده است: پدر سیاوش در یک حادثه مرده و عمومی او ثروت خانواده را در دست گرفته است.



سیاوش به دختر عمه خود مهتاب علاقه دارد. او که هنوز از خبر درگذشت پدرش حیران است، خبری عجیب تر می شنود: مادرش قصد دارد با عمویش ازدواج کند. سیاوش متوجه می شود مرگ پدر طبیعی نبوده و او را به قتل رسانده اند.

دیگر عوامل تولید فیلم عبارتند از مدیر فیلمبرداری: بهرام بدخشانی، طراح صحنه و لباس: امیر اثباتی، طراح گریم: محمدرضا قومی، صدابردار: نادر رضایی، عکاس: محمد فوقانی، جلوه های ویژه: محسن روزبهانی. شرکت بازرگانی پاسارگاد با مشارکت شرکت سینمایی فذک فیلم سرمایه گذاران فیلم هستند.

«مجید اخشابی»: باید در این مسیر هم گام بردارم



«مجید اخشابی» خواننده که چندی پیش آموزشگاه موسیقی با عنوان «همراز» راه اندازی کرد، گفت: آموزش در کنار تجربه عملی می تواند موجبات رشد و بالندگی فرد را مهیا سازد.

«مجید اخشابی» گفت: وجود آموزشگاه های هنری اعم از موسیقی، بازیگری و فیلمسازی در عرصه هنر کشور امری بدیهی و یکی از نیازهای امروز جامعه ماست چرا که آموزش رکن اصلی و پایه و اساس ورود به هر عرصه هنری به شمار می رود. از آنجایی که بر تعداد آموزشگاه های هنری روز به روز اضافه می شود به طور حتم باید مسئولان و گردانندگان آن دلسوزانه تر و متعهدانه تر در این مسیر گام بردارند.

به گفته اخشابی آموزشگاه همراز با هدف پرورش استعداد های جوان و فراهم آوردن شرایط حضور آنها در عرصه موسیقی کشور راه اندازی شده است.

وی در ادامه تصریح کرد: ما قصد داریم صادقانه و دلسوزانه در مسیر تعالی موسیقی کشور حرکت کنیم که کشف، آموزش و تربیت نیروهای خلاق و مستعد یکی از اصول مهم این حرکت است.

مجید اخشابی که تا به حال در هیچ آموزشگاه و مؤسسه ای تدریس نداشته برای تعداد محدودی از هنرجویان کلاس های ویژه ای خواهد داشت.

این خواننده در خصوص راه اندازی این آموزشگاه و همچنین وجود آموزشگاه های هنری گفت: نقش اساسی آموزشگاه های آزاد در پیشبرد هنر کشور را نمی توان نادیده گرفت چرا که آموزش در کنار تجربه عملی می تواند موجبات رشد و بالندگی فرد را مهیا سازد. با همه مشغله ها و درگیری های کاری که دارم احساس کردم باید در این مسیر هم گام بردارم تا بتوانم به نوعی دین خود را به مخاطبان موسیقی ام ادا کنم و معتقدم آموزشگاهها در وهله اول باید به فکر پرورش، استعدادیابی و شکوفایی توان بالقوه جوانان علاقمند باشند و باید این علاقه و استعداد را در مسیری درست هدایت کرد.

اخشابی اضافه کرد: ما در آموزشگاه همراز موسیقی را به طور علمی و کاربردی در ارتباط با تمام سازها، فنون، موسیقی، خوانندگی سنتی پاپ و کلاسیک در راستای موسیقی متعهد، ارزشمند و متعالی با روش های نوین آموزش می دهیم.



اگر نوجوانی به اندازه کافی به کارهای مدرسه‌اش برسد و فعالیت‌های فوق‌برنامه داشته باشد، فرصتی برایش باقی نمی‌ماند که پای صحبت تلفنی صرف کند

لباس پوشیدن و آراستگی

نگرانی

چه زمانی پدر و مادر باید نگران روابط نوجوان خود با دوستان هم‌سال شوند؟ - اگر نوجوان فاقد دوست است. گاه نوجوانها به شکایت می‌گویند که «کسی مرا دوست ندارد» تقریباً در همه موارد این یک مبالغه است، اغلب نشانه آن است که نوجوان روز بدی را پشت سر گذاشته است. ممکن است کسی او را دست انداخته یا پشت سرش حرفهایی زده باشد. گاه ممکن است نوجوان یکی، دو دوست هم داشته باشد اما به شهرت و محبوبیتی که انتظار دارد نرسد. در موارد معدود، نوجوان تنها به حال خود باقی می‌ماند. اما نداشتن ادامه‌دار دوست، نشانه وجود مشکل در نوجوان است و احتمالاً مشکلاتی برای او بروز خواهد کرد، از جمله این مشکلات می‌توان اقدام به کارهای خلاف و دچار شدن به افسردگی را نام برد. اگر نوجوان در چنین شرایطی به سر می‌برد، پدر و مادر بهتر است که موضوع را با یک روان‌درمانگر در میان بگذارند.

- اگر نوجوان مسایل مربوط به زندگی اجتماعی خود را کتمان کند. طرح اسرار خود با دوستان مسأله‌ای است و حفظ اسرار دیگران مسأله دیگر. اگر نوجوان هرگز درباره دوستانش حرفی نمی‌زند، اگر دوستی از دوستانش را به منزل نمی‌آورد، حاضر نمی‌شود اسم کسانی را که به او زنگ می‌زنند افشاء کند، اگر تنهایی و انزواطلبی را دوست دارد، مترصد دلیل شوید. ممکن است او با دوستانی رفت و آمد داشته باشد که می‌داند شما از آنها خوشتان نمی‌آید و یا اینکه ممکن است مجاب شده باشد که هر که را به عنوان دوستش معرفی کند مورد پسند شما واقع نشود و شما در مقام مخالفت با او حرفی یزنید. به هر تقدیر باید دلیل این موقعیت را پیدا کنید.

- اگر نوجوان ناگهان علاقه به خود و به دوستانش را از دست بدهد. هرکس گهگاه می‌خواهد تنها باشد، نوجوانها هم از این قاعده مستثنی نیستند. اما بی‌علاقه شدن ناگهانی به فعالیت‌های اجتماعی که بیش از دو هفته طول بکشد می‌تواند نشانه افسردگی باشد.

- اگر همه دوستان نوجوان شما از او مسن‌تر باشند. اشکالی ندارد که هر نوجوان چند دوست از خود بزرگتر داشته باشد. اما به‌خصوص وقتی دخترها تنها با دوستان بزرگتر از خود معاشرت می‌کنند ممکن است برای انجام فعالیت‌های مربوط به بزرگترها زیر فشار گذاشته شوند. پسرها هم اگر قرار باشد تنها با دوستان بزرگتر از خود معاشرت کنند ممکن است تن به کارهای مضر بدهند (کشیدن سیگار، نوشیدن الکل). داشتن دوستان بزرگتر از خود لزوماً اسباب نگرانی نیست اما باید مراقب و گوش به زنگ شرایط باشید.

چند نکته مهم

صرف وقت کردن با دوستان یکی از امتیازات دوران نوجوانی است. پدر و مادر باید بدانند که زندگی اجتماعی فرزند آنها، هنگام رسیدن به مرحله نوجوانی تغییر خواهد کرد.

مسأله تلفن

گفت‌وگو، قلب زندگی اجتماعی نوجوان است. اما وقتی نوجوان بی‌وقفه با تلفن یا هم حرف می‌زند و هزینه تلفن خانواده را بالا می‌برند پدر و مادر را خشمگین می‌سازند. راه برخورد با گفت‌وگوهای طولانی و بیش از اندازه نوجوانها مذاکره و صحبت با آنهاست. پدر و مادر باید بدانند که تلفن خط حیاتی نوجوان است. وسیله‌ای است تا او با دیگران تماس داشته باشد. نوجوانها هم باید بدانند که پدر و مادر هم به تلفن احتیاج دارند. موضوع به واقع بر سر تلفن نیست، بلکه مسأله

طرز لباس پوشیدن نوجوانها اغلب پدر و مادرشان را ناراحت می‌کند

را که خرج می‌کند (پلیت اتوبوس، خرید ساندویچ، پلیت سینما و غیره) هر چه را که شما برای او می‌خرید (لباس، لوازم مدرسه) اشیایی که او در آینده به آن نیاز خواهد داشت و هزینه احتمالی آنها و فهرستی از آنچه فرزندان مایل به خرید آنهاست (اشیایی را که به خرید آن علاقه‌مند است و می‌خواهد برای اینکه سال آینده بتواند آن را بخرد پولی پس‌انداز کند) یادداشت نماید. در حالی که او این کار را می‌کند، شما باید فهرستی از اقلامی که او به آن توجه ندارد مانند بهای قبض تلفن و بیمه اوتومبیل را تهیه کنید. در ضمن و در صورت تمایل می‌توانید با سایر والدین نیز حرف بزنید و از تجربیات آنان در این مورد اطلاعاتی به دست آورید.

سرانجام بنشینید و فهرست تهیه شده را مرور کنید. اگر به این نتیجه رسیدید که فرزندان برای سرگرمی به خصوصی پول بیش از اندازه خرج می‌کند، موضوع را با او در میان بگذارید. اگر او افزایش قابل ملاحظه‌ای می‌خواهد آیا برخی از هزینه‌هایی را که شما متقبل می‌شوید می‌پوشاند؟ اگر بخواهد لباسش را خودش تهیه کند و شما با نظر او موافق باشید درباره بودجه معقول برای خرید لباس تصمیم بگیرید. او را در پس‌انداز کردن پول برای خرید اشیایی که بعداً میل خرید آنها را دارد کمک کنید. آنگاه درباره میزان فوق‌العاده‌ای که باید به او بدهید و زمان پرداخت آن تصمیم بگیرید (هفته‌ای، ۱۵ روز یکبار یا ماهی یکبار). مشخص کنید که چه کسی مسئول چه کاری است. با فرزندان به توافق برسید که فهرست خرج‌های او را ماهی یا هر دو ماهی یکبار مطالعه کنید. اگر بیش از یک فرزند دارید به هر دو آنها تفهیم کنید که چرا هر دو به یک اندازه از شما پول نمی‌گیرند.

بعضی از والدین پول توی جیبی نوجوانان را به کاری که در منزل انجام می‌دهند منوط می‌کنند. به نظر این کار درست نیست. نوجوانها باید کار منزل را انجام دهند زیرا عضوی از خانواده هستند و در این شرایط به دلیل آنکه کاری برای خانواده خود انجام می‌دهند نباید پولی دریافت کنند. کسی به مادر خانواده به خاطر شستشو یا پخت و پز پول نمی‌دهد. دختر شما هم نباید برای نگهداری از خواهر یا برادر کوچکترش پولی دریافت کند. بعضی از والدین هم وقتی فرزندشان در مدرسه نمره خوب می‌گیرد فوق‌العاده او را افزایش می‌دهند تا او را تشویق کرده باشند. این کار نیز اشتباه است. دادن پول و پاداش برای درس خواندن زیاد نه تنها انگیزه درس خواندن را افزایش نمی‌دهد بلکه از آن می‌کاهد. در این شرایط نوجوان به جای اینکه برای خود درس بخواند برای شما درس می‌خواند.

اما چگونه می‌توان هزینه‌های به دور از توانایی پرداخت نوجوان از محل مقرری خود را در نظر گرفت؟ (خرید کامپیوتر، اوتومبیل، شرکت در کاروان اسکی و غیره) به نظر ما دادن وام به نوجوان که بعداً آن را به شما بازپس دهد و یا دادن مساعده از محل مقرری به صلاح نیست. این اقدام رابطه میان والدین و فرزندان را خراب می‌کند. شما پدر و مادر هستید، بانگذار نیستید اگر درخواست فرزند شما منطقی است و شما می‌توانید از عهده پرداخت برآید این کار را انجام دهید. ممکن است به جای تهیه کادوی تولد، او را به کاروان اسکی بفرستید. و یا اگر دخترتان می‌پذیرد که بخشی یا تمام هزینه بیمه را بپردازد، اوتومبیل دومی خریداری کنید. اما اگر به این نتیجه رسیدید که از عهده خرید و تأمین خواسته‌های فرزندان نوجوانتان برنمی‌آید، موضوع را صریحاً با آنها در میان بگذارید، نوجوانها اغلب بیش از آنچه پدر و مادرشان گمان می‌کنند به درجه‌ای از فهم و درک رسیده‌اند که با مسأله برخورد منطقی کنند.

رعایت حال سایر افراد خانواده است.

راهی برای حل این مشکل، برنامه‌ریزی برای تلفن کردن است. با نوجوان یا نوجوانان خود درباره انواع زمان‌بندیها و نیازهای موجود حرف بزنید و ببینید که هر یک از افراد خانواده در چه اوقاتی از روز احتیاج به تلفن دارد و هر بار با توجه به زمان روز چند دقیقه مجاز به صحبت است. درباره تلفن‌های دریافتی نیز تصمیم بگیرید. برای تلفن‌های راه دور نیز می‌توان به همین شکل برنامه‌ریزی نمود. درست‌تر این است که برای این کار نوجوان یا خود پول هزینه تلفن بین شهری را بپردازد یا قبلاً از شما اجازه بگیرد.

بعضی از خانواده‌ها نیز دارای دو خط تلفن جداگانه هستند و در این شرایط می‌توانند یک خط را به نوجوانان اختصاص دهند. البته اگر نوجوان بخش اعظم اوقات خود را به صحبت‌های تلفنی اختصاص دهد موضوع دیگری است که باید به آن توجه کرد. اگر نوجوانی به اندازه کافی به کارهای مدرسه‌اش برسد و فعالیت‌های فوق برنامه داشته باشد آنقدرها فرصتی برایش باقی نمی‌ماند که پای صحبت تلفنی صرف کند. اما اگر چنین موقعیتی در منزل شما حاکم بود، بهتر این است که بنشینید و با نوجوانان حرف بزنید. به او بگویید که رعایت حال دیگران نکته‌ای است که او به آن توجه ندارد.

لباس پوشیدن و وضع ظاهر

لباس پوشیدن و مسأله آراستگی موضوعاتی هستند که در تمام دهه‌های مربوط به دوران نوجوانی مطرح باقی می‌مانند. طرز لباس پوشیدن نوجوانها اغلب پدر و مادرشان را ناراحت می‌کند. بحث بر سر وضع ظاهر همیشه اجتناب ناپذیر است. می‌توان مسأله لباس پوشیدن و وضع ظاهر را شکلی از ارتباط در نظر گرفت. تصمیمات ما در این باره که چه بپوشیم، با چه اتمیولی راندگی کنیم، تعطیلات را به کجا برویم و حتی اینکه چه بخوریم تا حدودی مبتنی به میل ما برای فرستادن پیام به دیگران درباره ارزش‌ها، طرز تلقی‌ها و موقعیت‌های ماست. مسأله این است که ما کیستیم.

نوجوانها هم مانند بالغ‌ها می‌خواهند روی دیگران تأثیر بگذارند تنها تفاوت میان این دو کسانی هستند که بالغ‌ها و نوجوانها خود را برای آنها بسیج می‌کنند. کار پسری که تصمیم می‌گیرد با لباس جین به مدرسه برود با کار پدرش که با کت و شلوار به محیط کار خود می‌رود تفاوت چندانی ندارد. پدر و پسر هر دو با لباس پوشیدن می‌گویند که «ببین من کیستم».

در نظر بعضی از والدین توجه فرزندان به لباس پوشیدن، رشد آنها را نشان می‌دهد و این چیزی است که خواهان آن نیستند. دیگران متوجه نیستند که نوجوانها نه برای آنها بلکه به خاطر دیگران لباس می‌پوشند و سرانجام جمعی دیگر براین اعتقادند که اگر در زمینه لباس پوشیدن نوجوانان کوتاه بیایند کنترل مسایل مهمتری مانند استعمال مواد مخدر از دستشان خارج می‌شود. تا جایی که می‌دانیم طرز لباس پوشیدن به مسایل و مشکلات رفتاری ختم نمی‌شود. ممکن است پدر و مادر برای وضع ظاهر اهمیتی بیش از نوجوانها قابل شوند.

نوجوانها حق دارند که با رعایت دلیل و منطقی مطابق نظر دوستانشان لباس بپوشند و پدر و مادر هم حق دارند انتظار داشته باشند که فرزندان آنها ظاهری آراسته و مرتب داشته باشند. حق دارند انتظار داشته باشند که لباسهای نوجوانان تحریک‌کننده نباشد. پدر و مادر باید بدانند که بدون اشکال می‌توانند نظر خود درباره وضع ظاهر نوجوانان را ابراز کنند اما در اغلب موارد لباس ارزش مشاخره را ندارد.

فوق‌العاده ماهانه

معاشرت با دوستان و پوشیدن لباس‌های مناسب مستلزم صرف پول است. اغلب خانواده‌ها در سالهای قبل از نوجوانی درباره پول توجیبی و یا به عبارتی فوق‌العاده ماهانه مربوط به فرزندان در شرف نوجوانی تجدیدنظر می‌کنند.

اینکه شما چه مبلغی را به نوجوان خود اختصاص می‌دهید بستگی به بودجه، طرز و سبک زندگی خانوادگی، استانداردهای جامعه و نیازهای فرزندان شما دارد. اگر بیش از یک فرزند داشته باشید باید هم قیمت‌های جاری و هم نیازهای مربوط به سنین مختلف را در نظر بگیرید. اغلب اوقات پدر و مادر در مورد فرزند دوم خود اشتباه می‌کنند. فرض را بر این می‌گذارند که چون ۱۰ سال قبل به فرزند اول خود هفته‌ای ۱۰ دلار می‌دادند این مبلغ حالا برای فرزند دومشان کفایت می‌کند. اما واقعیت این است که ۱۰ دلار حالا به اندازه ۱۰ دلار ده سال پیش قدرت خرید ندارد.

راهی برای محاسبه نیازهای پولی نوجوانها این است که از آنها بخواهیم فهرستی از خرج‌های خود را برای مدت دو هفته روی کاغذ بنویسند. نوجوان باید هر مبلغی





باتخصیص ۳۱۰ میلیون تومان اعتبار ظرفیت بخش سی سی یو بیمارستان امام رضا(ع) آمل سه برابر می شود

خواهد یافت.

وی در مراسم اهدای ۴۵ دستگاه دسفرال ویژه پالایش خون به بیماران تالاسمی این شهرستان، تصریح کرد: برای خریداری دستگاه های یادشده در مجموع بالغ بر ۲۲ میلیون تومان از سوی مجمع خیرین شهرستان آمل هزینه شده است. اکبریان با ابراز خرسندی از تغییر و تحولات گسترده در بخش تالاسمی بیمارستان امام رضا(ع) همه تلاش های انجام شده را در راستای کاهش بخشی از رنج ها و آلام بی شمار این بیماران عنوان کرد و گفت: رشد خدمات بهداشتی درمانی، دستیابی به فن آوری های نوین در عرصه های مختلف پزشکی، حضور و بکارگیری پزشکان حاذق و ریشه کنی بیماری های خانمان براندازی چون تالاسمی از نقاط درخشان در کارنامه عملکرد ۳۰ ساله جمهوری اسلامی ایران است.

وی رسیدن به این موفقیت ها را مرهون هماهنگی، همدلی و تعامل میان مردم و مسولان دانست و تصریح کرد: برای داشتن شهری آباد و فعال باید دور منافع شخصی را قلم قرمز بکشیم و فقط به فکر منافع مردم باشیم.



آمل - خبرنگار اطلاعات - زهرامسیبی

علی اکبریان فرماندار و رئیس مجمع خیرین شهرستان آمل از اختصاص ۳۱۰ میلیون تومان اعتبار برای تجهیز بخش سی سی یو بیمارستان امام رضا(ع) این شهرستان خبر داد و افزود: با اختصاص این مبلغ در در دوم سفر رییس جمهوری، ظرفیت این بخش به سه برابر افزایش

گزارشی از عملکرد ۱۶ ماهه مجمع خیرین شهرستان آمل

آمل - خبرنگار اطلاعات - زهرامسیبی

مجمع خیرین شهرستان آمل با هدف کمک به خانواده های نیازمند بی سرپرست، ایتم، مستمندان، کمک و فراهم کردن زمینه های لازم در جهت رشد و شکوفایی و شناسایی استعداد های اقشار مختلف جامعه بدون در نظر گرفتن رنگ، نژاد، مذهب، دادن کمک هزینه تحصیلی و ازدواج، تامین مخارج سفر مسافران بی بضاعت، اقدام به کمک درمان و معالجه بیماران نادار و تهیه دارو های مورد نیاز محرومان مذکور، فقر زدایی در همه زمینه های اجتماعی و فرهنگی و معیشتی، کمک و مساعدت در تاسیس خانه های نگهداری سالمندان، مهدکودک ها، شیر خوارگاهها، مدارس و دبیرستانها و دانشگاه و مراکز علمی و تخصصی و کمک نقدی و غیر نقدی به نیازمندان با جلب کمکهای مردمی در داخل و خارج از کشور با شناختن این حق برای واقفین که آنرا به نام خود یاریگری نامگذاری کرده اند، آغاز به کار کرده است.

مجمع خیرین در ۱۶ ماه گذشته بیش از دو میلیارد ریال در زمینه های مختلف بویژه بهداشت و درمان، آموزش و پرورش، گلریزان برای زندانیان کمک به خانواده های نیازمند و دانشجویان از محل اعتبارات و حمایت های مردمی تامین شده است. علی اکبریان فرماندار و رئیس مجمع خیرین شهرستان آمل همچنین از اشاعه هر چه بیشتر فرهنگ خیر خواهی استقبال و این حرکت را خود یاریگری اعلام کرد.

بیسوادی در ۱۴۵ روستای شهرستان آمل ریشه کن شد

آمل - خبرنگار اطلاعات - زهرامسیبی

رئیس اداره نهضت سوادآموزی شهرستان آمل از تدوین و اجرای طرح پایان وریشه کنی بیسوادی تا سه سال آینده در این شهرستان خبر داد.

خیرا... سالار گفت: در قالب این طرح که از سال آینده آغاز می شود، در مجموع ۱۱ هزار و ۵۰۰ نفر از افراد بیسواد زیر ۵۰ سال با شرکت در کلاسهای مقدماتی و تکمیلی از نعمت سواد بهره مند خواهند شد.

وی از برگزاری جشن پایان بیسوادی در ۷۰ روستای شهرستان آمل همزمان با هفته سوادآموزی در ماه جاری خبر داد و افزود: تاکنون در ۱۴۵ روستای آمل جشن پایان بیسوادی برگزار شد.

رئیس اداره نهضت سوادآموزی آمل با بیان اینکه ۸۹ درصد جمعیت این شهرستان اکنون با سواد هستند، تصریح کرد: حدود ۹۵ درصد جمعیت زیر ۵۰ سال آملی از نعمت خواندن و نوشتن بهره مند هستند.

سالار گفت: امسال با تشکیل ۳۱۰ کلاس درس ۳ هزار و ۲۲۸ نفر از افراد بیسواد آملی دریایه های مختلف تحصیلی مشغول سوادآموزی هستند. به گفته وی از ابتدای تشکیل نهضت سوادآموزی تاکنون با تشکیل ۷ هزار و ۴۴۷ کلاس درس بیش از ۸۹ هزار نفر در آن شرکت کردند که بیش از ۶۲ هزار نفر موفق به قبولی شدند.

رئیس اداره نهضت سوادآموزی آمل گفت: بر اساس آمارهای موجود اکنون از جمعیت حدود ۳۴۵ هزار نفری شهرستان آمل ۴۲ هزار نفر بیسواد هستند. سالار همچنین با اشاره به اینکه طرح یادگیری محلی نهضت سوادآموزی در ۹ روستای شهرستان آمل در حال اجراست، خاطر نشان کرد: در این کلاسها بیش از ۵۰۰ نفر از بانوان این روستا ها علاوه بر سوادآموزی با مهارت های مختلف زندگی هم آشنا می شوند.

عشق بیخون

(عشق پیدایی)



خلاصه قسمت‌های گذشته

معلم فصولی که برای تدریس (زبان انگلیسی به فانه‌مان آمد نه تنها به تنها برادر، بلکه به عنوان تقویتی به پنج فواهر هم درس می‌داد. من هم که کم و بیش به او علاقه‌مند شده بودم، از او فواصتم که در درس‌های کنکور به من کمک کند که او قبول کرد. این ارتباط باعث شد که به علاقه من به او، تبدیل به عشق شود. اما او هیچ احساسی نسبت به من نداشت و هر کار کردم که به طور غیرمستقیمی به او بفهمانم، موفق نشدم. منی فواصتم مستقیماً از مکتوبات قلبی‌ام بگویم که مادر من مانع شد و گفت فیلی زشت است. شرایطی پیش آمد که آقا معلم، چند هفته‌ای به فانه ما نیامد. بعد از چند هفته که آمد، با کارت دعوت عروسی خودش آمد. چندین روز از این بابت بیمار شدم. بعد که مالم بهتر شد، فقط به کنکور فکر کردم و توانستم با رتبه بالا در دانشگاه قبول شوم. در دانشگاه فقط به درس فکر می‌کردم. همین مسأله باعث شد که مورد توجه استادان قرار بگیرم. استاد ادبیات منی در کارهای تحقیقاتی فودش از من کمک گرفت. از مرخصی و رفتار من متوجه شد که به من علاقه‌مند شده. به روی فودم نیاوردم. یک روز به من گفت که یکی از دوستانتش که استاد دانشگاه است، مایل است با من ازدواج کند. من که می‌دانستم منظور فودش می‌باشد، با او بدفلقی کردم و او هم گفت: به دوستش می‌گویم که دیگر به من فکر نکند. مادر من که از جریان باخبر شد، به من گفت: چه عیبی داشت می‌آمد فواصتکاری و آن وقت تصمیم می‌گرفتم و من هم به مادر گفتم که به ازدواج فکر نمی‌کنم. مادر من گفت: البته او باز مطرح خواهد کرد.

- فب اگه دیگه مطرح نکرد چی؟
- مگه تو تا الان نمی‌گفتی دیگه نمی‌فواه به این موضوعات فکر کنم، فب می‌رسی به فواصت فودت. مگه تو همین نمی‌فواهی؟
- نمی‌دونم. به فدا نمی‌دونم.
- اما من می‌دونم که اون بنده فدا باز به جوهری مرف رو وسط می‌کنه... می‌دونم مادر، تو یک زن بودی که توانستی جلوی فودتو بگیری و علاقه‌ات را به آقا معلم ابراز نکنی، اما من بهت قول می‌دم که از بین مردها، ۹۵ درصدشون در این موارد نمی‌تونن جلوی فودشونو بگیرن و مرفشونو می‌زنن.
- اگه این یکی جزو اون پنج درصد بود چی؟
- عجب از دست تو که دلت به پیروی می‌گه و زبونت به چیز دیگه، مطمئن باش، می‌گه مادر.

مادر من معتقد بود که اگر واقعاً به من علاقه‌مند شده باشد، حتماً دوباره مسأله ازدواج را مطرح خواهد کرد و به بد اخلاقی‌های من هم کاری ندارد. البته با اینکه روزهای آغاز دانشگاه، نسبت به استاد ادبیات نظر خوشی نداشتیم و دوست نداشتیم با او روبه‌رو شوم و حتی نمی‌خواستیم سر کلاس‌هایش هم بروم، اما کم‌کم این بی‌علاقگی جای خودش را به علاقه داد. علاقه نه به استاد، بلکه به درس ادبیات که از قبل هم این علاقه در وجودم، وجود داشت.

کارهای تحقیقاتی که استاد به من واگذار کرده بود، سر و سامان دادم و همه چیز را مرتب کردم تا وقتی او را دیدم، فکر نکند که از دستش عصبانی هستم و کارش را انجام نداده‌ام. روز دوشنبه ساعت ۱۰ صبح، با استاد ادبیات کلاس داشتیم، همه تحقیقات را آماده شده با خود بردم. اما وقتی به دانشگاه رسیدم، متوجه شدم که کاری برای استاد پیش آمده و نمی‌آید. همین مسأله باعث شد که به فکر فرو بروم و خودم را مسبب نیامدن استاد بدانم. با خود گفتم حتماً چون از من ناراحت شده امروز از آمدن به کلاس خودداری کرده است و این در حالی بود که بعداً متوجه شدم، کار مهمی برایش پیش آمده و نتوانسته است به دانشگاه بیاید. نوبت بعدی که با استاد کلاس داشتیم، دل توی دلم نبود. نمی‌دانستم قرار است چه حرف‌هایی بین ما رد و بدل شود. از طرفی نگران بودم که نکند دوباره حرف‌های گذشته و بحث علاقه‌مندی را مطرح کند و از طرفی کنجکاو بودم که بگویم. یعنی بی‌میل نبودم.

استاد وارد کلاس شد و طبق معمول همیشه و بدون اینکه به من توجهی داشته باشد، درس را گفت و در پایان، وقتی خواستم از کلاس خارج شوم، چون یکی از دانشجویان او را به حرف گرفته بود و هنوز در کلاس مانده بود، رو به من کرد و گفت:

- خانم فلانی تحقیقات تموم شد.
- بله، استاد.
- پس باشید تا با هم چک کنیم.
- چشم استاد.
وقتی همه بچه‌ها رفتند تحقیق را به استاد دادم و مثل همیشه شروع کرد به تعریف کردن.
- همونی هست که مدنظرم بود. آفرین به شما. بیخود نبود که روی کار شما خیلی حساب باز کرده بودم.

- خواهش می‌کنم استاد کاری ندارید؟
- نه. راستی خانم... از دست من که ناراحت نیستید؟

- نه، چرا باید ناراحت باشم؟
- به خاطر حرف‌هایی که قبلاً مطرح کردم.
- نه، من باید از شما معذرت بخوام که نسنجیده از شما عصبانی شدم.
- نه خانم، فراموش کنید.

این را که استاد گفت، دلم لرزید. چون در یک لحظه با خودم فکر کردم که دیگر از خواسته‌اش یعنی ازدواج با من چشم پوشیده است. اما قبل از اینکه بخوام بدافلقی کنم، گفتم:

- البته عصبانیت شما بی‌مورد بود. حداقل می‌پرسیدید آن دوستی که قراره از شما خواستگاری کنه، کیه، بعد جواب منفی می‌دادین.
- نه استاد، اصلاً بحث جواب مثبت و منفی در کار نبود.

- پس چی، یعنی جوابتون منفی نیست؟
- مثبت هم نیست.
- من که نمی‌دونم باید چی بگم؟
- راستش من کنجکاو شدم که بدونم اون دوست

شریف شما که بنده اونو می‌شناسم و ایشون هم متو کیه؟
- قول می‌دین که عصبانی نشین.
- بله.

- فرض کنید بنده.
- فرض کنم یا ...
- نه، بنده بودم.
- اجازه بدین با خونوادم صحبت کنم تا...
- فکر نکنم مادرتون مخالف باشه.
- شما از کجا می‌دونین؟

- نوبت قبل که با شما کلاس داشتیم و نیومدم، در واقع نیومدم سر کلاس تا بتونم با مادرتون صحبت کنم.
- چرا اون روز.

- می‌خواستم مطمئن باشم که شما خونه نیستید و در دانشگاه هستید. با این حرف‌ها، از خجالت سرم رو پایین انداختم و از استاد بلافاصله خداحافظی کردم و درس و کلاس رو رها کردم و به خونه رفتم. مادر من جریان صحبت کردن تلفنی با استاد رو برام گفت:

- مادر جون، اون بنده خدا همه فکر و ذکرش پیش توست. اگه تمایل به ازدواج با ایشون رو داری، بگیم بیان خواستگاری. اگر نه که جواب آخرت رو بده.

- شما چی صلاح می‌دونی؟
ایشالا خیره مادر. می‌گیم فعلاً بیان تا ما هم اگه قرار شد بهشون جواب مثبت بدیم، کارهای ضروری از قبیل تحقیقات رو انجام بدیم.

- نه مامان، تحقیقات نه، خسته هستم.
- وا. انگار به سرت زده مادر. منظورم کار تحقیقاتی دانشگاه جنابعالی نیست. تحقیق درباره استادتون که بفهمیم چه جور آدمیه.
- اما من به هیچ وجه حاضر نیستم به استادم بگم که بیاد خواستگاری من.

- تو فکر این چیزا رو نکن. قراره که خودش تلفن بزنه و از من جواب بگیره. آخه قرارمون همین بوده که بعد از صحبت کردن با تو، به من زنگ بزنه و نتیجه رو بهش بگم. حالا بفرمایید اگه زنگ زدن چی بگم؟
- هرچی شما صلاح می‌دونین.

- هانا! به اینجا که رسید هرچی من صلاح می‌دونم! ای شیطون... تا چند ماه اول بعد از ازدواج طبق عادت، مسعود از استاد صدا می‌زدم، کفرش درآمد و به من گفت:

- به من نگو استاد، بگو...
- حالا مگه چی شده.

- ببین سحر، حالا که بنده استاد هستم، پس شما هم لازمه چهار مورد تحقیقاتی رو تا آخر همین هفته برام انجام بدی. بهونه هم قبول نمی‌کنم. مراقب باش مشروط سه ترمه نشی!

آینه شدم اسیر آهت گشتم
سرگشته گیسوی سیاهت گشتم
با این همه جزوه‌خوانی از چشمانت
مشروط سه ترمه نگاهت گشتم
چشم آقا مسعود عزیز. حکم آنچه تو فرمایی... به قول همون شاعر که فکر می‌کنم قادر دلاورنژاد باشد:

می‌میرم اگر مرا تو یاری نکنی
من جان بکنم تو هیچ کاری نکنی
در عشق خود ای دل انتخابم کردی
هشدار که حفظ اضطراری نکنی

چشم، خوبه. اما توی دانشگاه که می‌تونم بگم استاد؟
- حالا چون تویی اشکالی نداره.
والسلام



ویژه ماه محرم و ایام سوگواری امام حسین (ع)

مصطفی سبحانی - آشنانه



سلام، بار دیگر از شما به دلیل ارسال آثار قوی و مناسبی تشکر می‌کنم امیدوارم در فصل‌های بعد شما و همه کسانی که آثار فوبشان زینت‌بخش همگام است جزو فیروزگان فصل یا سال ما باشید. در صورت امکان یک قطعه عکس برایمان بفرستید.

کارهایش را باید از روی آگاهی انجام دهد و وقتی در پایان مراسم سینه‌اش سرخ شد باید قلبش نیز از معرفت حسینی پر شده باشد، اینگونه است که می‌توانیم به ترویج فرهنگ عاشورا در بین مردم امیدوارتر باشیم» صحبت‌های فوق‌العاده موثری بود، نه؟!؟

زهره افلاح از جنبه دیگری موضوع را بررسی می‌کند: «باید از همان کودکی والدین به بچه‌ها آموزش دهند، که از هر حرکت، نماد و آئین توقع مفهوم و منظور داشته باشند، تا وقتی آئین‌های محرم را اجرا می‌کنند یا می‌بینند مفهوم آن را دریابند و اهداف فرهنگی آن آئین را در زندگی خود منعکس کنند. روحانیون نیز در مساجد و حسینیه‌ها جوانان را نسبت به اهمیت شناخت آئین‌های عاشورایی آشنا کنند و مفاهیم این آئین‌های مقدس را برای مخاطبین تشریح کنند تا جوانان و باقی مستمعین، با شناختی که نسبت به محرم پیدا کرده‌اند، زندگی خود را به فرهنگ محرم زینت بخشند.»

امیر رضا قربانی نیز بحث را اینگونه ادامه می‌دهد که: «جوان سینه‌زنی که فقط دست‌ها و سینه‌اش را سرخ می‌کند و فرهنگ عاشورا زندگی او را متحول نمی‌کند، مانند کسی است که میوه‌ای را خورده ولی ویتامین‌های آن به بدنش نرسیده است. کار بی‌بهره‌ایست اگر بخواهیم فقط سینه بزینیم و اشک بریزیم اما نسبت به شناخت این واقعه عظیم احساس مسئولیت نداشته باشیم و ذره‌ای وقت صرف مطالعه کتب مربوط به کربلا و عاشورا نکنیم.»

باید احساس غرور کنیم از اینکه در کشوری زندگی می‌کنیم که از همان کودکی نور وجود ائمه اطهار (ع) ظلمت زندگی ما را نورانی کرده‌اند، ولی آیا از این نور عظیم و مبارک به شایستگی در تمام مراحل زندگیمان سود می‌بریم؟!؟

به طور حتم اکثر ما خاطره‌های خوشی را از دوران کودکیمان که در حسینیه‌ها سپری شده، داریم، آن موقع کودک بودیم و دایره محدود فهممان اجازه نمی‌داد بیشتر محرم را بشناسیم، اما اکنون که جوانیم و این استعداد را داریم که بیشتر بدانیم، دور از انصاف است که نسبت به مطالعه و تحقیق در این زمینه واکنشی از خود نشان ندهیم.

بدیهی است که شناخت ما از محرم مساویست با زندگی بهتر و نیمی از این فرمول مقدس بر روی سینه‌های سرخ سینه‌زنان نوشته شده و نیمی دیگر بر روی صفحات کتاب‌های مربوط به محرم یادگیری فرمول و اجرای آن سعادت و آرامش جامعه را تضمین می‌کند و یکی از اهداف امام حسین (ع) نیز همین امر بود.
سلام بر حسین شهید (ع)

دستی بر سینه نقشی بر قلب

نیروی ماورائی، دستانت را به سمت آسمان پرتاب می‌کند و آن دستان تشنه وقتی احساسی شگفت‌انگیز از آسمان دریافت کردند، بر قفسه سینه‌اش آرام می‌گیرند و دوباره تکرار این آئین سبز... پله! این آئین سینه‌زنی است، آئینی که محرم حسینی را رنگ و بویی معنوی می‌بخشد و حسینیه‌ها را مملو از شور حسینی می‌گرداند. آئین‌های گوناگون در گذشته با نیت‌های مختلف و کاملاً هدفمند طراحی گشته‌اند و سینه زنی نیز از این قاعده مستثناء نیست. اما به راستی همراه با این فرود دست‌ها به سمت سینه‌ها آیا شناخت و معرفت حسینی نیز به سینه‌ها و قلوب مومنین فرود می‌آید یا فقط...؟!؟

از فرزندان عاشورایی و جوانان حسینی جویا شویم، بهتر نتیجه خواهیم گرفت. نوید حسینی که در حال غبارروبی حسینیه محلشان است، در حالی که عرق مقدس پشانی‌اش را پاک می‌کند، اینگونه پاسخ می‌دهد:

«مطمئناً هدف از برپایی مراسم سینه‌زنی و مداحی و دیگر آئین‌ها در محرم، شناخت بیشتر واقعه عظیم کربلاست؛ واقعه‌ای که تا به حال درباره آن کتاب‌های بسیاری نوشته‌اند و هنوز هم نتوانسته‌اند حق مطلب را ادا کنند. دور از انصاف است که جوانی سینه بزند و اشک بریزد ولی نسبت به امام حسین (ع) و یاران قدیش و هم‌چنین واقعه کربلا و پیامدهای آن شناخت کمی داشته باشد. یک مسلمان تمام

امیر مهدی نور آقایی - قائمشهر



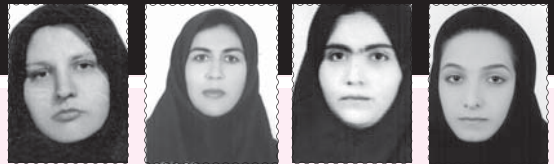
سلام، بابت ارسال آثار قوی تان متشکرم. ضمن عرض تسلیت فرارسیدن ماه محرم و ایام سوگواری (با عبدالله‌المسین (ع) به تمامی فواندگان گرامی، قسمتی از آرتتان را باهم می‌فروانیم.

شرافت مرگ سرخ

محرم، امام حسین (ع)، تا سوعا، عاشورا، شهادت، امر به معروف و نهی از منکر، این‌ها کلماتی هستند که از کودکی با آن‌ها انس گرفته و با تمام وجود آن را حس کرده‌ایم.

محرم ماه عشق و برتری خون بر شمشیر، ماهی که رنگ و بوی آزادگی می‌دهد، ماهی که اوج انسانیت و شهادت به منصف ظهور رسید. با فرارسیدن ماه محرم فضای روحانی و معنوی خاصی سراسر عالم را فرا می‌گیرد، اشک‌های خالصانه اشخاص، سیاه پوش شدن و مجالس عزاداری که به عشق امام حسین (ع) برپاست، همگی گویای مقام والای شهادت، آزادگی، بزرگی و درس امام حسین (ع) به عالم بشریت است. آیا تا به حال به این موارد به خوبی اندیشیده‌ایم؟ تا چه حد به فلسفه عاشورا،





۱- ساگر عزاداری برای امام حسین(ع) در چشم و هم چشمی هیئت‌ها و تکیه‌ها و حسینیه‌ها خلاصه شود هر کدام از هیئت‌ها به هر طریقی سعی کنند با جذب افرادی بیشتر، مجلس خود را شلوغتر از دیگری نشان بدهند یا به قول بنده خدایی که می‌گفت: کار ما هیئت‌ها این شده که وقتی برای غذا خوردن به یک هیئت دیگری می‌رویم می‌گوییم که قاشق و چنگال ما از اینان بیشتر است یا...! یقیناً مورد رضایت آن بزرگوار نخواهد بود.

آیا عزاداری واقعی برای امام حسین باید اینگونه باشد؟ آیا امام حسین(ع) راضی هستند؟ علم‌هایی درست کنند به وزن ده‌ها و شاید صدها کیلوگرم و آن را جلوی هیئت حرکت بدهند و فخرفروشی کنند که علم ما از دیگران سنگین‌تر یا بلندتر است. نه، به خدا حضرت عباس(ع) - علمدار کربلا نه تنها از این کارهای ابتدایی راضی نیستند، بلکه ناراحت و دلگیر نیز می‌شوند.

۲- جوانان و نوجوانان از اول شب تا پاسی از شب به عزاداری و نوحه‌خوانی می‌پردازند اگر نماز صبح آنان قضا شود یا در ظهر عاشورا به جای خواندن نماز اول وقت، به عزاداری بپردازند. آیا واقعا امام حسین(ع) از کار آنان خشنود می‌شوند؟ نه! به خدا قسم، نه.

امام که برای نماز و برپا داشتن نماز قیام کردند، ایشان که برای اصلاح دین رسول اکرم (ص) قیام کردند، هرگز راضی نخواهند بود که به خاطر عزاداری، نماز اول وقت افراد خوانده نشود.

بعضی از افراد ما امام حسین را طوری می‌خواهند که با نماز نخواندن، روزه نگرفتن و گناهان آنان بسازد، ولی متأسفانه در خواب غفلت هستند، چون امام حسین(ع) اول از ما نماز می‌خواهد، بعد عزاداری.

امیدوارم روزی برسد که عزاداری‌های ما برای امام حسین(ع) خالص و برای رضای خدا، تکرار می‌کنم فقط برای رضای خدا باشد و بس.

در تمام روزها بر قلبمان حکمفرما باشد و چگونه تعالیم عاشورا را در تمامی زوایای زندگی خود به کار ببریم تا جامعه‌ای سعادت‌مند داشته باشیم؟ حکمت عزاداری برای امام حسین(ع) نوعی اعتراض به ظالم و حمایت از مظلوم، تقویت حس عدالت‌خواهی و نظارت عمومی و امر به معروف و نهی از منکر همچون دربند کشیده شدن انسانیت و آزادی، تحقیر امت اسلامی، فراموش شدن اخلاق اسلامی و انسانی، مظلومیت و نهایی امام حسین(ع) و آموزه‌ها و درس‌های تربیتی آن امام همام باعث این امر شد تا محرم عاشورا همچون خورشیدی تابناک در آسمان تاریخ بدرخشد.

مقام عزاداری امام حسین(ع) تا جایی است که امام زمان(عج) خطاب به جد بزرگوارشان - سیدالشهدا می‌فرمایند: اگر روزگار مرا به تأخیر انداخت و دور ماندم از یاری تو و نبودم تا با دشمنان تو جنگ کنم و یا بدخواهان تو پیکار نمایم، هم‌اکنون هر صبح و شام بر شما اشک می‌ریزم. (بحارالانوار، ج ۱۰۱، ص ۳۲۰)

در سوگ تو با سوز درون می‌گریم از نیل و فرات و شط، فزون می‌گریم گر چشمه چشم من بخشکد تا حشر از دیده به جای اشک خون می‌گریم (مصطفی آرنگ به نقل از اشک حسینی)

امام حسین(ع) هدف نهایی قیام خود را امر به معروف و نهی از منکر بیان داشته‌اند، در اینجا نباید امر به معروف و نهی از منکر را مختص امام حسین(ع) دانست، چرا که وظیفه‌ی تمام پیامبران، امامان و مؤمنان است که در واقع راهکاری برای انسان‌سازی و جامعه‌سازی به همراه دارد.

درس آزادی به دنیا داد رفتار حسین بذر همت در جان افشاند افکار حسین

در این بین تا به حال به این اندیشیده‌ایم که چرا عزاداری دیگر امامان همچون عزاداری امام حسین(ع) نیست؟ در واقع نفس حوادث عاشورا آن را واقعه‌ای بی‌نظیر در تاریخ ساخته است.

هر یک از ما از تأثیر والای امر به معروف و نهی از منکر در جامعه اسلامی همچون ایران واقف هستیم، پس نباید تمام این درس‌های بزرگ عاشورا را مختص زمان و مکان معین و همچنین اشخاص خاص بدانیم. این وظیفه‌ای الهی و همگانی برای هر یک از ماست تا در پناه آن خود و جامعه را از ورطه‌ی نابودی برهانیم. به امید آن روزی که با درس گرفتن از پیام‌های عاشورا و نهضت حسینی، جامعه‌ای سعادت‌مند و عاری از هرگونه فساد داشته باشیم، ان‌شاءالله.

جواد مریمی - اشکنان



سلام، از ارسال مطالب فوب و فط جوانان و رعایت ۱۲ بند مورد تأکید صفحه همگام متشکرم، از همگامانی چون شما انتظار همکاری بیش از این داریم. منتظر آثار جدیدتان هستیم.

امام حسین(ع) عزادار با معرفت می‌خواهد؛ نه علم و کتل بزرگ!

امام حسین(ع) به امام مظلوم معروف است و همه ما ایشان را «حسین مظلوم» صدا می‌زنیم، شاید همیشه فکر می‌کردیم که امام حسین(ع) به خاطر اینکه یاران کمی داشت و در مقابل دشمن ایستاد، مظلوم است ولی نه! مظلومیت ایشان وقتی مشخص می‌شود که بدانیم ایشان در اوج قدرت بودند و می‌توانستند از قدرت امامت خود استفاده کرده و با امداد غیبی خداوند (که در جنگ بدر پیامبر(ص) را یاری کردند) دشمن را به راحتی شکست بدهد و یا با سازش، با دشمن کنار بیاید، ولی این کار را نکرد تا مظلومیت خود را بیش از پیش نشان دهد. شاید پیرسید الان که بهترین عزاداریها و باشکوه‌ترین مراسم برای امام برگزار می‌شود پس چرا امام مظلوم هستند؟ جواب را در چند بند براتون می‌نویسم قضاوت با خودتون...



عبدالرب دلدارهی - سراوان

سلام، کجائید آقای دلدارهی، ظاهراً سرتان حسابی شلوغ است. از لطف و محبت شما متشکرم و اما منتظر حضور فعالتان در مجله و صفحه همگام هستم.

سیمیرا رستمی - خمین

سلام، قلم خوبی دارید، امیدوارم از آن به بهترین نحو استفاده کنید، در ضمن حتماً با خواندن صفحه معلوم دوباره شارژ شده‌اید. به امید روزی که سرشار از امید به آینده‌ای روشن برایمان آثار قوی بنویسید و جزو خبرنگاران فصل و سال ما هم باشید نگران نباشید اشتراک شما تمام نشده است.

فرانک نواضعی - رشت

سلام، منتظر آثار جدیدتان همراه با نشانی دقیق پستی هستیم تا کارت خبرنگاریتان را برایتان ارسال نمایم.

خبرنگار فصل

جهت انتخاب خبرنگار فصل پاییز، دوستان زیر را کاندیدا کردیم.
۱- سلمان کامیاب (۲۰۴۴)، ۲- مهشید شفیعی (۲۰۵۴ - ۲۰۴۷) ۳- امیرمهدی نورآقایی (۲۰۵۶ - ۲۰۴۸ - ۲۰۵۱)، ۴- مصطفی سبحانی (۲۰۵۱ - ۲۰۵۴)
البته تعداد آثار چاپ شده ایشان در این فصل بیش از ۲ اثر بوده است بالاخره اثر (راستی؛ ضرورت اجتماعی) آقای امیرمهدی نورآقایی به دلیل مضمون اجتماعی و پرداخت ویژه، مقاله برتر فصل و آقای امیرمهدی نورآقایی به عنوان (خبرنگار فصل) انتخاب شدند، ضمن تبریک به آقای نورآقایی امیدواریم شما دوستان و یاران همگام نیز با تهیه و ارسال آثار قوی، جزو خبرنگاران فصل و سال صفحه همگام شوید.
هدیه خبرنگار فصل به نشانی پستی ایشان ارسال خواهد شد.

آثار غیرقابل چاپ

سرطان و معلم مهربان (مینا وحیدی)، محرم (رمضانعلی شکر)، صدام، قرآن مظلوم (ایمان خوشکاران)، چشم چرانی، کارون (ستار حویزوی)، الگوی بشریت (گلنساء کیانی).

سوز عطش

آن روز اسیر دست ظلمت شد آب
قربانی غفلت و جهالت شد آب
از سوز عطش لبان مولا خشکید
والله که آب از خجالت شد آب
جلیل صفریگی

داغ سرخ

(۱)
آن خواهر غم که شعله در جانم بود
هفتاد و دو داغ در نیستانش بود
وقتی که نگه به نخل بی سر می کرد
بیت الحزنی میان چشمانش بود
(۲)
با ساغر عطری از سحر می آمد
سردار سحر شکسته پر می آمد
هرچند دوبال عاشقش را چیدند
با پرچم سبزی از ظفر می آمد
(۳)
می آمد و آب و آینه گل می کرد
دستی ز ستاره فرق سنبل می کرد
برگرد ضریح روشن چشمانش
حتی دل دشمنان تو سل می کرد

اسماعیل چکانی، اندیشک

(۱) یوسف کربلا

ای لاله بین فقط تو را می بویم
در دشت و دمن فقط تو را می جویم
ای یوسف کربلا شهید ره عشق
تا روز قیامت از تو من می گویم

(۲) همیشه دل تنگ

آن کیست که با یاد تو همرنگ شود؟
همچون تو به جنگ اهل نیرنگ شود؟
از داغ تو دشت کربلا در شب و روز
قسمت شده تا همیشه دل تنگ شود

یونس نوروزی اولشی، مسجد سلیمان

(۱) با صدای ملایم آب

درست هزار سال پیش
وقتی انسانها در انتظار «شیر یا خط»
به نفس های خاکستری شان
عادت کرده بودند،
در چند قدمی احساس خدا
آفریده شدی.
با صدای ملایم آب
و پیامی که:
قفس ها را بردارید.
می شود در سه سالگی هم پیغمبر شد.
فقط کافی ست صبرتان را قسمت کنید.
اما در این میان،
فقط پروانه ها نقطه چین های بال شان را
برای تو گذاشتند
تا ۷۲ بار،
با آزمون سرسپردگی،
کنار پرچین نگاهت
مقدس باشند.
می دانم هرچقدر هم که دنیا بزرگ باشد،
چیزی از ارتفاع شما کم نمی شود!
لحظه ی طلوع ستاره نزدیک است!

(۲)

گریه های روشن آب
وقتی سکوت
از حنجره ی کوچک تو خمیازه می کشد،
انگشتان ساده ات
روی خشونت خارا می ماسد.
و صبورا نه ترین تواضع دستانت
در حسرت شن های پیاده می نشیند.
تا ادراک «گریه های روشن آب»
فقط هفت سال روی منحنی بال پروانه ها چرخیده ای.
نمی دانم،
شاید مقیاس چشم های ما کوچکتر بوده.
آخر چه لطفی دارد
هجوم بی برگشت کلاغها؟
حتی خورشید هم سرخ می شود
وقتی ذوالجنح نگاهت را
روی گستره ی شب می دوانی.

معصومه سادات شاکری، نیشابور

ماتم گل

مایم و داغ ماتم گل های سوخته
تصویر آه و آتش و رویای سوخته
مایم و شعرهای پریشان و در بدر
سیل غربت بغض غزل های سوخته
جاری شده است بر نفس خاک، بی قرار
اندوه پر تلاطم دریای سوخته
دل بود و دشت فاجعه، خون و خروش زخم
غوغای تلخ مانده به صحرای سوخته
فریادهای بی کسی و های های دل
اندوه مرد خسته و تنهای... سوخته
امروز سر به نیزه پریشان سفر کند
وای از نگاه زخمی فردای سوخته
دل بی قرار، بی قراری زینب شده است باز
آواره نگاه مانده به سقای سوخته
*
قربان مرد کوچک تو آه یا حسین!
قربان حلق کوچک و زیبای سوخته
قربان پاره پاره بدنهای بی کفن
افتاده سرخ بر تن صحرای سوخته
دیگر نمانده تاب سرودن چه حیف شد
جانم فدای آن قد و بالای سوخته

ناصر ندیمی، آبادان

قصه‌ی عجیب

این قصه‌ی عجیب کماکان شناور است
مانند خون که در رگ انسان شناور است
این قصه قرن‌هاست که تبادر لحظه‌هاست
حتی میان فصل زمستان شناور است
بعد از هزار سال هنوز این حماسه بر...
لب‌های چوب خورده‌ی انسان شناور است
در دور دست دشت، دو تا دست تشنه لب
در ذهن خاکهای بیابان شناور است
آری هنوز زخم قدم‌های کودکی
بر روی خارهای مغیلاان شناور است
پیراهن حسین که پامال گرگ‌هاست
از کربلا به جانب کنعان شناور است
بانوی جاودانه‌ی تنها تر از سکوت
در چهره‌های سرخ شهیدان شناور است
سره‌های افتخار به دامان نیزه‌ها
خورشید نیزه نیزه درخشان شناور است
حتی گلوی پاره غزلواژه‌ی خداست
بر روی نیزه آیه‌ی قرآن شناور است

این قصه‌ی عجیب به پایان نمی‌رسد
حتی در این کسادی ایمان شناور است

سید جوان طباطبایی، گنبد کاووس

زنگ کاروان

آیا شما هم می‌شنیدید این صدا را
لرزیدن تکراری دست دعا را
شاید فرشته در تکاپوی بهاران
گم کرده باشد چشم‌های بی‌ریا را
چیزی به جز آه و تمنا دست من نیست
تهمت زدند این مردمان حتی خدا را
چشم دوباره حس باریدن گرفته
یادش چرا آورده‌ام من نینوا را
پژواک زنگ کاروان در دشت مانده
آیا شما هم می‌شنیدید این صدا را؟!!

شیمای مولایی فرد، آستارا

سید جابر بستامیان، روستای اشکفت شبیری (کجساران)

یا حسین (ع) نام تو پیشگام مسلمانان است
به فدای تو هر آن شیعه که در ایران است
دل مجنون زده گر راه شفاعت جوید
کربلا محرم دردیست که بی درمان است
آسمان سوی بهشت رفت و بشارت می داد
سفره انداز که افطار حسین مهمان است
به زبان گفتم و با گوش دلم می شنوم
کربلا صحنه حقیقیست که جاویدان است

اصغر رضائی گماری، گتوند

گل های زیبای نینوا را
با لهجه زلال فرات
فریاد می زنم
لب هایم
در تشنگی غرق می شوند

دوست گرامی، اشعار شاعران گتوند براساس نمونه ای که ارسال کرده بودید چاپ شدند. اینکه شعر «آه» باید به نام آقای «مسعود پورفریضی» می بوده اما نبوده!! و به نام خانم «رضوان حیدری» چاپ شده است قطعاً اشتباهی است که ما در آن بی تقصیر هستیم و بدیهی است که عمد و دخالتی در کار نبوده است. به هر حال از این بابت متأسفیم و امیدوارم اشعار دیگری از ایشان دریافت کرده، به نام خودشان در مجله چاپ شود. برای این دو شاعر عزیز و مابقی دوستانمان در «گتوند» آرزوی موفقیت می کنم.

موضیه رضایی، لامرد / غلامرضا عبدیان، حسن آباد

اشعار عاشورایی تان را خواندم، ضعیف بودند و متأسفم که نمی توانم آنها را چاپ کنم.

رمضانعلی شکری، تهران

پشت پاکت نامه تان نوشته بودید اشعار عاشورایی و متن نامه تان دو غزل حافظ بود به مطلع: «ساقیا برخیز و در ده جام ...» و «نماز شام غریبان چو گریه آغازم...» که ربط آنها را با این مناسبت نفهمیدم!!!

انتشار مکرر خورشید
روی دشت حماسه باور
آه رؤیای سرخ و جانسوزی است
یعنی آزادگی همین دیگر
کنج غربت، سکوت نخلستان
دیو ظلمت، سیاهی صحرا
آه مظلوم، ظلم استبداد
دشت بی آب، گریه و گرما
چنگ مردان مرد با کفار
لحظه ها لحظه های آزادی
آه، شمشیر و دشنه و خنجر
تیشه ها، تیشه های فرهادی
پیشوای صمیمی مردم
تا بلندای آسمان می رفت
سمت سرسبز عشق را می دید
سوی بالا پرندسان می رفت
و دلیری که خوب می جنگید
حجمی از نور در نگاهش بود
حجمی از نور واقعی انگار
همه ناله ها و آهش بود
بغضهای غریب بر گشتند
شعرهای نگفته ام مردند
دفتر قصه های من گم شد
آه، گلهای سرخ پژمردند
رد پای قشنگ و با احساس
روی شن های داغ صحرا هست
رد پایش همیشه خواهد ماند
آری، اهداف نسل فردا هست
دل به عشق تو داده ام ای مرد
چشم من را ببین و باور کن
از دل بی قرار و غمگینم
باز مردانه قصه ای سر کن
سهم ممدوح شعر تنهایی
واژه واژه جنون و ایمان است
در بهشت همیشگی اینک
جای هفتاد و چند انسان است
خلوت انس شاهدان شهید
جالب و ساده و تماشایی است
و در این لحظه های احساسی
شعر من قصه های شیدایی است

علی اکبر باقری، خمینی شهر

امشب آهنگ دلم شور محرم دارد
نفس خسته من مرثیه غم دارد
ابر ماتم زده بر دشت جنون می گرید
دشت ماتم زردگان چهره خرم دارد
اشک می ریزم و این دشت صفا می گرید
آسمان نگاهم ابر پر از غم دارد
وزش سرد هوا باعث دلنگی ماست
نگه پنجره ها شبنم ماتم دارد
تشنه ای در عطش عشق خدا می سوزد
پلک عشاق بر آن اشک دمام دارد
پشت این پنجره گلدان محبت شاداب
گونه ای سرخ ز گل بوسه می شبنم دارد
محرمی نیست که با او بنشینم یک دم
دل ما آرزوی بودن همدام دارد
(لاله) اندیشه ای سبز تو غزل می گوید
غزلت سبز ولی بوی محرم دارد

علی اصغر هدایتی، کاشان

در میان سکوت پر وحشت
خیمه ای سبز سبز برپا بود
خیمه ای مملو از زن و فرزند
خیمه ای سوت و کور و وهم آلود
کودکی تشنه بود و دور از آب
قصه های فرات را می خواند
روی رود توهم و احساس
قایق سبز خویش را می راند
سبز یعنی حضور یک لبخند
سبز یعنی حماسه، خون، پیکار
سبز یعنی امید، ایمان، عشق
لحظه های صمیمی ایثار
حومه شهر شب زده یک مرد
خیمه هایی بزرگ برپا کرد
و سرود عبور را سر داد
جاده سبز را تماشا کرد
و در آن جاده غرور و عطش
گرم رفتن به سوی جانان بود
روز گرم و کویر تفتیده
امتجان خدا و انسان بود
روزها، روزهای سردرگم
دشتهای مخاطره، غربت
عشق، طبل بزرگ و تو خالی
عاطفه در نهایت ظلمت
امتداد سرود سرخ ستیز
تا بلندای آسمان پیوست
بندها را امام آزادی
با دو دست خدائیش بگسست
لحظه قهرمانی مردان
لحظه ای ساده و شگفت آور
لحظه بغض های بی در پی
لحظه خوابهای بی بستر
دشته پر زشیون شمشیر
مردهایی زعاطفه سرشار
خیمه هایی پر از سکوت غریب
خیمه هایی پر از تب پیکار
شب ایجاد ارتباطی سبز
شب رفتن به عشق پیوستن
شب آزادی از تعلقها
از تمام نیازها رستن



شاعران و شعر دوستان عزیز

بنابه درخواست و پیگیری تعدادی از خوانندگان و همراهم همیشگی «خلوت انس» بر آن شدیم تا بهترین های یک دهه اشعار چاپ شده در خلوت انس را در یک مجموعه ای مجزا و ویژه چاپ کرده و تقدیم شما کنیم.

**فرم درخواست
کتاب خلوت انس**

اینجانب

به آدرس پستی

شماره تماس

تعداد جلد از کتاب «خلوت انس» را خواستارم.

شهیدان خدایی

نمی‌توان «کجایید ای شهیدان خدایی» را ترانه دانست. نه به خاطر اینکه شأن و منزلت ترانه با تصنیف فرق می‌کند. خیر، هرگز چنین نیست. بلکه گاه و هنگام شنیدن و حس و حال شنونده برای شنیدن هر نوع اثری مغتنم است. آنچه به هر حال نگارنده را ناگزیر می‌کند که این اثر را در این مجال مطرح کند این است که در حال و هوای یادبود سالار شهیدان قرار می‌گیریم و باید به چنین اثری با اندک بضاعت شناختی که موجود است، پردازیم.

کجایید ای شهیدان خدایی
بلاجویان دشت کربلایی

این اثر گرانقدر در واقع غزلی است از حضرت مولانا که بنا بر مقطع غزل، آن را در وصف مراد خود، شمس تبریزی سروده است. مشهور است که علاقه‌مندان به مولانا، به خاطر تعصب‌ورزی به نوع شناخت خویش از شخصیت مولانا، کینه مراد او را در دل خویش بارور کردند و پس از اینکه یک بار او را از محیط زندگی مولانا دور کردند، شمس تبریزی را سر به نیست کردند.

کجایید ای سبک روحان عاشق
پرنده‌تر ز مرغان هوایی

این تصنیف با ارکستراسیون بسیار زیبا و گرانقدری با صدای شهرام ناظری در دهه ۶۰ به گوش رسیده است. اگرچه این اثر با صدای شهرام ناظری پیوند خورده است، اما این اثر با هنرنمایی بیژن کامکار بسی شنیدنی‌تر است.



کجایید ای شهان آسمانی
بدانسته فلک را درگشایی
در اجرایی که با صدای بیژن کامکار در دسترس است، هارمونی، رنگ‌آمیزی سازها، به خصوص در پایان قطعه که نوای ترومپت گویی چنانزه شهید یا سرباز وطن را بدرقه می‌کند، بسیار قابل تأمل است.

کجایید ای ز جان و جا رهیده
کسی مر عقل را گوید کجایی؟
کجایید ای در زندان شکسته

بداده وام داران را رهایی
این اثر ساخته هوشنگ کامکار است. او هم با موسیقی ردیف دستگاهی ایران آشنا است و هم با موسیقی ارکسترال بواسطه تحصیل در اروپا و آمریکا نیز در ارتباط است.

کجایید ای در مخزن گشاده

کجایید ای نوای بی‌نوایی
در آن بحرید کین عالم کف اوست
زمانی بیش دارید آشنایی

جالب اینجاست که این اثر اجرای دیگری نیز با صدای فاضل جمشیدی دارد. در آیین پایانی جشنواره موسیقی فجر در سال ۱۳۸۵ ارکستر سمفونیک تهران به رهبری نادر مشایخی و همراهی گروه کر دفتر موسیقی و شعر، این تصنیف خاطره‌انگیز مترنم شد.

کف دریاست، صورت‌های عالم

ز کف بگذر، اگر اهل صفایی
برآ، ای شمس تبریزی ز مشرق
که اصل اصل هر ضیایی

رہایی از کمند اخلاق علمی

نوشته: علی ابراهیم‌زاده
ناشر: مؤسسه اطلاعات
چاپ اول: ۱۳۸۷
قیمت: ۹۰۰ تومان
۱۳۲ صفحه



موضوع کتاب حاضر، فلسفه اخلاق است که به مطالبی از قبیل: ارتباط ادراکات اعتباری با ادراکات حقیقی یا ارتباط دانش و ارزش از منظر علامه سیدمحمدحسین طباطبایی، ارتباط ادراکات اعتباری با طبیعت آدمی، ریاست و مرئوسیت و لوازم آنها، تأثیر عقل و انفعالات در قضایای ارزشی و... پرداخته است.

تا آخر دنیا برایت می‌نویسم

شاعر: علیرضا بهرامی
ناشر: داستان‌سرا
شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه
قیمت: ۱۵۰۰ تومان
۸۰ صفحه



طولانی سود برده است. مثلاً در یکی از غزلیاتش، هر مصراع هفت مفاعیلن دارد و در غزل دیگر در هر مصراع، وزن دوییتی یعنی مفاعیلن مفاعیلن فاعولن تکرار شده است. اگر چه، این اتفاق، اتفاق جدیدی نیست، اما علیرضا بهرامی انصافاً توانسته است با دلیل از این وزن‌های طولانی بهره ببرد، به گونه‌ای که خواننده از خواندن مصراعهای طولانی، احساس خستگی و کلافگی نمی‌کند. چرا که بسیاری از جوانها، پیش‌تر این تجربه را داشته‌اند و کاملاً مشخص است که فقط خواسته‌اند از یک وزن طولانی استفاده کنند، بدون آنکه ضرورتی داشته باشد. البته اینکه در کل، استفاده کردن از بحرهای بسیار طولانی چه با دلیل و چه بی‌دلیل کار مطلوبی است یا خیر، بماند. به هر حال به علیرضا بهرامی دست‌مریزاد می‌گوییم و برایش آرزوی توفیق در چاپ کتابهای بعدی را داریم.

کتاب حاضر، در برگرفته چندین غزل، دوییتی و رباعی است که آثار قلمی شاعر در طی سالهای ۱۳۸۳ تا ۱۳۸۶ می‌باشد. علیرضا بهرامی از همکاران مطبوعاتی و البته شاعری جدی است که سعی می‌کند همواره متفاوت بنویسد. هم متفاوت نسبت به دیگران و هم متفاوت نسبت به دیگر آثار گذشته خودش. در همین کتاب، شاهد چندین غزل هستیم که از وزن‌های

زلال حکمت

(سفرزانی‌های مضرت آیت... سیدرضی شیرازی)
جلد اول (تفسیر)
تدوین و تنظیم: سیدمحمدمسین آیت‌زاده شیرازی
ناشر: مؤسسه اطلاعات
چاپ اول: ۱۳۸۷
قیمت: ۶۰۰۰ تومان
در سه جلد



کتاب حاضر همانگونه که در زیر عنوان اصلی کتاب آمده است، مجموعه سخنرانی‌های حضرت آیت‌... سیدرضی شیرازی است که در سه جلد تدوین شده است و جلد اول شامل مطالبی از قبیل: تفسیر سوره‌های حمد، بقره، مؤمنون، فرقان و... می‌باشد.

معرفی کتاب

معرفی کتاب

معرفی کتاب



تعقیب مرگ

سیگاری آتش زد.

موسرخه همچنان می‌گریست: «من در حق او بسیار بدی کردم من نباید آن شب وارد آن ساختمان لعنتی می‌شدم، من برای همیشه او را بدبخت نمودم.»
موسرخه همچنان که می‌گریست از اتاق ملاقات خارج شد و دیگر برنگشت.
کی مرام و مهندس ساعد از زندان خارج شدند حال مهندس داغان‌تر از هنگام وارد شدن به زندان بود.

دومین باری که مهندس ساعد به ملاقات موسرخه رفت او را همراه لیلا دید. کی مرام هم آنها را همراهی می‌کرد. پرونده عجیبی بود. فامیلان قاتل، همراه با فامیلان مقتول به دیدن قاتلی می‌رفتند که به هیچ عنوان قاتل بودن خود را قبول نمی‌کرد. آنها این بار هم به اتاق ملاقات وارد شدند. قلب ساعد از دیدن موسرخه لرزید. پسرک در عرض چند هفته به شدت شکسته و داغان شده بود. یعنی او را داخل زندان شکنجه می‌کردند؟ دیگر از آن چهره شاداب و جوان اثری باقی نمانده بود. چشمهایش فروغ خود را از دست داده بودند و گونه‌هایش پژمرده می‌نمودند.
لیلا از دیدن شوهرش گریست و فقط توانست بگوید: «سلام».

موسرخه هم گریست: «سلام لیلا».

و سعی کرد لیخندی بزند: «حال کوچولو چطوره؟»

لیلا با خجالت شکم خود را پوشانده بود و فقط توانست بگوید: «من همراه آقای ساعد و آقای کی مرام به دیدن آمده‌ایم»
موسرخه با شگفتی گفت: «آقای ساعد!!»

لیلا مهندس ساعد را نشان داد. موسرخه با شگفتی به او خیره شد. قیافه این مرد را قبلاً دیده بود ولی در کجا؟ ناگهان به یاد آورد. همان مردی است که چند هفته قبل هم به ملاقاتش آمده بود و سیگار گرانبهایی به او داده بود.
از شدت خجالت سرش را به پایین انداخت: «من در حق تو بسیار بد کردم آقای ساعد!»

مهندس ساعد به شدت متاثر شده بود: «تو در حق خودت هم بسیار ظلم کرده‌ای، حیف این زن نیست که او را دچار مشکل کرده‌ای؟»

موسرخه گفت: «نه، من ظلم بیشتر را در مورد شما انجام داده‌ام. هرچه بیشتر در مورد شما می‌شنوم بیشتر متاثر می‌شوم؛ مرا ببخشید.»

مهندس ساعد به شدت متاثر شده بود موسرخه ادامه داد: «ولی به عظمت دوستی و محبت قسم، من زن شما را نکشته‌ام؛ من آن شب اصلاً اسلحه نداشتم.»
مهندس ساعد از ته قلب اعتقاد پیدا کرد که پسره راست می‌گوید. یک نقشه اهریمی در پشت تمام این قضایا بود. آنها نیم ساعتی هم نشستند و از زندان خارج شدند. موسرخه با قیافه ژولیده و داغان به آنها پشت کرد و رفت و این آخرین دیدار مهندس ساعد با او بود.

مهندس ساعد در بین راه لیلا را از ماشین پیاده کرد در حالی که پول زیادی به او داده بود تا از بچه خود نگهداری کند. لیلا به هیچ عنوان حاضر به قبول پول نبود ولی اصرار کی مرام و مهندس ساعد او را مجبور نمود تا پول را بگیرد و در حالی

مهندس ساعد که مردی ثروتمند است، بعد از بیست سال با تماس ناشناسی به نام شاهین متوجه می‌شود قاتل زینش، کسی دیگر است. شاهین پیش از افشای نام قاتل جاننش را از دست می‌دهد و کمی بعد از آن کی مرام و کیل ساعد و مهندس ساعد هم به قتل می‌رسند. پلیس به سرختی می‌رسد اما آن را از دست می‌دهد. ایرج پسرخوانده مهندس ساعد و هوشنگ ساعد برای پیگیری پرونده به کلانتری می‌روند. هوشنگ علی‌رغم اعلام قتل عمد توسط پلیس مرگ برادرش را خودکشی می‌داند. اما بیست سال پیش شاهین دوستش را برای دزدی از خانه مهندس ساعد وسوسه می‌کند. زن مهندس به نام پرچهره در توطئه سرقت شاهین و دوستش علی کشته می‌شود. علی دستگیر و به زندان می‌افتد. کی مرام و کیل پرونده به دیدار علی می‌رود.

کی مرام گفت: «من اگرچه وکیل آقای مهندس ساعد، هستم ولی به او قول داده‌ام که فقط قاتل اصلی را به دادگاه معرفی کنم و اگر بدانم که تو قاتل نیستی تا آخر ایستاده‌ام که به تو کمک کنم.»

کی مرام با اینکه مهندس ساعد کنارش ایستاده بود ولی می‌خواست پسرک راحت‌تر حرف خود را بزند.

انگار ماری موسرخه را نیش زده باشد: «حقیقت؟ حقیقت؟ فعلاً من در پس تمام این بازیها یک دست قوی و شیطانی می‌بینم که می‌خواهد مرا به سوی چوبه‌دار هدایت کند.»

کی مرام گفت: «می‌خواهی از آن شب صحبت کنی؟»

موسرخه کلافه و بی‌حوصله گفت: سیگار داری؟»

مهندس ساعد دست به جیب برد و سیگاری برای او روشن کرد. موسرخه قبل از کشیدن سیگار مدتی آن را بوید و خندید: «ثروتمندان سیگارشان هم بوی عطر می‌دهد و ما زندگیمان بوی کثافت.» کی مرام گفت: «نمی‌خواهی به زن و بچه‌ات کمک کنی؟»

از شنیدن اسم زن و بچه تمام اندام موسرخه مجاله شد و در هم پیچید و شروع به زنجمره کرد: «لیلا، لیلا بیچاره، حالا او با بچه‌ای که داخل شکمش دارد چکار می‌کند.»

مهندس ساعد به شدت متاثر شده بود. زن پسرک همچون زن خودش باردار بود؛ از شدت تأثر شروع به گریستن کرد و برای اینکه اشک خود را پنهان کند

«آیا در این مورد فکر کرده‌ای به سر زن و بچه‌ها چه می‌آید و آن زن چگونه می‌تواند بدون تو زندگی خودش و آن بچه را اداره کند؟»

موسرخه به این قضیه تا بحال فکر نکرده بود. مرد راست می‌گفت: اگر مهندس ساعد هم او را عفو می‌کرد هنوز باید در زندان می‌ماند. از تصور تنهایی و بی‌پناهی زن و بچه‌اش شروع به گریه کردن نمود.

– حالا گریه نکن بگذار پیشنهادی به تو بدهم که هم به نفع توست و هم به نفع ساعد.»

موسرخه اشکهای خود را پاک کرد: «بگو هر کاری به نفع آقای ساعد باشد من با جان و دل انجام می‌دهم. من در حق او بسیار بدی کرده‌ام.»

مرد گفت: «آفرین، تو در حق او بسیار بدی کرده‌ای تو زن او را کشته‌ای.»

موسرخه خواست اعتراض کند مرد با تحکم گفت: «خفه شو و گوش کن.»

لحن مرد بسیار خشن و بی‌ادبانه بود: «تو زن او را کشته‌ای این نیاز به استدلال و بحث ندارد تو باید راهی انتخاب کنی که ساعد کمتر آزار و اذیت ببیند.» موسرخه گنگ و لال به حرفهای او گوش می‌داد: «او به خاطر زنش بسیار ناراحت و غمگین است. اگر تو به قتل او اعتراف کنی و بگویی در یک لحظه غفلت اسلحه را اشتباهی شلیک کرده‌ای، آقای مهندس ساعد با عفو تو احساس سبکی و راحتی می‌کند و تو هم حداکثر بعد از هفت هشت سال از زندان خلاص می‌شوی.»

موسرخه با سر جواب منفی داد: «آن مرد با لحنی مهربان گفت: «من به تو قول می‌دهم در این مدت از زن و بچه‌ها نگهداری شود و آنها به طرز شاهانه‌ای زندگی کنند.»

موسرخه نمی‌توانست تصمیم بگیرد. این مرد چه کسی بود و این پیشنهاد چه بود؟ اگر قتل آن زن را به گردن می‌گرفت تا آخر عمر نمی‌توانست به چهره زن و بچه‌اش نگاه کند. آنها تا آخر عمر در جامعه باید سر خود را پایین نگه می‌داشتند آن هم به خاطر کاری که نکرده بود. مرد منتظر جواب بود موسرخه با قاطعیت گفت: نه!!! من در قتل آن زن هیچ دخالتی نداشتم اگر شاهین پیدا شود همه چیز مشخص می‌شود و آقای ساعد هم وجدانشان راحت می‌شود که قاتل زنش را پیدا کرده است.»

مرد از شدت عصبانیت سرخ شده بود: «این آخرین حرف توست؟»

موسرخه با قاطعیت گفت: این اولین و آخرین حرف منه. من هرگز به قتلی که انجام ندادم اعتراف نمی‌کنم.»

مرد گفت: «به زن و بچه‌ها فکر کرده‌ای؟ آیا به آخر و عاقبت آنها اندیشیده‌ای؟»

موسرخه گفت: «بلی؛ بگذار آنها گرسنه باشند ولی از اینکه شوهر و پدر قاتل دارند سر افکنده نباشند.»

مرد مدتی با خشم به او خیره شد. موسرخه چشم خود را بسته بود. مرد در سلول را باز کرد و از سلول بیرون رفت.

موسرخه در دریای بی‌کران خواب، داخل زورقی به سوی رویا و کابوس حرکت می‌کرد. امواج غول‌پیکر او را به جزیره دوردستی هدایت کرده بود. در وسط جزیره عده زیادی جمع شده بودند و صحنه‌ای را تماشا می‌کردند. موسرخه به جمع تماشاگران پیوست. صحنه اعدام جوانی بود که موهایی به رنگ خورشید داشت. جوانی با موهای آتشین و سرخ.

آهی از نهاد موسرخه برآمد. شاهد اعدام خودش بود و مردم در حال حلق آویز کردن او بودند. از شدت هراس از خواب پرید.

نیمه شب بود و یا فقط پاسی از شب گذشته بود. به هیچ عنوان گذر زمان را احساس نمی‌کرد. لامپ کم نور سلول زندان شب و روز بر بالای سرش روشن بود و شب و روز در نظرش یکسان می‌نمود.

در سلول چرخید و مامور به همراه یک زندانی غول‌پیکر وارد شد. مامور با دیدن او لبخند شیطانی و مشمژ کننده زد و گفت: «موسرخه امشب مهمان داری.»

بدن موسرخه از دیدن هم سلولی غول‌پیکر و تنومندی که به روی او با وقاحت می‌خندید لرزید. آیا این هم سلولی حامل پیام مرگ بود؟

فرزاد آن شب جنازه موسرخه را در سلولش یافتند. او توسط ملافه‌ای در سلولش حلق آویز شده بود. جنازه سیاه و کیود شده بود و از آن چهره جوان و با نشاط دیگر هیچ نشانی نمانده بود.

روزنامه‌ها در یک خط مبهم به مرگ او اشاره کردند و نوشتند که قاتل جوان در اثر عذاب وجدان خودش را در زندان حلق آویز کرد. هیچ کدام از آنها به نحوه مرگ و اینکه او چگونه در سلول انفرادی توانسته بود وسایل اعدام خود را فراهم کند اشاره نکرده بودند.

بدین ترتیب پرونده قتل پریچهره با مرگ موسرخه برای همیشه بسته شد و هیچ‌کس دیگر به دنبال یافتن نکات مشکوک آن برنیامد. زن موسرخه هم بطور ناگهانی ناپدید شد.

ادامه دارد

که می‌گریست از آنها جدا شد.

مهندس ساعد وقتی به خانه خود رسید برادرش منتظر او بود. نگاه هوشنگ پر از سوءظن و نفرت بود: «کجا رفته بودی؟»

مهندس ساعد با خستگی آهی کشید و گفت: «زندان»

هوشنگ با تردید گفت: «زندان؟ زندان برای چه؟»

مهندس به اختصار گفت: برای دیدن پسره رفته بودم.

هوشنگ آهی از ته دل کشید: «نکنه منظورت موسرخه است؟»

مهندس ساعد گفت: آره، به دیدن او رفته بودم.

هوشنگ از شدت غضب در حال انفجار بود: «حتماً می‌خواستی عفو کنی؟»

در صدای مهندس استهزائی نهفته بود: «آره می‌خواهم عفو کنم.»

صورت هوشنگ از شدت غضب کبود شده بود: «تو قاتل زنت را می‌خواهی عفو کنی؟»

مهندس آهی از ته دل کشید: «او قاتل نیست من مطمئنم.»

هوشنگ با حیرت گفت: «پس چه کسی قاتله؟ نکنه ارواح به طرف زنت شلیک کرده‌اند؟»

مهندس ساعد گفت: من به کی مرام ماموریت داده‌ام تا یافتن حقیقت قضیه را دنبال کند. اگر این شاهین پیدایش شود خیلی چیزها روشن می‌شود.»

هوشنگ گفت: «تو چرا حرفهای این لات آسمان جل را باور می‌کنی؟ تو ناسلامتی مامور ارشد وزارت خارجه هستی. تو که یک عمر در کشورهای مختلف بودی و با انواع افراد سروکله زده‌ای، تو چرا؟»

مهندس ساعد بی‌توجه به حرفهای او گفت: «من فکر می‌کنم این شاهین از راه نردبان وارد شده و پریچهره را به قتل رسانده است. من مطمئنم این پسره فقط یک آلت دسته.»

بعد از گفتن این حرف چشم خود را روی هم گذاشت و چون کودکی به خواب فرو رفت. هوشنگ با حسرت به خواب کودکانه او می‌نگریست.

در غیاب مهندس ساعد، هوشنگ تمام امور پرونده را به دست گرفته بود. سعی تمام داشت تا پرونده هرچه زودتر بسته شود. با نفوذ او که در سازمان امنیت دارای پست مهمی بود بازرسان پلیس به انواع روشهای قانونی و غیرقانونی توسل جستند تا موسرخه را وادار به اعتراف کنند. ولی موسرخه با تمام توان در مقابل آنها مقاومت کرد و به هیچ عنوان حاضر به اعتراف به قتل نبود و این نقطه کور ماجرا بود. پرونده بسیار ناقص بود و به هیچ عنوان آماده فرستادن به دادگاه نبود هرچه زمان می‌گذشت پرونده گنگ‌تر و پیچیده‌تر می‌شد.

نزدیک غروب آفتاب، موسرخه در سلول انفرادی خود به احتمال عفو خود توسط مهندس ساعد می‌اندیشید. ملاقات امروز او با زنش و مهندس ساعد حال او را به کل دگرگون کرده بود. با خود می‌اندیشید که اگر آن شب او به نیت دزدی به خانه ساعد نرفته بود اینک آن زن زنده بود و شوهرش اینچنین دلشکسته و غمگین نبود. تمام تقصیرها به گردن او بود که با یک کار نابجا تمام زندگی آن مرد را دچار پژمردگی و دگرگونی نموده بود. موسرخه به پنهانی صورت اشک می‌ریخت. چرا باید کاری می‌کرد تا زندگی چندین نفر اینچنین دستخوش دگرگونی شود؟

به شاهین فکر کرد. مردی که وسوسه‌اش نمود و جلوی آتش و خون فرستاد. اکنون او در کجا بود و مشغول چه کاری؟ بی‌شک اگر دست موسرخه به شاهین می‌رسید می‌دانست با او چکار کند. با خود آن لحظه را تصور می‌کرد. شاهین باید به او همه چیز را توضیح می‌داد. باید قاتل واقعی زن مهندس ساعد را پیدا می‌کرد و به دست قانون می‌سپرد اینگونه می‌توانست از زیر دین ساعد خلاص شود.

افکار دور و دراز او تا مرز بی‌کرانگی خواب می‌رفت. در برزخ خواب و بیداری بود که در سلول باز شد و مامور شب همراه با مردی که او را نمی‌شناخت وارد سلول شد: «موسرخه بلند شو ملاقاتی داری.»

موسرخه با شگفتی به مرد خیره شد. این اولین بار بود که می‌دید کسی داخل سلول به ملاقاتش می‌آید. تمام ملاقاتها در سالن ملاقات انجام می‌شد.

مامور بیرون رفت و مرد با موسرخه در سلول تنها ماند. موسرخه به مرد خیره شده بود. این آیا نوع جدید بازجویی بود و این مرد بازجوی جدی بود؟

مرد گفت: امروز با کی مقالات کردی؟»

موسرخه گفت: با زلم و آقای ساعد.

مرد گفت: «نتیجه؟»

موسرخه گفت: «آقای ساعد می‌خواهد مرا عفو کند.»

مرد شروع به قدم زدن کرد. سلول محدود بود و مرد درشت هیكل. موسرخه به مرد خیره شده بود. او چه می‌خواست؟ مرد انگار می‌خواست مطلبی را بیان کند ولی نمی‌توانست و بالاخره به حرف آمد: «بین اگر به فرض ساعد تو را عفو کند می‌دانی به خاطر اقدام به سرقت و جنبه عمومی قتل باید چند سال در زندان باشی؟» موسرخه سرش را تکان داد:



حبیب‌الله نیک‌نژاد



تری: قاضی منصف نبود

به بعد ۱۰ نفره به بازی ادامه دهند.

«داوید مویس» مربی با ارزش اورتون بعد از این بازی گفت: خطای «جان تری» کاملاً مشهود بود، ولی «فیل دوود» تصمیم بسیار درستی اتخاذ کرد و بلافاصله او را اخراج کرد و شاید اگر داور دیگری بود، به دادن یک کارت زرد قناعت می‌کرد و به همه چیز با همان یک کارت خاتمه می‌داد.

«جان تری» پاییز گذشته نیز به هنگام دیدار چلسی - منچستر سیتی نیز که با پیروزی ۳ - ۱ مردان چلسی در «مین‌رود» شهر صنعتی منچستر بسر آمد، از میدان اخراج شد و جالب اینکه اشاره کنیم، سه تیم چلسی، منچستر سیتی و اورتون آبی پوشان شهرهای لندن، منچستر و لیورپول هستند و شاید «جان تری» روی هم‌رنگ‌های باشگاهش حساسیت دارد و به همین خاطر باید محرومیتی سه هفته‌ای از سه دیدار آینده چلسی را متحمل شود. چلسی طی ۵ دیدار گذشته تنها به ۶ امتیاز دست یافته و به همین خاطر انتقادات زیادی به «اسکولاری» شده و هر لحظه ممکن است که طاقت «آبراموویچ» بسر آید و دست به تغییر و تحولاتی تازه بزند - کاری که سال قبل در همان یکی دو ماه اولیه فصل کرد و «خوزه مورینیو» مربی بسیار مغرورش را از کار برکنار کرد و «آورام گرانٹ» مدیر فنی تیم را جایگزین وی کرد که چلسی با این مربی تا مقام نایب‌قهرمانی اروپا پیش رفت و در آنجا در ضربات پنالتی اسیر «جان تری» از آنچه به سرش آمده بسیار متأثر است و آن را تصمیم غیرمنصفانه داور می‌خواند و در این ارتباط می‌گوید: شما در هیچ کجا نمی‌توانید داور را پیدا کنید که به دلیل چنین خطایی کارت قرمز نشان دهد و تیمی را از برتری محسوس‌اش در مقابل حریف باز دارد، ولی من مطمئن هستم طی دیدارهای آینده دوستانم غیبت مرا جبران کرده و حریفان را یکی بعد از دیگری از سر راه بر می‌دارند.

چلسی قهرمان انگلیس در سال‌های ۲۰۰۵ و ۲۰۰۶ که طی دو فصل گذشته تغییر و تحولات زیادی شده است، این روزها شرایط خوبی ندارد و در هفته هجدهم بازی‌های لیگ برتر جزیره بهترین فرصت برای صدرنشینی در مقابل لیورپول را از دست داد و در «گودیسون پارک» شهر بندری لیورپول به تساوی بدون گل در مقابل اورتون دست یافت. نیمکت‌نشینی «دیدیه دروگبا» بهترین گلزن آنان طی چند فصل گذشته و اخراج «جان تری» کاپیتان تیم ملی انگلیس و مهره کلیدی خط دفاعی آنان در این بازی و نیز اضطراب حاکم بر این دیدار باعث شد تا چنین نتیجه‌ای به دست آید و چلسی از قرار گرفتن در صدر جدول رده‌بندی لیگ برتر بازماند. ضمن آنکه مردان این تیم در صورت پیروزی به رکورد دوازده پیروزی پیاپی خارج از خانه دست می‌یافتند. فشار روی «لویی فیلیپه اسکولاری» مربی برزیلی این فصل آنان بیش از حد است و تنها پیروزی در جام قهرمانی باشگاه‌های اروپا در مرحله یک هشتم نهایی در مقابل یوونتوس می‌تواند او را از زیر فشار روحی و روانی خلاص کند و اجازه دهد تا این مربی بزرگ که با برزیل قهرمان جام جهانی ۲۰۰۲ ژاپن و کره جنوبی شده است، تا پایان فصل در این تیم بماند، در غیر این صورت «رومن آبراموویچ» مالک و رئیس ثروتمند باشگاه قبل از پایان فصل او را اخراج خواهد کرد. اگرچه طی چهار سال گذشته چلسی و منچستر یونایتد که هر کدام دوبار فاتح جام شده‌اند، در چنین ایامی درست در شرایط کنونی چلسی قرار گرفته‌اند و از حالا هیچ کس نمی‌تواند پیش‌بینی آینده را بکند و عدم دستیابی چلسی به جام قهرمانی باشگاه‌های لیگ برتر را مطرح نماید.

حساسیت و بار روانی حاکم بر این روزهای چلسی باعث شد تا «جان تری» کاپیتان این تیم در دقیقه ۳۶ به دلیل تکل بسیار خطرناک بر روی «لیونل عثمان» هافبک اورتون از بازی اخراج شود و آبی پوشان شهر همیشه بارانی لندن از این لحظه

دوشنبه ۹ دی ۱۳۸۷ شماره ۲۰۵۸

ما یکی از بهترین مدیران فنی جهان را در اختیار دارد و «فابیو کاپلو» طی یک سال گذشته به نتایجی دست یافته که هیچ کس و شاید خود او هم چنین انتظاری نداشت. شاید باورتان نشود که این آرزوی دوران کودکی من است که با تیم ملی انگلیس به قهرمانی جهان دست پیدا کنم و حالا احساسم این است که برای رسیدن به این آرزو فقط کمی شانس نیاز داریم، زیرا انگلیس بازیکنانی در اختیار دارد که مجموعه آنان را کمتر تیمی دارا می‌باشد.

«الکس فرگوسن» مربی کهنه کار منچستر یونایتد نیز در این ارتباط می‌گوید: ما حالا فارغ از رقابتهای اروپایی و جام قهرمانی باشگاههای جهان شده و این بیشترین فرصت برای تدارک در جام قهرمانی باشگاههای انگلیس می‌باشد که از شانس من بازیکنان مصدوم به ترکیب تیم افزوده شدند و حضور مردانی همانند «پل اسکولز»، «گاری نویل» و «رایان گیگز» با آن تجربه باورنکردنی در چنین شرایطی یک غنیمت می‌باشد. ضمن آنکه «کریستین رونالدو» بعد از عمل جراحی که روی پایش داشت، به مرور به فرم گذشته‌اش نزدیک شده و به اعتقاد من او یک «پله» و یا یک «مارادونا»ی دهه جاری است و واقعا آنها می‌توان وی را با آنان قیاس کرد. بازیکنی که از قدرت بسیار بالای تکنیکی برخوردار است و به دلیل دوپا بودن هیچ مدافعی نمی‌تواند، حرکات وی را در محوطه هجده قدم حدس بزند و راه مقابله با آن را پیدا نماید. «فرگوسن» پنج سال قبل در یک قمار بزرگ ۱۲ میلیون صرف خرید «کریستین رونالدو» از اسپورتینگ لیسبون کرد و در آن زمان هیچ کس چنین حرکتی را تأیید نکرد ولی «فرگوسن» درباره آن ریسک بزرگ گفت: من او را در یک دیدار دوستانه در مقابل منچستر یونایتد دیدم و فکر نمی‌کنم، اشتباه کرده باشم و اگر این بازیکن در فوتبال جزیره دچار مصدومیت نشود، مطمئنا یک «اریک کانتونا»ی جدید در سالهای آینده برای ما خواهد شد. فرگوسن که به زودی شصت و هشتمین سالگی‌اش را جشن خواهد گرفت، درباره جانشینی احتمالی‌اش در منچستر یونایتد می‌گوید: فعلا هیچ احساسی ندارم، زیرا فکر می‌کنم تا یکی دو سال آینده می‌توانم به کارم ادامه دهم، ولی صحبت‌هایی از حضور «خوزه مورینیو» شنیده‌ام که فکر می‌کنم او مربی بزرگی است و افسوس که خیلی زود فوتبال جزیره را ترک کرد، ولی حالا می‌بینید که در اینترمیلان بسیار موفق است و رویارویی ما در ماه فوریه در جام قهرمانی قاره یکی از به یاد ماندنی‌ترین سالهای حضورم را در منچستر یونایتد رقم خواهد زد.

«رونی» و آرزوی که بر آورده شد

Manchester united – Liga DeporTiva Universilavia de Quito

«وین رونی» بازیکن بیست و سه ساله تیم ملی انگلیس و مهره کلیدی خط حمله تیم منچستر یونایتد در دقیقه ۷۳ بازی در مقابل «لیگا دیپورتیوا دی کیوتو» در فینال جام قهرمانی باشگاههای جهان، به تک گل منچستر یونایتد دست یافت تا شیطین سرخ بریتانیا اولین تیم انگلیسی فاتح جام قهرمانی باشگاههای جهان باشند.

این بازی در شهر یوکوهاما ژاپن برگزار شد و «وین رونی» قبل از این دیدار گفته بود که ما پتانسیل پیروزی بر حریف آمریکای لاتین را در اختیار داریم و مطمئنا با جام قهرمانی به منچستر باز خواهیم گشت.

«وین رونی» در مصاحبه‌اش با خبرنگاران حاضر در شهر یوکوهاما گفت: ما آغاز خوبی در لیگ برتر جزیره نداشتیم و تنها با پیروزی بر حریفان در فینال جام قهرمانی قاره می‌توانیم، به پیروزی‌های بعدی در لیگ برتر امیدوار باشیم و فصل فوتبال ۲۰۰۸-۲۰۰۷ را با این پیروزی کامل کنیم، زیرا ما قبلا جام قهرمانی انگلیس و اروپا را به چنگ آورده‌ایم و حالا فقط این جام می‌تواند انگیزه‌های بازیکنان و مسئولین فنی را برای دیدارهای فصل برگشت افزایش دهد.

«رونی» که در بازی مرحله نیمه نهایی دو گل از پنج گل منچستر یونایتد را در مقابل «گامبا اوزاکا» به ثمر رسانیده بود، در ادامه می‌گوید: چند سال قبل وقتی از اورتون به مقصد منچستر یونایتد «گودیسون پارک» شهر لیورپول را ترک کردم، هرگز فکر نمی‌کردم، روزی با این تیم به قهرمانی اروپا دست یابم که حالا برای دفاع از عنوان قهرمانی قاره در این جا حضور پیدا کنم.

بازیکن بزرگ چند سال اخیر فوتبال اروپا در ادامه می‌افزاید: ولی سرنوشت چنین برابرم رقم خورده که باید حالا این جا باشم و وقتی چنین شده است باید قدر آن را بدانم و از شانسکی که به ما روی آورده است. بهترین بهره را ببرم و مدال قهرمانی جهان را به کلکسیون افتخاراتم بیفزایم. من در حال حاضر مدال دو جام قهرمانی انگلیس، یک جام قهرمانی قاره، یک جام خیریه و یک جام اتحادیه را در اختیار دارم و آرزو دارم به افتخاراتی دست پیدا کنم که روزی با «رایان گیگز» اسطوره فوتبال منچستر یونایتد و فاتح بیشترین مدال در تاریخ این تیم مقایسه شوم.

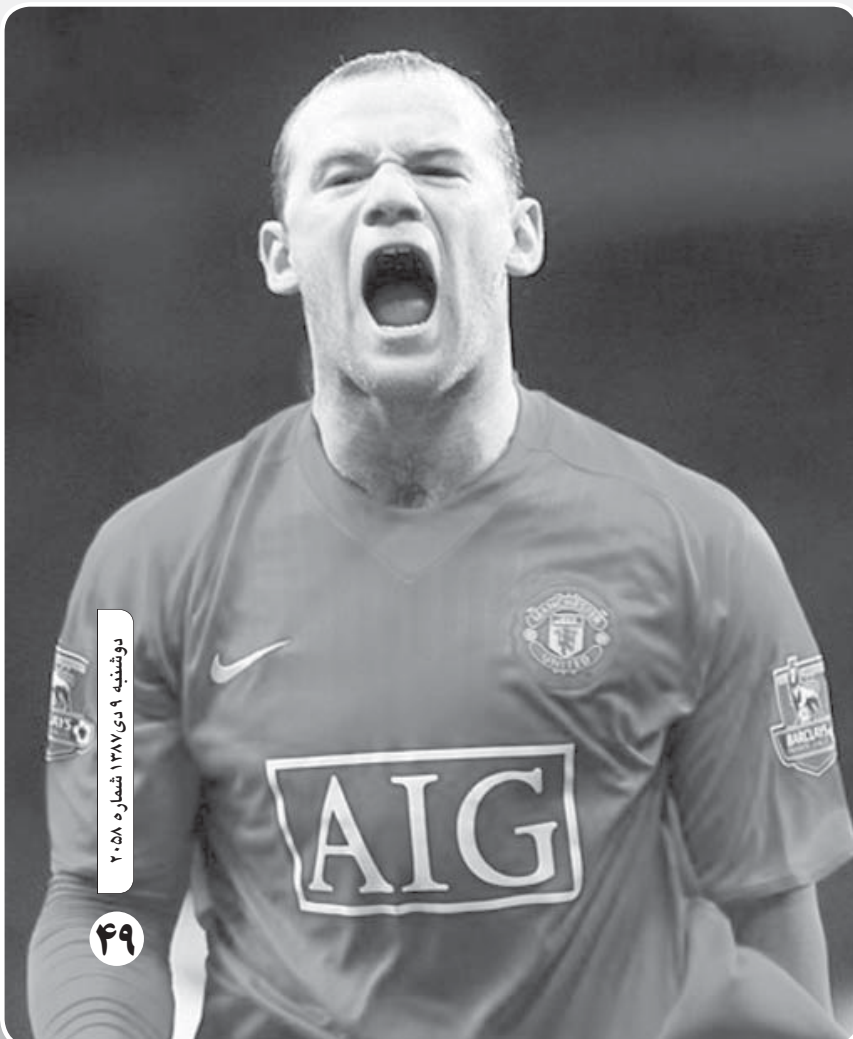
به هر حال منچستر یونایتد در حضور ۶۹ هزار تماشاگر مشتاق در ورزشگاه ملی یوکوهاما در شرایطی به پیروزی در مقابل حریف «اکوادوری» دست یافت که «نیم نیایدیچ» مدافع وسط صربستانی آنان در همان دقایق اولیه نیمه دوم به دلیل درگیری با مهاجم حریف از میدان اخراج شد و شاگردان «الکس فرگوسن» مجبور شدند ۱۰ نفره به جدال خود با حریف ادامه دهند.

منچستر یونایتد در سال ۱۹۹۹ بعد از پیروزی در فینال جام قهرمانی قاره در مقابل بایرن مونیخ، به دیدار پایانی جام قهرمانی جهان که در آن سالها تنها میان قهرمان اروپا و قهرمان آمریکای لاتین برگزار می‌شد، راه یافت و در یک بازی سرنوشت‌ساز «پالمیراس» برزیل را با شکست یک بر صفر روبرو کرد و فاتح جام قهرمانی باشگاههای جهان شد.

اگر چه در این بازی «کریستین رونالدو» تحت مراقبت شدید مردان خط دفاعی حریف قرار داشت، ولی این بازیکن پرتغالی در دقیقه ۷۳ روی یک سری کارهای انفرادی خط دفاعی حریف را غافلگیر کرد و پاسی عالی به «وین رونی» داد تا او سرنوشت را آنطور که آرزو کرده بود، رقم بزند و منچستر یونایتد را فاتح جام قهرمانی باشگاههای جهان نماید.

«وین رونی» بعد از این بازی در شرایطی که از خوشحالی سر از پا نمی‌شناخت و به عنوان بهترین بازیکن حاضر در این تورنمنت معرفی شده بود گفت: حالا به آنچه آرزویش را داشتم دست یافتم و باید تمام توجه خود را معطوف به بازیهای لیگ برتر بکنم. ما امسال حریفانی بسیار سرسخت‌تر از دو سال گذشته داریم و باید به آنان نشان دهیم که منچستر یونایتد غیرقابل مهار است و آغاز بدفصل را با پیروزی در دیدارهای برگشت لیگ برتر جبران کنیم.

«رونی» در ادامه اظهاراتش می‌گوید: حالا که با منچستر یونایتد قهرمان جهان شده‌ام، دلم می‌خواهد با انگلیس نیز به قهرمانی جهان برسم، زیرا تیم



مدافع ملی‌پوش سپاهان اصفهان که چند صبا می به دلیل مصدومیت از مسابقات لیگ برتر و تیم ملی دور بود کم کم به شرایط مطلوب گذشته دست پیدا کرده و می‌رود تا بار دیگر به همان بازیکن پرتلاش و گلزن در باشگاه و تیم ملی‌اش تبدیل شود. در این شماره به سراغ او که به تازگی سرمربی تیم باشگاهی‌اش هم تغییر کرده رفتیم تا پیش از پیش با این چهره که برخی تصور می‌کنند اصفهانی است، آشنا شویم.

خودت را بیشتر معرفی کن.

سیدهادی عقیلی متولد ۲۵ دیماه سال ۱۳۵۹ در تهران هستم.

برخی فکر می‌کنند که تو اصفهانی هستی.

مشکلی نیست. هر که از ظن خود شد یار من. (خنده)

بچه کجای تهرانی؟

غرب. محله مسعودیه در حوالی اتوبان افسریه.

چند خواهر و برادر داری؟

سه خواهر و سه برادر دارم. خودم هم فرزند پنجم و پسر چهارم خانواده هستم.

چه کسی در خانواده مشوقت بود؟

برادرانم. البته آنها فوتبالیست حرفه‌ای نبودند اما بازی می‌کردند.

پست تخصصی‌ات چیست؟

مدافع وسط هستم.

فوتبالت را از کجا شروع کردی؟

باشگاه مقاومت تهران.

... و سپس به کدام تیم‌ها رفتی؟

راه آهن، مدتی هم برای پرسپولیس بازی کردم و بعد به سپاهان اصفهان پیوستم.

از شرایطت در این مجموعه راضی هستی؟

شکر خدا. این باشگاه با مدیریت خوبی که دارد تاکنون در رقابت‌های فوتبال طی سالهای اخیر موفقیت‌های زیادی کسب کرده و من نیز از اینکه در این تیم حضور دارم کاملا راضی هستم.

قصه جدانشدن از سپاهان را نداری؟

چرا وقتی همه شرایط برایم در این تیم مهیاست از آن جدا شوم؟ البته اگر کادرفنی آن یا مدیریت آن با من مشکل داشته باشد بحث جداگانه‌ای است. اما در غیر این صورت من فعلا بازیکن این باشگاه هستم و با تمام وجود برای موفقیت آن تلاش می‌کنم.

هادی عقیلی چطور به این نقطه از شهرت در فوتبال رسید؟

من هم مثل سایر فوتبالیست‌ها سرگرم بازی کردن هستم. اما فکر می‌کنم هر فوتبالیستی روزی در یک مسابقه چهره می‌شود و فکر می‌کنم من هم به همین شکل دیده شدم و اتفاق خاصی رخ نداد.

فکر می‌کنی حالا چطور باید در این سطح بهمانی؟

باید تلاشم را دو برابر کنم. البته این که یک فوتبالیست به خودی خود خوب باشد نیست. ضمن اینکه نباید از نقش مربیان در راه پیشرفت یک فوتبالیست غافل شد.

مربی‌ان تا چه حد تأثیر دارند؟

خیلی زیاد. اگر در یک کلاس درس معلم خوبی بالای سر بچه‌ها نباشد هیچ کس در پایان سال در آن کلاس موفق نیست. گاهی هم می‌شود که یک معلم خوب بالای سر یک کلاس بی‌استعداد می‌ایستد و آنجاست که هنر آن معلم مشخص می‌شود و بر فرض از میان شاگردان آن کلاس یک یا دو چهره شاخص را به پایان سال تحصیلی می‌رساند. بنابراین من فکر می‌کنم مربی خوب در فوتبال رکن اساسی را در ورزش پرتعداد فوتبال ایفا می‌کند.

تا به حال خواب فوتبال دیده‌ای؟

بارها این اتفاق برایم افتاده.

یک مثال می‌زنی؟

مثال مشخصی ندارم. اما بیشتر در شب مسابقات خواب می‌بینم و همیشه تصویر محوی از آن در ذهن دارم. اما اینطور نیست که خودم را قهرمان جام جهانی ببینم یا از آن گل‌های خیلی عجیب بزنم. خلاصه خواب‌هایم خیلی رویایی نیست.

اگر فوتبالیست نبودی حالا چکاره بودی؟

شغل معلمی را دوست داشتم.

ورزش دومت چیست؟

تنیس را دوست دارم و نتایج آن را دنبال می‌کنم.

از دواج کرده‌ای؟

بله. سه سال پیش

فرزند می‌داری؟

یک فرزند پسر به نام سینا دارم که حدود ۲ سال دارد.

کدام خصوصیات اخلاقی‌ات را دوست نداری؟

زود عصبانی می‌شوم و آن موقع تصمیمات خوبی نمی‌گیرم. کلا آدم سردی هستم که خودم هم این موضوع را احساس می‌کنم. اطرافیانم هم بارها این موضوع را به من گفته‌اند.

کدام بازی‌ات را دوست داری؟

بازی در فینال جام باشگاه‌های آسیا برابر «اوراوردز» ژاپن.

بدترین خاطره‌ات؟

باخت در همان دیدار. چون در آن شکست خوردیم و نتوانستیم جام قهرمانی باشگاه‌های آسیا را بگیریم.

چقدر درس خوانده‌ای؟

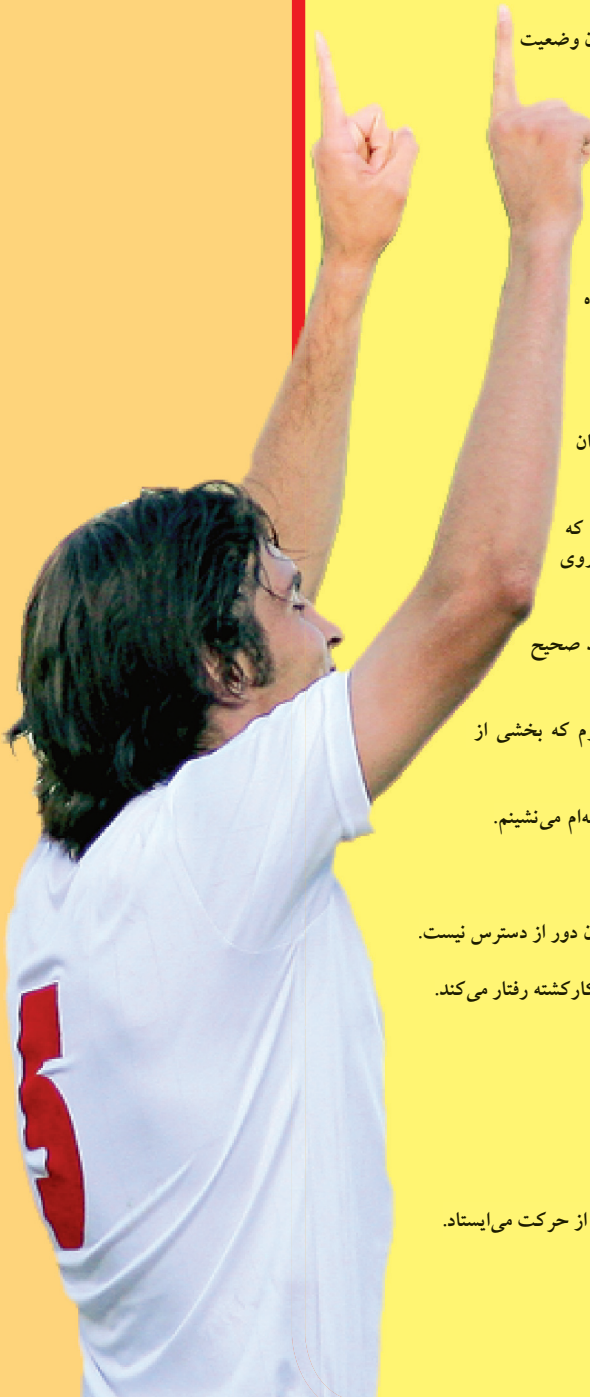
منتظر یک فرصت هستم تا تحصیلاتم را تا مقطع پیش‌دانشگاهی ادامه دهم.



استعداد زاده‌ای هم هستی

دنیا را عوض
نکنم به کنج
خانه می‌روم

رسیدن به جام جهانی دور از دسترس نیست



وزن و قدت چقدر است؟
۸۵ کیلو وزن و ۱۸۷ سانتی متر قد دارم.

شغل دیگری هم داری؟
خیر.

از چه کارهایی تنفر داری؟

بدقولی را دوست ندارم. از دروغ گفتن هم بدم می آید، البته خودم هم گاهی اوقات دروغ گفته‌ام که از این بابت متأسف هستم. از ریاکاری هم بدم می آید.

اهل تلویزیون نگاه کردن هستی؟
بله.

بیشتر چه برنامه‌ای را می‌بینی؟

برنامه‌های ورزشی و حیات وحش.

از اینکه فرهاد کاظمی بار دیگر به سپاهان برگشته چه احساسی داری؟

احساس خاصی ندارم. به هر حال من بازیکن حرفه‌ای هستم و باید در باشگاهی که هستم طبق خواست و نظر سرمربی آن بازی کنم و احساس من نسبت به آقا فرهاد هم حس شاگردی و معلمی است.

امیدوارم سپاهان با آقای کاظمی بار دیگر به روزهای اوجش بازگردد تا هواداران اصفهانی بیش از این نگران وضعیت سپاهان نباشند.

چقدر به این تیم و مردم اصفهان وابسته شده‌ای؟

به هر حال من چند سال است که در اصفهان زندگی می‌کنم و تقریباً با مردم آنجا انس گرفته‌ام، از این رو آنها را هم دوست دارم. همان طور که آنها نسبت به من و خانواده‌ام با لطف و محبت برخورد می‌کنند و مرا به عنوان یک بازیکن تیم سپاهان دوست دارند من هم متقابلاً سعی می‌کنم با توجه به شرایط شغلی‌ام در این تیم نسبت به سپاهان تمام وظایفم را به نحو احسن انجام دهم و در خدمت این تیم و مردم شهرش باشم.

دوست نداری در تیم‌های استقلال و پرسپولیس توپ بزنی؟

سپاهان هم دست کمی از این دو تیم ندارد. ضمن اینکه هرگز عادت ندارم از حالا در مورد آینده حرف بزنم.

اهل مطالعه هم هستی؟

بله. به محض به دست آوردن فرصت، کتاب می‌خوانم. بیشتر هم تاریخی و روانشناسی.

فیلمی که تماشای آن را هرگز فراموش نخواهی کرد؟

فیلم‌های زیادی دیده‌ام و دوستان دارم. مثل نیاز، میم مثل مادر، مهر مادری، روسری آبی و در میان فیلم‌های خارجی هم فیلم وکیل شیطان.

چه درسی از فوتبال گرفته‌ای؟

واقعیت این است که من روی یکسری از دوستانم خیلی حساب می‌کردم. اما فوتبال به من فهماند که برخی افراد هر چقدر هم که محبت ببینند باز هم در حق طرفشان کم لطفی می‌کنند و فهمیدم که نباید روی هر کسی حساب باز کرد.

از شرایط زندگی‌ات راضی هستی؟

بله. شکر خدا همه چیز خوب است و همین که با همسر دلخواهم ازدواج کردم و خداوند هم یک فرزند صحیح و سالم به ما داده، قدردان و شکرگزار هستم.

حضور مداومت در اردوهای باشگاهی و ملی باعث دلخوری همسرت نشده است؟

به واقع اگر او تا این حد صبر و تحمل نداشت من هرگز در این شرایط امروزی نبودم و شک ندارم که بخشی از موفقیت خودم را مدیون او هستم.

اگر پرقدرت‌ترین انسان روی کره زمین شوی چه می‌کنی؟

شروع به آباد کردن آن می‌کنم و مشکلات را مرتفع می‌سازم. اگر هم ببینم نمی‌توانم، می‌روم و در خانه‌ام می‌نشینم.

دوست داری عمر جاودان داشته باشی؟

اگر قرار باشد پیر نشوم، بله.

فکر می‌کنی ایران به مرحله پایانی جام جهانی صعود می‌کند؟

صد در صد. با وجود این تیم و این نفرات، همچنین گروه نسبتاً خوبی که در آن قرار داریم این اتفاق چندان دور از دسترس نیست.

کار کردن با دایی در تیم ملی چطور است؟

علی دایی خیلی حرفه‌ای کار می‌کند و به واسطه سالها حضور در میداين فوتبال بين المللی مانند یک مربی کارکشته رفتار می‌کند.

آرزوی فوتبالی‌ات چیست؟

بازی با پیراهن تیم ملی در جام جهانی فوتبال.

آرزوی خودت چیست؟

سلامتی و خوشبختی خودم و خانواده‌ام.

کلمه‌ای که هرگز آن را فراموش نمی‌کنی؟

خدا.

قبلاً به بازنگردن هم فکر کرده‌ای؟

بله. اما اصلاً استعدادش را ندارم. یک بار هم خواستم تناثر بازی کنم اما وقتی روی صحنه رفتم قلبم داشت از حرکت می‌ایستاد.

حرف آخر؟

از شما و همکارانتان متشکرم و به شما خسته نباشید می‌گویم.

جووانان امروز: برای سیدهای عقیلی و خانواده محترمشان آرزوی موفقیت و سربلندی داریم.

برای بردن و جنگیدن رفته بودم

تحصیل در دانشگاه سراسری است یاری کرده است. دوست دارم روزی مربی تکواندو موفق بشوم. اصلاً اهل دعوا نیستم. اما بعضی مواقع در شرایط خاصی مجبور به واکنش شده‌ام.
آیا تکواندو مردانه نیست؟ چه صدماتی ممکن است به یک تکواندوکار وارد کرد؟

اصلاً فرقی بین زن و مرد نیست. هر کسی می‌تواند براساس علاقه و توانش در مسیر ورزش مورد علاقه‌اش گام بردارد. من چند بار انگشتان دستم شکسته یا دچار کشیدگی عضلات شده‌ام، اما تکواندو ورزش خشنی نیست. امکانات ایمنی خوبی دارد و توانسته جزو رشته‌های المپیک قرار گیرد.
خاطرات آیتک دختر آذربایجانی از مسابقات جهانی؟

البته همه اذعان دارند در جام جهانی تبریزی یا تهرانی فرقی ندارند و ما برای وطنمان تلاش می‌کنیم اما در مسابقات کره به خاطر اینکه غذایمان اصلاً با غذاهای آنان تطبیقی نداشت تهیه غذا برعهده خودمان بود. در این مدت این مسئولیت به من واگذار شد و این اثبات کدبانو بودن دختر آذربایجانی است.
خیلی‌ها می‌گویند با حجاب نمی‌شود به مسابقات بین‌المللی و جهانی رفت.

نه صحت ندارد. من اصلاً مشکلی نداشتم و اگر قرعه‌ام به اسرائیل نمی‌خورد طلا می‌گرفتم.

برنامه یک تکواندوکار مثل آیتک چیه؟

یک ورزشکار حرفه‌ای ۲ ساعت تمرین می‌کند، چند ساعت بدنسازی می‌رود، ناهار مختصر می‌خورد و باز تمرین می‌کند. برای نرمال نگه داشتن وزن، دور خوردن چیپس، پفک و شکلات را خط می‌کشد.

از خصوصیات اخلاقی‌ات بگو

رک هستم. اهل من کردن نیستم. هر چیزی را اراده کنم با تلاش به دست می‌آورم. صبورم با اعتماد به نفس بالا. البته کسی بدون عیب نیست و امیدوارم اگر من هم دارم بطرف کنم.

تا کی تکواندو را ادامه می‌دهی؟

دوست دارم به المپیک برسم و تا آنجایی که توان دارم ادامه خواهم داد. تا روزی که تکواندو ازم نبریده عاشقش خواهم بود و در این رشته هم ادامه تحصیل خواهم داد.

سوالی هست من نرسیده باشم؟

بله، من در هر مصاحبه‌ای به سؤالات زیادی جواب داده‌ام اما کسی تا حالا از من نرسیده: چطور با این سن کم به این موفقیت رسیدی؟ چون بسیار تلاش می‌کنم و از جانم مایه می‌گذارم. چون تکواندو خونی است که در رگ‌هایم جریان دارد و قلب تند من است.

کلام آخر؟

به همه دختران خوب کشورم توصیه می‌کنم حتماً ورزش کنید. حرفه‌ای یا معمولی مهم نیست. مهم تحرک شماست که در ورزش وجود دارد. حتی چند دقیقه ورزش صبحگاهی موجب می‌شود تا آخر روز شاداب بمانید.

اشاره: در تیرماه ۸۷ در مراسم تملیل از افتخارآفرینان ورزشی تبریز دو نفر حضور داشتند که یکنفرشان فانم «آیتک معمارزاده» قهرمان کوچک اما مدال‌آور کشوری - بین‌المللی بود. آیتک مدتی پزانژی باشهوش، مهربان، مصمم و شاداب که دوران کودکی را با شهامت و مسارت فوق‌العاده در عرصه تکواندو پشت سر گذارده است. او عاشق سفت و سفت تکواندو است زیرا واژه تکواندو را آنچنان باشوق بر زبان می‌آورد که معلوم است با عشق به قلعه‌های رفیع سرافرازی رسیده و به اشتها و افتخار می‌اندیشد. مصماهی ما را با این ورزشکار نمونه بفهاندید.

برای آنان که تو را نمی‌شناسند؟

آیتک معمارزاده هشتم متولد سال ۱۳۶۸. ۱۱ سال سابقه ورزشی دارم، مادرم مربی والیبال بودند و من همیشه با ایشان به تمرین می‌رفتم. سالن کناری، محل تمرین تکواندو بود و من برای تماشای این ورزش آنجا می‌رفتم. خوب با تشویق مادرم جذب تکواندو شدم.

اگر سالن تکواندو نبود حالا آیتک چکاره می‌شد؟

بازیکن والیبال، چون مادرم مربی بودند و ورزش تفریحی من هم والیبال. **تکواندو چه جذابیته داشت رفتی دنبالش، اصلاً والیبال دشواره یا تکواندو؟** راستش قدرت و انرژی تکواندو برایم جذاب است. تکواندو نبرد یکنفره است. اگر بازی خودت مقصری، ولی والیبال ۶ نفر توی زمین مقصرند. هیجان تو تکواندو بیشتر است هر چه یاد می‌گیری بیشتر علاقه‌مند می‌شوی.

تو این ۱۱ سال از مریانیت، مشوقانت و عنوانی که به دست آورده‌ای برایمان بگو.

۷ سال با خانم موسویان و ۴ سال اخیر با آقای عابدی مشغول تمرینم، پدر و مادرم بسیار کمک کردند و عنوانیم علاوه بر استانی، هفت مقام کشوری، دو طلا، دو نقره و سه برنز دارم. در مسابقات بین‌المللی کره مدال طلا گرفتم و ستاره مسابقات معرفی شدم. دو مدال نقره از مسابقات آسیایی اردن و جهانی هلند دارم. در مسابقه آخر به خاطر بازی در فینال با اسرائیل غاصب به میدان نرفتم و نقره گرفتم.

فوق زندگی یک قهرمان با یک آدم عادی چیست؟

برای یک قهرمان زندگی عادی وجود ندارد. دایم در سر تمرین هستی. گردش و تفریح معنایی ندارد. همه فکر و ذکر باید تمرین، مسابقه و رسیدن به هدف است. قهرمانی است باشد.

در اولین تجربه حضور در مسابقه رسمی چه احساسی داشتی؟

احساس خاصی نداشتم. استادم یادم داده بود جنگنده باشم، من هم برای بردن و جنگیدن رفته بودم. با راحتی و اعتماد به نفس رفتم و مسابقه را بدون استرس و دلهره بردم بعد با درک تکواندو مسابقات برایم شیرین تر و جذاب تر شدند.

اگر اوقات فراغت پیدا کنی چه کار می‌کنی؟

بیشتر موسیقی یا می‌نوازم یا گوش می‌دهم.

پس اهل موسیقی هم هستی؟

بله تا حدودی. گیتار و ارگ می‌زنم به صدای خواننده‌های اصیل مثل افتخاری، شجریان و اصفهانی گوش می‌دهم.

اگر باز هم دنیا بیایی چیکاره می‌سوی، بزرگترین هدف چیست؟

از اول تکواندوکار... حضور موفق در المپیک ۲۰۱۲.

وضعیت تکواندو در استان آذربایجان شرقی چطور است؟

تا چند سال قبل تبریز تیمی قوی داشت که اغلب حریفان از رویارویی با آن وحشت داشتند و بیشتر مدال‌ها به شهر ما تعلق می‌گرفت اما حالا افت شدیدی پیدا کرده و پس می‌رویم. سالن ورزشی مشخصی برای تکواندو در اختیارمان نیست و برنامه‌ریزی دقیق و مدونی نداریم. چند سال قبل بهتر بود. شاید من بتوانم از سالن اختصاصی استفاده کنم اما این امکان در توان بسیاری از خانواده‌ها نیست. فعلاً که تهران و کرج قوی هستند و استان ما ضعیف شده است. امیدوارم شرایط عوض شود و باز ما حرفی برای گفتن در استان داشته باشیم.

اثر ورزش تکواندو در زندگی‌ت چه بود. تا حالا بخاطر نوع ورزشات دعوا کرده‌ای؟

تکواندو روی زندگیم اثر گذارده و خدا را شکر مرا برای رسیدن به هدفم که

*برای یک
قهرمان
زندگی
عادی
وجود
ندارد



*هدفم
حضور
موفق در
المپیک
۲۰۱۲ است



گوشه‌ای از قابلیت‌هایش را به نمایش بگذارد. اگر مسعود از فرصت‌های خوب و به موقع بهره نگیرد، در موردش خیلی زود تغییر عقیده می‌دهند.

وحید؛ شمشیرش را برداشته

وحید هاشمیان را همه ما می‌شناسیم. پسر بسیار دوست داشتنی، مؤدب، با اخلاق و صدالبته منضبط او پس از درخشش در بوخوم تازه صعود کرده به بوندسلیگای یک آلمان به تیم بایرن مونیخ پیوست ولی فلیکس ماگات، سرمربی وقت این تیم از او زیاد استفاده نکرد تا در نهایت وحید به هانوفر رفت. اما هانوفر هم نجات‌بخش او نشد و سال چندان خوبی را در این تیم سپری نکرد. این بود که وحید تصمیم گرفت امسال به بوخوم برگردد تا شاید دوباره در این تیم خود را احیا کند ولی باز هم نتوانست و یا نشد. مارسل کولر اعتقادی به وحید هاشمیان نداشت و بازیکنی که سعی می‌کند همیشه مؤدب باشد، زبان به انتقاد گشود و مربی خود را بابت بازی نکردنش زیر سؤال برد. به همین دلیل وحید هاشمیان از سوی باشگاه بوخوم، جریمه شد و حتی گفتند در لیست فروش قرار گرفته است. چیزی که مسلم بود اینکه شمشیر برداشتن هاشمیان به کمکش نیامد.

به نظر می‌رسد وحید هاشمیان آرام آرام به پایان دوران بازی کردن خود نزدیک می‌شود و همین او را عصبی می‌کند. شاید بهتر باشد که وحید تیمش را عوض کند و در یک تیم با سطح پایین‌تر به میدان برود و یا...

مهدی؛ همچنان اهل مبارزه

از این مهدی مهدوی کیا، خوشم می‌آید. اهل مبارزه است و هرگز دست از آن نمی‌کشد. حتی در روزهایی که دیگران نسبت به او ناامیدند، خود او امیدش را از دست نمی‌دهد و همچنان مقاومت می‌کند. در ابتدای این فصل، پس از هفت سال بازی در تیم اول بندر هامبورگ به اینترناشونال فرانکفورت آمد ولی اینجا به یک نیمکت‌نشین صرف بدل شد. بازیکنی که آمار بیشتری پاس گل را داشت، حالا باید بر روی نیمکت می‌نشست و تلاش همبازیانش را نظاره می‌کرد. اگرچه در ابتدا با مصدومیت از ناحیه کمر (درد همیشگی‌اش) نیز روبرو بود ولی سرانجام در اواخر نیم فصل نخست خودش را به ترکیب تیم تحمیل کرد. پس از یکی، دو بازی که حضور یک نیمه‌ای داشت و همواره در ترکیب ۱۸ نفره تیم فرانکفورت قرار می‌گرفت، بالاخره در آخر نیم فصل و در بازی مقابل هامبورگ ۸۰ دقیقه در میدان حضور پیدا کرد و یک روز به یاد ماندنی را در ورزشگاه خانگی هامبورگ برای خودش و هواداران تیم سابقش رقم زد. اگرچه تعداد دقیق بازی او در نیم فصل نخست نا امیدکننده بود ولی او، خودش و ما را به نیم فصل دوم امیدوار کرد.

فریدون و آندو؛ دچار مصدومیت

فریدون زندی که خودش در اروپا بود و بعد ملی‌پوش ایرانی شد، پس از طرد شدنش از فوتبال آلمان به فوتبال قبرس رفت. فصل پیش در این کشور، روزگار بدی نداشت ولی این فصل اسیر مصدومیت شده و از او خبری نیست. آندرانیک تیموریان هم که پس از شرایط نه چندان مطلوب در بولتون راهی فولام شده بود. آن اول فصل که بازی نمی‌کرد، در اواسط نیم فصل اول هم دچار مصدومیت شد و کلا از یادها رفت.

همه شاعلان در امارات

به جز یکی، دو بازیکن مابقی ایرانی‌ها در شرف اخراج شدن هستند و یا حداقل شایعه اخراجشان به گوش می‌رسد. حال و روز ناخوش بازیکنان ایرانی در امارات، نگران‌کننده است چون آنها که به خاطر پول به امارات رفته بودند، حالا با اخراجشان حتی آن راه هم از دست خواهند داد.

همانطور که دیدید فقط جواد نکونام از حال و روز خوبی در بین لژیونرها برخوردار است و مابقی یا نیمکت‌نشین هستند و تعویضی و یا به مشکل برخوردند. حضور جواد نکونام و موفقیت او یعنی اینکه استعداد ایرانی در حد بالاترین سطح فوتبال هست ولی باید چرایی این عدم موفقیت در فصل جاری را یافت و برای آن چاره‌ای اندیشید.

حال لژیونرها خوش نیست نکونام؛ تنها ستاره آسمان بی ستاره

تقریباً نیم فصل همه رقابت‌های فوتبال باشگاهی در اروپا طی شده و لژیونرهای ایرانی در قاره سبز از شرایط متفاوتی برخوردارند. مدت‌هاست که ما به بررسی وضعیت لژیونرها در اروپا پرداخته‌ایم و در این هفته بد نیست که سری به روزهای تابستانی، پاییزی و حالا زمستانی آنها بزنیم و ببینیم که در چه شرایطی به سر می‌برند. جالب است که حتی بازیکنان شاغل در امارات هم از وضعیت مناسبی برخوردار نیستند و شرایط آنها نیز به هم ریخته است. به هرحال بد نیست، شرایط تک تک بازیکنانمان را در خارج از کشور بررسی کنیم.

جواد؛ گل سر سبد

بی شک جواد نکونام، گل سرسبد لژیونرهای حال حاضر فوتبال ایران است. حتماً می‌دانید که در فوتبال اروپا، انتقال یک هافبک از قاره‌ای مثل آسیا و یا آفریقا، بسیار سخت انجام می‌گیرد و واقعاً باید این هافبک در سطح بالایی باشد تا او را به خدمت بگیرند. اگرچه این سخت‌گیری در بقیه پست‌ها هم صدق می‌کند ولی به نظر می‌رسد که اینجا بیشتر است چون این هافبکها، مغز متفکر تیم هستند و بسیار اهمیت دارند. جواد نکونام پس از درخشش فوق‌العاده در تیم ملی ایران و بازیهای خوبی که او آنها را تا جام جهانی ۲۰۰۶ هم ادامه داد باعث شد تا به اسپانیا و یکی از بهترین لیگهای اروپایی برود. در همان ابتدا یادم هست که می‌گفتند، نکونام در اسپانیا موفق نخواهد شد ولی یکی از گلزن‌ترین هافبک‌های تاریخ فوتبال ایران در همان فصل اول محبوب مردم شهر پامپلونا شد. فصل بعد مصدومیتی گریبانش را گرفت که شاید او را به اندازه ۲ فصل عقب انداخت تا نوبت به فصل جاری برسد.

جواد نکونام در فصل جاری و در حالیکه ۲ هفته تا پایان نیم فصل نخست رقابت‌های لیگای اسپانیا باقی مانده، ۴ گل به ثمر رسانده است. ۴ گل در شانزده مسابقه یعنی میانگین یک گل در ۴ بازی که برای یک هافبک دفاعی یک آمار فوق‌العاده محسوب می‌شود. این آمار خوب وقتی بیشتر جلوه پیدا می‌کند که متوجه می‌شویم از بین این ۴ گل فقط یکی از آنها از روی نقطه پنالتی بوده و تازه یک پنالتی را همبازی او، اجازه نداده تا بزند و گرنه شاید اکنون ۵ گله می‌شد. به نظر می‌رسد، حالا آنهایی که موافق حضور جواد نکونام در اسپانیا نبودند و فکر می‌کردند او از دست برود، خیلی خوب جواب خود را گرفته‌اند که با قدرت اراده و تلاش می‌توان به آنچه که دوست دارید، برسید. و احتمالاً امروز علی دایی به شدت خوشحال خواهد بود. در این شرایط دایی سوازی اینک بازیکنی قیام و حالا با تجربه را در تیم ملی خواهد داشت، بابت اینکه به نکونام گفته بود به اسپانیا برود، بسیار مسرور خواهد بود. فقط امیدواریم که جواد نکونام همچنان به این موفقیت قناعت نکند و همچنان به اوج‌گیری‌اش ادامه بدهد که البته توانایی این کار را دارد. اکنون جواد نکونام، یگانه بازیکن آماده ایرانی است که در یکی از ۳ لیگ برتر دنیا، می‌درخشد و ما را خوشحال می‌کند.

مسعود؛ منتظرش بمانیم

مسعود شجاعی، دومین ایرانی لیگای اسپانیاست و البته تیم اوساسونا. او هم به واسطه درخشش در تیم ملی بود که به اروپا رفت. شاید اگر تیم ملی نبود اکنون مسعود همچنان در فوتبال امارات می‌سوخ. در واقع حضور مسعود شجاعی در فوتبال اسپانیا، آندر سریع اتفاق افتاد که همه را غافلگیر کرد. مسعود در ابتدای فصل جاری از سوی سیگاندا، سرمربی سابق اوساسونا، در ترکیب قرار می‌گرفت ولی با آمدن حوزه آنتونیو کاماچو، از تعداد دقیق بازی شجاعی، کاسته شد. این نخستین فصل حضور مسعود شجاعی در فوتبال سخت‌گیر و تمام حرفه‌ای اروپا و اسپانیاست و طبیعی خواهد بود که او برای جا افتادن در این فوتبال محتاج زمان باشد.

البته این زمان در صورتی در اختیارش قرار خواهد گرفت که بتواند حداقل

افشین پیروانی:

کاش در پرسپولیس

با فوتبال خدا حافظی می‌کردم

که این فرصت به من هم رسید که بازی در جام جهانی را تجربه کنم. البته شما در مسابقات مقدماتی بازیکن تیم ملی بودید.

غیر از بازی تشریفاتی برابر سوریه در تمام مسابقات فیکس بودم اما با حضور ایویچ در رأس کادر فنی تیم ملی، نادر محمدخانی که دوست خوب من است به اردوی تیم ملی دعوت شد و در رقابت‌های جام جهانی به عنوان دفاع آخر تیم ملی بازی کرد.

بهترین خاطره‌تان از فوتبال؟

حضور در جام جهانی و پیروزی برابر تیم ملی آمریکا را هرگز فراموش نمی‌کنم.

بدترین خاطره‌تان؟

جدایی از پرسپولیس و خدا حافظی از فوتبال در تیم پیکان. همیشه دوست داشتم در پرسپولیس با دنیای توپ گرد خدا حافظی می‌کردم.

چند فرزند دارید؟

۲ دختر دارم.

چقدر درس خوانده‌اید؟

لیسانس تربیت بدنی دارم.

تفاوت فوتبال امروز با زمان شما؟

خب من تقریباً در دو سبک مختلف فوتبال ایران بازی کردم و چندان با فوتبال امروز ناآشنا نیستم. سال ۸۳ که از فوتبال خدا حافظی کردم با سبک فوتبال امروزی که بیشتر تاکتیک محور است کار می‌کردیم. اما در سالهای اول حضورم در فوتبال این ورزش بیشتر بازیکن محور بود و همواره تیم‌ها با تکیه بر نوع بازی دو یا سه بازیکن خود در زمین کار می‌کردند. به لحاظ مالی هم که فوتبال طی ۱۰ سال اخیر با پیش از آن تفاوت فاحشی داشته است.

شغل دیگری هم غیر از فوتبال دارید؟

بله. در کارهای تجاری با تعدادی از دوستانم همکاری می‌کنم. اما بیشتر وقت را صرف فوتبال و به‌ویژه پرسپولیس کرده‌ام.

از زندگی‌تان راضی هستید؟

شکر خدا. همسر و فرزندان خیلی خوبی دارم و امیدوارم بتوانم خواسته‌های آنها را برآورده کنم.

حرف آخر؟

از شما و همکارانتان متشکرم و برایتان آرزوی موفقیت می‌کنم. جوانان امروز: برای افشین پیروانی و خانواده محترمشان آرزوی سربلندی و تندرستی داریم.

۴ سال پیش کفش‌هایش را آویخت و به برگه مربیان پیوست. او که در میان طرفداران پرسپولیس به عنوان اسطوره تعصب و غیرت شهره است، این روزها در کسوت مربیگری در (رأس کادر فنی سرشپه‌شان مضوری پر رنگ دارد و توانسته تیم بمران‌زده و پرهانشیه پرسپولیس را تا پایان هفته دوم نیم فصل دوم در مکان سوم جدول رده‌بندی مفا کند. در این شماره به سراغ این قدیمی سرخ‌ها رفتیم تا بیش از پیش با او و افتخاراتش آشنا شویم. خودتان را بیشتر معرفی کنید.

افشین پیروانی هستم. متولد ۱۷ بهمن ماه سال ۱۳۴۸ در شهر شیراز شما در یک خانواده فوتبالی متولد شدید؟

بله! از همان دوران کودکی در یک جو فوتبالی بزرگ شدم و در فضای ورزش زندگی کردم.

فوتبال‌تان را از کجا آغاز کردید؟

برق شیراز. از مدرسه فوتبال برق شروع کردم و در رده‌های پایه این باشگاه فوتبال بازی کردم به راستی این باشگاه یک مجموعه فوتبالیست‌ساز است و بازیکنان زیادی را به ورزش پرطرفدار فوتبال معرفی کرده و شناسانده است.

پس از آن به کدام تیم‌ها پیوستید؟

ژاندارمری تهران، برق شیراز. پرسپولیس، السد قطر، پرسپولیس و پیکان به ترتیب باشگاه‌هایی بودند که در آنها بازی کردم و فوتبالم را به پایان رساندم و از آن خدا حافظی کردم.

چه زمانی به تیم ملی دعوت شدید؟

اولین بار توسط علی‌پروین به تیم ملی فوتبال دعوت شدم. اما پیش از آن در رده‌های نوجوانان، جوانان و امید هم بازی کرده بودم.

چند بازی ملی در پرونده دارید؟

۷۶ بازی ملی دارم.

در جام جهانی هم بازی کردید؟

بله. در مصاف با آمریکا ۱۰ دقیقه به میدان رفتم.

اینکه گفته می‌شود بر اثر یک سوءتفاهم شما به زمین وارد شدید صحت دارد؟

نادر محمدخانی در جهت مخالف زمین مصدوم شد و وقتی روی زمین افتاد پزشک تیم ملی بالای سر او حاضر شد و پس از بررسی وضعیت وی با علامت دست به جلال طالبی (سرمربی تیم ملی) اشاره کرد که نادر مشکلی برای ادامه بازی ندارد. سرمربی تیم ملی به این تصور که علامت دست دکتر تیم ملی به مفهوم این است که نادر قادر به ادامه بازی نیست مرا به زمین فرستاد. به هر حال از این بابت خوشحالم

چه خبر؟

نامه های رسیده

آبدان - رضا محمدی بازدید مشاور وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی از مرکز قرآنی معراج

دکتر خواجه پیری - مشاور قرآنی وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی از مرکز قرآنی معراج شهر آبدان بازدید کرد. رئیس شورای اسلامی شهر ضمن خیرمقدم در سخنانی گفت: شهر آبدان یکی از شهرهای مذهبی استان می باشد و جوانان علاقه مند به مسائل قرآنی در این شهر فراوان هستند اما نیازمند عنایت و همکاری مسئولین می باشد. در ادامه مسئول کانون قرآن معراج اظهار داشت: در شهر آبدان همه ساله کلاس های قرآن با استقبال بسیار خوبی روبه رو می گردد و مرکز قرآنی معراج تنها مرکز قرآنی شهر آبدان می باشد که جزء ۲۰ مرکز برتر کشور است. ابراهیم مرادی افزود: در این مرکز مسابقات حفظ، قرائت قرآن و همایش های در ماه مبارک رمضان با حضور قاریان و حافظان قرآن برگزار می گردد.

افتتاح اولین دفتر ثبت اسناد و املاک در آبدان

اولین دفتر ثبت اسناد رسمی و املاک شهر آبدان با حضور مسئولین افتتاح گردید. بحرینی - سرافراز گفت: هدف از افتتاح این دفتر، خدمت رسانی و رفع مشکلات شهروندان می باشد.

بروجرد - مهدی حسونند - خبرنگار مجله جوانان امروز کارگاه آموزش کتابداری در بروجرد

کارگاه آموزش کتابداری لرستان در مجتمع فرهنگی عبدالحسین زرین کوب بروجرد آغاز شد. سرپرست اداره کتابخانه های عمومی با اعلام این خبر گفت: در این کارگاه ۱۱ نفر از کتابداران بروجرد، دورود، ازنا، کوهدشت و خرم آباد شرکت دارند. در این دوره کتابداران با دروس کاربردی در بخش های مختلف از جمله اصول کار مرجع، خدمات عمومی، مجموعه سازی، فهرست نویسی و رده بندی آشنا می شوند. در پایان این دوره آموزشی گواهینامه معتبر کاردانی از دانشگاه علمی کاربردی به شرکت کنندگان اعطا می شود.

آثار شما هم به دست ما رسید با پوشش از این که نتوانستیم چاپشان کنیم.

علی اصغر نامجو کوهبنانی، کوهبنان
(روز وحدت، جشن غدیر، روز خانواده)

توجه: تمام عزیزانی که برای صفحات مختلف نامه می فرستند، لطف کرده نام و نام خانوادگی و عنوان صفحه مربوطه را متمماً بنویسند. یادآوری، دوستان عزیز، لطفاً از نوشتن نامه های مستعار، بدون مفهوم و عجیب و غریب خودداری کنید تا از ثبت نامه شما معذور نباشیم.

سردبیری:

سماه - قزوین، علی پورمجبی - تهران (۳ نامه)، راضیه مرادی - پارسیان، مجید جوکار - شاهرود، زهرا مسیبی - آمل.

معلوم:

تنهای تنها (لیلی) گلستان، شب نقره ای - زمین، فاطمه شیخ زاده - آمل، شهابی - کاشمر، قلب طلایی - گلستان، بهنام کاوند - بروجرد، محبوبه بخشی زاده - رشت، تقویم بی بهار - اردبیل.

گزارش:

ریحانه غلام شاهای - رضوانشهر

مجهول:

معصومه ایزدی - زرین شهر، م. ساده دل - لاهیجان، طوطی خوش آواز - گرگان، شب نقره ای از زمین - شبنم کاظمی - آمل، بدون نام - تهران

چهارسئون:

جعفری - کوهبنان، شهلا کلانتری - رامهرمز

خلوت انس:

محمد رحیمی - رامهرمز، آرزو جهان پیمان - لارستان، شیوا فراز مند - آستارا، شهاب آتشی اناارکی - اصفهان، ریحانه غلامشاهی - رضوانشهر

در وادی داستان:

ایوب رضایی - اهواز، ایمان مسگرزاده - اهواز، م. کاظمی - لاهیجان، مریم هلیسی - ایلام، سمانه - قزوین، ساسان شعبانی - اسلام شهر (۲ نامه)

با ترانه:

م. کاظمی، شهاب آتشی اناارکی - اصفهان

روزنه:

مجید کاظمی - گناباد، رضا جعفرزاده - مازندران، شهرام شفیعی - بهبهان، خراسان شمالی - شیروان، یاسین رحمانیان - جهرم

همکام با خبرنگاران:

مینو ابراهیموند - تبریز، اسماء منصورزاده - خواف، سلمان کامیاب - سراوان، عبدالرب دلدارزهی - سراوان، خانم کندی - تهرانسر، سمیه رضایی - رشت، جواد مزنگ زاده - پردیس

جدول:

مهدی امیدواری - ابرکوه، سیدتیقی هاشمی - تهران، بهنام بلوچزی - نیک شهر، عظیم عبداللهی - تهران، بهاره سبزواری - آبدان، سمانه - قزوین، بهمن ترابی - رامسر، بهاره سبزواری - آبدان، غلامرضا نیرودل - تهران (۲ نامه)، مجید افشار - اردکان یزد

دلشوخ:

شب نقره ای از زمین، مریم السادات سجادی - قم، بهمن ترابی - رامسر

خنده جام:

بهمن ترابی - رامسر، نجف امیرعزیدی - کازرون

سنگ صبور:

شب نقره ای از زمین، سمیه رضایی - رشت

یادداشت های استاد دوشنبه

شب نقره ای از زمین

نقد هنری

شب نقره ای از زمین، لیلا تیموری - سلما، غلامرضا عبدیان - حسن آباد

کاریکاتور

خراسان شمالی - شیروان

آزمون خودشناسی:

افتخاری - تهران، زهرای دل شکسته - فراشبند فارس

مشاور پزشکی

نوشین - قزوین، زهرا - ماسال.

همراز

اسدالله دسترس - رشت

بدون عنوان

مریم عابدی - استان فارس، وحید پورسعادت - سبزواری، رعنا تبریز، کسری مطلق رشت، سامره ستوده - تهران، محمدنعیمی - فراشبند.

نشریه های رسیده:

هفته نامه حرم شماره (۱۹۵) - نگاه شماره (۳۶۹).

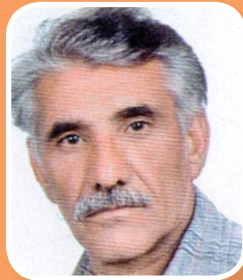
طراوت (۶۷) نوید تربت (۹۳) مهتدین (۱۱)

خانه موی ایران

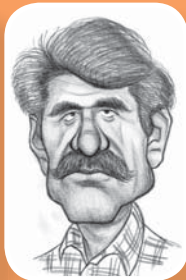
اولین موسسه ترمیم مو در ایران
زیر نظر متخصص ترمیم مو از کانادا

تهران - خیابان ولی عصر - جنب سینما آفریقا - طبقه سوم
تلفن: ۸۸۸۹۳۱۲۳ - ۸۸۸۹۹۸۲۸ - ۸۸۹۰۸۴۲۳ - ۸۸۸۰۰۲۸۰

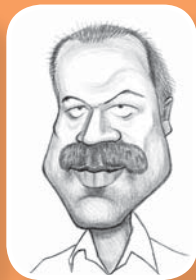
دوشنبه ۹ دی ۱۳۸۷ شماره ۲۰۵۸



حسین عطایی



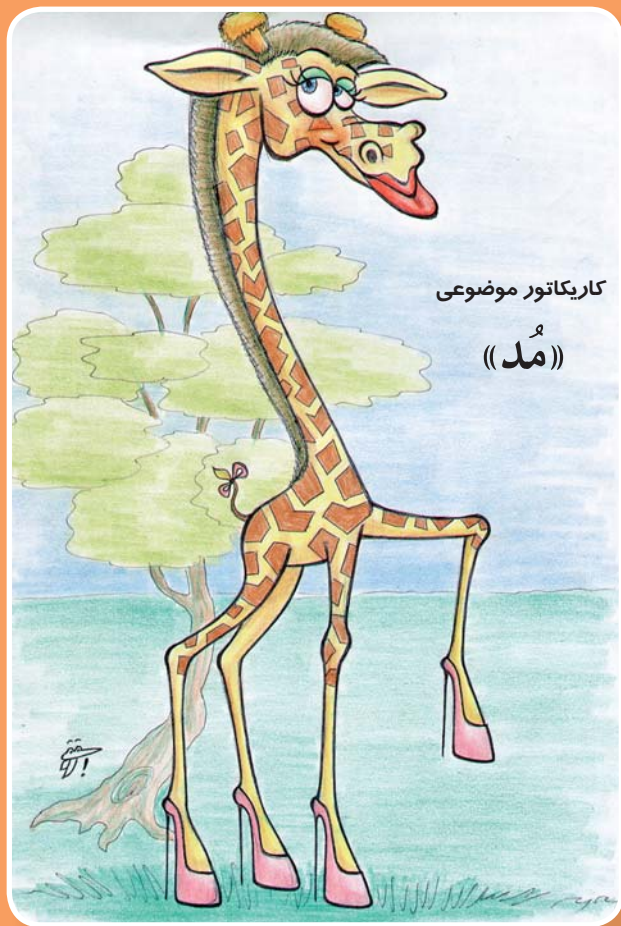
محمود رجبی



غلام علی میرزایی



محمد محمدی



کاریکاتور موضوعی

((مد))

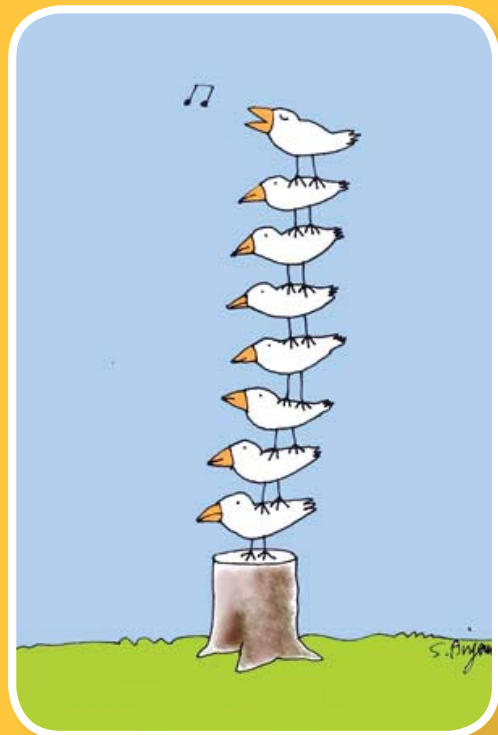
«اهالی کاریکاتور»

«سپیده انبم روز»

متولد تهران، فارغ‌التحصیل رشته موزه‌داری از مرکز عالی میراث فرهنگی ایران ۱۳۷۰ - عضو انجمن روزنامه‌نگاران ایران - عضو هیئت انتخاب آثار پنجمین بینال کارتون تهران ۲۰۰۱ - همکاری با صدا و سیما به عنوان کارتونیست - همکاری با مجلات کیهان کاریکاتور، طنز و کاریکاتور و هنر هشتم - برگزیده نمایشگاه بین‌المللی کاریکاتور استودیو هنری آندروما، ایتالیا ۱۹۹۷ - برگزیده مسابقه نشریه کیهان کاریکاتور با موضوع معلم - دارای دیپلم افتخار نمایشگاه‌های ترکیه و برزیل - سه نمایشگاه انفرادی در تهران.



دوشنبه ۹ دی ۱۳۸۷ شماره ۲۰۵۸



از یادداشتهای یک دبیر

نگاه به تحصیل

نگاه به تحصیل دوگونه است، نگاهی که حاکی از رنج است و نگاهی که حاکی از لذت است.

ترس از امتحانات

دانش آموزی به معلم خود مراجعه کرد و گفت: من از امتحانات می ترسم. معلم برگشت و گفت: بسیار ساده است. از آن بترس ولی خودت را برای آن آماده کن! مطمئن باش کسی که آماده سر جلسه می رود ترس را بیرون جلسه می گذارد.

آمادگی

روی در ورودی یک مجتمع آموزشی نوشته شده است: قبل از ورود بدانید چقدر آمادگی دارید چیزی را یاد بگیرید.

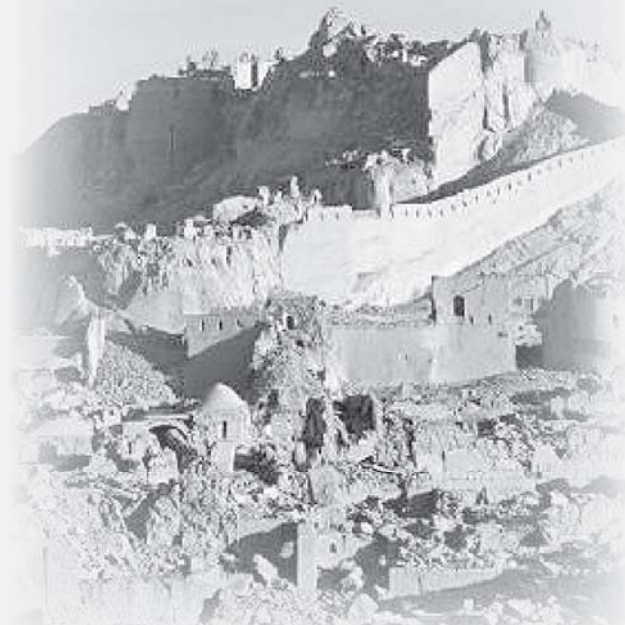
و در خروجی در آن نوشته شده است: امروز افزوده شدید یا کاسته؟

اطمینان

بر سر در کلاسی نوشته شده است: به خدا اطمینان کن و مطمئن باش او به نفع تو کار می کند.

فاطمه صبوری زاده - خرمشهر

حرمت نان و نمک



- به مناسبت سالروز فاجعه دلخراش زلزله بم

یک شهر تاریخی در حاشیه کویر... و خداوند خواست که زمین بلرزد و «بم» به تاریخ ببیند و در یک لحظه دریای محبت زیر خروارها خاک مدفون شود. باور کنیم که خیلی سخت است چشمهای را باز کنی و ببینی که خیلی از داشته‌هایت را نداری. تو که تعلق خاطری به کسی و کسانی داری و از محبت آنان سیراب می شدی، اکنون باید تشنه بمانی.

از زمان کودکی که مادرم برای پذیرایی از میهمانان، ظرفهای میوه را با پرتقال خوشرنگ بم آرایش می داد، چشمهایم به رنگ زیبای آن آشناست و رایحه دل‌انگیزش بر مشام ماندگار. همه آشنایی من - و شاید شما - در کودکی و حتی نوجوانی و جوانی از بم این چند کلمه است: پرتقال بم، خرمای بم، ارگ بم و اکنون، زلزله بم... و بازماندگانی که چشمهایشان گریان، نگاهشان مشوش، دلهایشان اندوهگین و صبرشان لبریز... و ما که فرسنگ‌ها دورتریم برای این چشمها و نگاهش، و دلها و صبرش چه کردیم؟ بیایید به حرمت انسان بودن، هموطن بودن، هم خون بودن، هم کیش و آیین بودن و حداقل به حرمت نان و نمک، دست‌های یادگارهایشان را بگیریم و برایشان دعا کنیم، بارالها به آنچه که تو مقدر نمودی احترام می گذاریم و از تو عاجزانه می‌خواهیم که پرواز هزاران کیبوتر بم را هدایت فرمایی، باشد که بر شاخه‌های طوبایت به آرامش برسند. آمین یا رب العالمین.

عباس گلستانی (پیمان) - قم

ساندویچ مغز

* یک دروغ تبدیل به راست می‌شود، وقتی انسان باورش کند.

* ضربات کوچک، درختان عظیم را از پا درمی‌آورد.

عباس خانمحمدی - چوارایلام

* عشق، پایه و اساس ازدواج به شمار نمی‌آید بلکه عشق و علاقه، نتیجه و پیامد ازدواجی خوب و موفق است.

آنتونی رایینز

فرستنده: ر. رخشان - قم

بازمی‌آمد و می‌رفت

سالهای سال در راه بود، می‌آمد و می‌رفت، فارغ از همه چیز. زمزمه‌ی آرام گنجشک‌های کوچک مهر را می‌شنید ولی... باز می‌آمد و می‌رفت. صبح بود؟! نزدیک ظهر؟! نه! انگار دم دمای غروب بود، دوباره آمده بود که نجوای دلنشینی به دلنوازی‌اش آمد.

گذشت از این بی‌قراری... نشد! باز می‌آمد و می‌رفت.

تازه از راه رسیده بود، گرم از نوازش آن روز، همان غروب به یادماندنی! (راستی! مگر غروب‌های پاییز گرم است؟)

سرشار از احساسات آبی، آرام، دست نخورده.

هنوز صفحه‌های بیشتر از دفتر دلش را ورق نزنده بود، می‌خواست... که شنید:

«از راه آمده برگرد!» باورش نمی‌شد، زیر لب گفت: «چه می‌کنی ای مرد!» باز می‌آمد و می‌رفت.

زمزمه‌ی آرام همان گنجشک‌های کوچک را مرور می‌کرد، همیشه، همیشه نجوای دلشین آن روز را و... باورش نمی‌شد، باز می‌آمد و می‌رفت.

و سالهاست که تکرار می‌شود

«با خودش می‌گوید کاش کمی صبر می‌کرد

انگار همه چیز یک سوءتفاهم بود.»

«انگار مرد آذر دم دمای غروب آن روز شاعری می‌کرد!»

مریم‌السادات سجادی - قم

شانزده سالگی

من شانزده ساله‌ام، شانزده سال است که تنهایم و در این شانزده سال تنهایی را مزه کردم مزه اشک‌هایی را می‌داد که از سر تنهایی فرو ریخت. من شانزده ساله‌ام، در این شانزده سال دلم از تنهایی‌اش گفت و من نوشتم و چقدر دلنوشته از تنهایی نصیبم شد. چاره چیست؟ هرکس هم می‌آید و می‌گوید من تنهایم نمی‌داند که من تنهاتر از واژه تنهایی‌ام. نمی‌دانی چه دردی دارد تنهایی. آن همه آدم دورو پرت باشند ولی باز تنها باشی. نقاش دلم همیشه آسمان دلم را سیاه رنگ می‌کند، هر چقدر به

یادداشت‌های یک آدم مجهول

شنبه بازار

رفتم رادیو «مهدی استاد احمد» را دیدم که خوشحال و خندان است. پرسیدم چرا می‌خندی؟ گفت: «کلاس کارم خیلی بالا رفته! یک نفر از من پرسید چه کاره‌ام، من هم گفتم برای برنامه‌های رادیو می‌نویسم. طرف فکری کرد و گفت: پس برنامه‌نویسی؟!»

یکشنبه بازار

از سر کار که برمی‌گردم، در اتوبوس‌های مسیر خیابان شریعتی، آقای دستفروشی سوار می‌شود و برای تبلیغ کالاهایش، یک سری جملات مشخص را طوطی‌وار به مسافران تحویل می‌دهد: «خانمها و آقایون، من زن و بچه دارم، خرج زندگیم رو از این راه در می‌آرم. پس از رویت، هر خانم و آقای که میل داره از من خرید کنه. جنس رو از مغازه‌دار گرون نخرید، من با صد تومن سود، جنسم رو حلال‌وار ارائه می‌دم...» این که ما این جمله‌ها را از بس شنیده‌ایم، حفظ شده‌ایم، به جای خود، اما خیلی دوست دارم یک بار با او در مورد اصطلاح «حلال‌وار» که به کار می‌برد صحبت کنم و بخواهم آن را تغییر دهم. چون به نظر می‌رسد پسوند «وار» معنای شباهت دارد و «حلال‌وار» می‌شود یک چیزی توی ماه‌های حلال، و نه دقیقاً خود آن! چه کنیم دیگر، ما مجهولیم و سؤالات و درگیری‌های ذهنمان هم مثل خودمان، چپ اندر چیچی است!

دوشنبه بازار

Madly conversation !:
 - سلام، با آقای صدی کار داشتیم.
 - کار داشتی؟ یعنی الان دیگر کار نداری؟!
 - چرا... الان کار دارم. می‌شود صدایشان کنید؟
 - خودت کری!
 - یعنی چه، این چه طرز حرف زدن است؟ مگر من به شما اهانتی کردم؟
 - بله، شما شک کردید که من می‌توانم ایشان را صدا کنم یا نه. یعنی خیال کردید من لال هستم. پس خودتان کر هستید که این همه حرف زدم و نشنیدید!
 - من معذرت می‌خواهم! منظورم این بود که اگر زحمتی نیست آقای صدی را صدا کنید.
 - زحمت که هست. می‌دانید حرف زدن، آن هم صدا کردن کسی با صدای بلند، چند ماهیچه را در قسمت آرواره و حنجره، درگیر می‌کند؟!
 - بله، ولی شما آنجا نشسته‌اید تا برای همین درگیر شدن ماهیچه‌هایتان پول بگیرید!
 - اصلاً شما به طور اصولی مشکل دارید. از کجا می‌دانید که من نشسته‌ام؟! در

adamemajhool@yahoo.com



حالی که از صبح تا حالا مثل پلانست سگ (!) سرپا ایستاده‌ام.
 - چرا ایستاده‌اید؟ چراغ سبز شده، می‌توانید راه بیفتید!
 - نه بابا... تو هم پایه‌ای انگار! مایه‌اش را داری.
 - پس بیا از این هفته، یکی از بازارهای صفحه مجهول را به مکالمات منحصر به فرد خودمان اختصاص بدهیم.
 - باشد، قبول است! اسمش را هم بگذار «madly conversation»!

سه شنبه بازار

طی چند هفته‌ای که معلوم تصمیم گرفته بود صفحه‌اش را تعطیل کند، نامه‌های زیادی از شما خوانندگان مجله داشتم که در آنها نوشته بودید «چون معلوم دارد می‌رود، از این به بعد (یا دوباره) برای تو نامه می‌نویسیم، به شرط آن که کمی مهربانتر باشی.» پیش از آن هم بعضی‌ها پتان گفته بودند بعد از آن که من سر به سرتان گذاشتم، ناراحت شده و به دامان مهربان معلوم پناه برده‌اید.
 این که جوان‌های ما طاق‌انقاد و شوخی را ندارند و تا این حد تشنه محبتند، خوشحالم نمی‌کند و در ذهنم سؤالات گوناگونی به وجود می‌آورد. شاید این حالت بیشتر در نوجوان‌ها دیده شود اما نگرانم که نوجوانانی تا این حد حساس و آسیب‌پذیر، فردا روز چگونه می‌خواهند وارد اجتماعی شوند که با آنها به اندازه پدر و مادرشان، یا به اندازه معلوم، مهربان نیست؟

چهارشنبه بازار

خانم فمینیست یکی از پنج برگزیده جشنواره طنز بانو بود اما روز اختتامیه، به دلیل بارش برف، قید جایزه‌اش را زد و از میانه راه فرهنگسرای بانو برگشت خانه‌شان.
 اوشان هربار که برنده جایزه‌ای می‌شود ادعا می‌کند که باید حق‌التحریرش را زیاد کنند که اقتخار داده و در مجله جوانان کار می‌کند، به خصوص که اخیراً از یکی از مجلات دیگر هم به او پیشنهاد کار داده‌اند! او به من گفت: «من نرفتم سکه بهار آزادی‌ام را بگیرم، پس آدم مادی نیستم که برایم مهم باشد مثلاً به مناسبت نوروز یا عید غدیر که به کارندهای رسمی اینجا سکه می‌دهند، به ما نمی‌دهند. ولی به طور کلی عدالت هم چیز بدی نیست!»
 ما هم شده‌ایم خبرگزاری معترضان و منتقدان!

پنجشنبه بازار

در این روزهای سرد زمستان، گرمترین احساسات را نصیب کسی کن که در سردترین لحظه به یاد توست!



جمعه بازار

تو مو می‌بینی و سگ، پیشی مو!

دوشنبه ۹ دی ۱۳۸۷ شماره ۲۰۵۸



*** مهتاب خاموش:** «با این که نامه چند روزه آماده پسته ولی حالم اصلاً خوب نیست. یه کتابی بهم به ضد حال اساسی زده. یادونه چند نفر گفته بودن مجهول و معلوم شبیه شخصیت کامیاری سامان، در رمان «گندم» هستی؟ من اتفاقی اون کتاب رو خوندم... من آدم بی جنبه‌ای نیستم، اولین باری هم نیست که رمان خوندم. شاید باورت نشه ولی من تمام رمان‌ها و نصف کتاب‌های روانشناسی و اجتماعی کتابخانه چمستان رو خوندم هیچ کدومش این جور حالم رو نگرفت. تو هیچ کدوم این قدر راحت از زندگی عادی یه عده مردم معمولی و غیرمعمول چیزی ننوشته بود. یعنی من باید باور کنم که چنین زندگی‌هایی هم وجود داره؟ قلباً مطمئنم اما اصلاً دوست ندارم ببذیرم.

تا حالا فکر کردین ما چه آدمهای ناشکری هستیم؟ مثلاً خود من یه خانواده دارم که جونم به جوتشون بسته است، یه سرپناه که شاید بهترین و شیکترین خانه‌های دنیا هم نتونه جاش رو پرکنه، دوستانی که با دنیا عوضشون نمی‌کنم ولی... خیلی از ما آگه بابامون دو بار لب به سیگار زده باشه، فرتی دپرس می‌شیم که «آره، باباه معتاده!» یا «خدایا، این چه پدری بود به ما دادی؟» نمی‌گم سیگار بد نیست ولی همیشه بدتر از بد هم وجود داره. شاید باید شکر کنیم که حداقل پول سیگارش رو خودش در می‌آره و مارو تو هچل نمی‌اندازه.

تا بابامون یه پولی می‌ده و می‌گه بقیه پول شهریه رو هفته بعد ببر یا مثلاً این کلاس رو فعلاً بی‌خیال شو تا بعد، می‌گیم «آخه ما با این وضع، با این فکر آشفته، با این روان افسرده، چطور متمرکز بشیم رو درسامون؟» و از فرداش درس رو می‌گذاریم کنار، ولی باید خدارو شکر کنیم که مثل خیلی‌ها مجبور نیستیم هم درس بخونیم، هم کار کنیم، هم گرسنگی بکشیم و هم هزار تا غلط دیگه بکنیم. اون رمان رو خوندین؟ «نصرت» با تمام عشقی که به خواهرش داشت، با تمام عشقی که به کشورش داشت، دخترهای مملکت خودش رو صادر می‌کرد. «میترا» دست به هر کثافتکاری می‌زد تا زنده باشه و از گرسنگی نمیره.

وقتی فکر می‌کنم چنین آدمهایی وجود دارن بدم می‌آد از خودم و از خیلی‌ها که تا تقی به توفی می‌خوره دم از بدبختی می‌زنن. درسته که بین ما یکی عزیزترین کسش رو از دست داده، یکی مریضه، اون یکی باباش معتاده، یکی دیگه خواهرش فراریه و چه می‌دونم هزار مصیبت دیگه اما خدارو شکر که همه‌مون حداقل خانواده و سرپناه داریم. تا یه بچه بدبخت یا یه گدارو می‌بینیم دلمون به حالش می‌سوزه ولی همین که می‌ریم خونه، همه چیز یادمون می‌ره. چرا؟ مگه همین ما نیستیم که این همه ولخرجی و اسراف می‌کنیم، پس چرا آگه یه قدم خیر برداریم تا لب مرگ چشممون دنبال اینه که طرف، تلافی خویمون رو دو سه برابر بکنه...؟

با تمام این حرف‌ها من حتی یه لحظه هم احساس نکردم مجهول شبیه کامیاره و معلوم شبیه سامان...»



*** قاصدک از شیراز:** «حضرت علی (ع) فرمود: پادشاه انسان پاکدامنی که می‌تواند گناه کند، ولی بر اثر پاکدامنی از گناه پرهیز کند، از شهید در میدان نبرد کمتر نیست و چه بسا پاکدامن و عفیف، در شمار فرشتگان باشد.»

*** Danger از اصفهان:** «آلبرت اینشتین گفته است: زندگی کردن تنها دو راه دارد، یکی

این که تصور کنید هیچ چیز معجزه نیست و دیگری این که همه چیز را معجزه بدانید.»

*** سونیا از تهران:** «حتی اگر در مسیر درستی هم باشی، اگر حرکت نکنی تو را زیر خواهند گرفت.»

*** سعیده از ایران زمین:** «موفقیت، نقطه مقابل شکست نیست. یک دوندۀ ممکن است آخرین نفر به نقطه پایان برسد ولی اگر رکورد خود را بشکند، او موفق شده است.»

*** شکوفه اصلی‌نوب از گچساران:** «اندیشیدن به پایان هر چیز، شیرینی حضورش را تلخ می‌کند. بگذار پایان تو را غافلگیر کند، درست مانند آغاز.»

*** سها از جیرفت:** «مجهول برات اسم افراسیاب رو انتخاب کردم، یه اسم شاهنامه‌ای. امیدوارم که دوست داشته باشی.»

*** پری دریا از دریای خزر:** «مجهول جونم می‌تونم دریا صدات کنم؟»
- بیهو! (۱) بگین مادر ما بلانسیب اشتباه کرده برامون اسم گذاشته دیگه!

*** مجهول از شیراز:** «مجهول گاهی اوقات وقتی به تو فکر می‌کنم سردرد می‌گیرم، آخه هیچ نقطه معلوم و مشخصی نداری و چقدر خوب است که خداوند به ما از روحش هویتی داد به بلندای افق تا موجودی باشیم معلوم. یعنی ممکنه آدمی وجود داشته باشه که در زندگیش هیچ نقطه معلومی نداشته باشه؟»
- اتفاقاً من در زندگیم دقیقاً یک نقطه معلوم دارم و اون هم توی حرف «جیم» از اسمم دیده می‌شه!

*** محسن (پشت کنکوری) از ساری:** «مجهول ماه گرفتگی شروع شده من رو گرفتن، تو مواظب خودت باش.»
- مطمئنی قضیه، چاه گرفتگی نبوده!؟

*** م. کاظمی از سیاهکل:** «ترانه‌سراها واقعاً خیلی مظلوم واقع شدن. تو هر مجله‌ای که می‌بینی، با صدتا بازیگر و خواننده و فوتبالیست و... مصاحبه می‌شه اما دروغ از یه شاعر خوب یا یه ترانه‌سرا... واقعاً قشر ما شعرا چقدر مظلوم واقع شدن.»
- نمی‌دوم چرا یاد اون لطیفه افتادم که یه مار مولکه می‌ره بین دو تا مار، بعد می‌گه ما سه تا مار کجا داریم می‌ریم!؟

*** جوجه جامانده از پاییز از بندرعباس:** «دبیر هندسه ما می‌گفت هر مسأله یک مجهول دارد، آن را که به دست آوردید، مسأله حل می‌شود. در این فکر بودم که مجله ما هم یک مجهول دارد، ولی تورو از کجا پیدا کنیم تا مشکل حل بشه؟»
- تو همون مسائل هندسه‌ات رو درست حل کن، من خودم، خودم رو معرفی می‌کنم!

*** گاه‌رون بلوف از تبریز و یلیج:** فقط خواستم بگم نامه‌ات رسید، وگرنه نفهمیدم اصولاً این نامه رو واسه چی برای من فرستادی!؟

*** Butista BOMB از شهرشون:** ده‌ها سؤال تو نوبت چاپن، سؤال تو هم همین‌طور.

*** یاس از گچساران:** همین الانش هم خیلی‌ها با من درد دل می‌کنن، چرا فکر می‌کنی با روحیه‌ام سازگار نیست؟

*** هامون از پشت کوه:** «مجهول بعضی وقتا دلم می‌خواد پیام مجله و تورو خفه کنم. آگه تا حالا این کاررو نکردم از خوش‌شانسی تو نیست، بلکه از بی‌ارادگی خودمه.»
- بی‌ارادگی تو هم از خوش‌شانسی من نیست. این نشون می‌ده تو فرقی با یه آدم خفه شده نداری! (کاریکلماتور بفرست)

*** الهه دریا از دریا:** «مجهول واقعاً بعضی از جملات مجله‌تون همه رو سر کار می‌گذاره‌ها! تو یه قسمت از مجله نوشته بود آیا می‌دانید که هرگز نمی‌توانید آرنج خودتان را لیس بزنید؟ حالا بچه‌ها از وقتی این رو خواندن، سعی دارن آرنجشون رو بلیسن. تو شهر هرکس رو نگاه می‌کنی می‌بینی آرنجش رو گرفته بالا و سعی می‌کنه زبونش رو برسونه بهش!»
- آیا می‌دانید که هرگز نمی‌توانید معدل ۲۰ کسب کنید!؟

مهمانی شهدا در کربلای ایران

اشاره: فاطره‌ای که در ذیل می‌آید، نقل از جانباز علی ممدودند - از مسؤولان تفحص لشکر محمد (سول الله(ص)) - است، که چند سال پیش به شهادت رسید. اکنون که ممدودند در بهشت آرمیده است، نقل این فاطره شاید نقبی بزند به آن (روزهای خوب خدا).

سال ۱۳۶۱ در عملیات والفجر مقدماتی (فکه) از واحد تخریب لشکر محمد رسول الله(ص) به گردان حنظله مأمور شده بودم. دوستی داشتم به نام «حسین رجبی» که خیلی با من رفیق بود. در شب عملیات یک لحظه از من جدا نمی‌شد؛ شدیداً به هم وابسته بودیم. در آن شدت درگیری در فکه، هر وقت از من عقب می‌ماند، بلند صدایم می‌کرد: ممدودند! و به هر صورتی که بود، همدیگر را پیدا می‌کردیم. در شب عملیات از یک کانال بزرگ رد می‌شدیم، که دیدم تعدادی نیرو داخل کانال نشسته‌اند. از آن‌ها پرسیدم: بچه‌های کجا هستید؟ گفتند: گردان کمیل. گفتیم: چند روز است که در این‌جا هستید؟ گفتند: سه روز.

چند کانال دیگر که رد شدیم، دیگر هوا کمی روشن شده بود. بچه‌ها گفتند نماز صبح را بخوانیم و شروع به خواندن نماز صبح کردیم. عراقی‌ها ما را محاصره کرده بودند و ما اطلاع نداشتیم. با روشن تر شدن هوا، متوجه شدیم که در محاصره هستیم. در همین حین، تیراندازی را شروع کردند و اولین تیر به «حسین یاری نسب» - فرمانده گردان حنظله - خورد و شهید شد. او تنها کسی بود که لباس فرم سپاه به تن داشت. عراقی‌ها از سر کانال شروع به قتل عام بچه‌ها کردند. در همین حین یک گلوله هم به سر رجبی خورد و به زمین افتاد.

درگیری شدت زیادی پیدا کرده بود و ما تنها یک راه بازگشت داشتیم که از میدان مین بود. اول میدان مین یک موشک مالیوتکا عمل نکرده روی سیم خاردار افتاده بود و این تنها راه و نشانه بود برای بازگشت. داخل کانال انباشته از شهدا بود. به اتفاق چند نفری که مسیر برگشت را می‌آمدیم، وارد میدان مین شدیم و پشت یک تپه خاکی کوچک پناه گرفتیم. چهار لول عراقی‌ها همه‌ی بچه‌ها را قلع و قمع می‌کرد.

همه‌ی ما به شدت مجروح شده و جراحات زیادی برداشته بودیم، ولی مصمم بودیم تا مجروحان را از مهلکه نجات دهیم. متأسفانه از ما چند نفر فقط من زنده از میدان مین خارج شدم و بقیه را عراقی‌ها به شهادت رساندند. در حین عقب آمدن، به همان کانالی که بچه‌های گردان کمیل بودند، رسیدیم. متوجه شدم به غیر از تعداد انگشت شماری، بقیه شهید شده‌اند. من با چشم خودم در حدود نود شهید در این کانال دیدم و تعداد دیگری که در میدان مین به شهادت رسیده بودند.

به انتهای کانال که رسیدیم، دیدم چند نفر در گوشه‌های نشسته‌اند، و به دلیل تشنگی و گرسنگی زیاد، رمق حرکت کردن ندارند. به هر صورتی که بود، به کمک همدیگر چند کیلومتر پیاده‌روی کردیم و خودمان را به یک خاکریز بزرگ رساندیم. به نزدیکی خط بچه‌هایمان که رسیدیم، از خستگی و خونریزی زیاد، دیگر هیچ چیز نفهمیدم و فقط احساس می‌کردم که روی برانکار هستم. تمام این صحنه‌ها در ذهن من ماند، تا این که قضیه‌ی تفحص شروع شد.

یک دهه بعد

سال ۱۳۷۱ اتفاقاً اولین جایی که مشغول تفحص شدیم، همان محور والفجر مقدماتی بود (قتلگاه فکه). من خیلی اصرار داشتم که کانال گردان کمیل و حنظله را پیدا کنیم. بسیار گشتم و بالاخره کانال گردان کمیل را یافتیم و همان شهدایی را که من آن شب داخل کانال دیده بودم، (حدود ۹۰ شهید) از زیر خروارها خاک بیرون کشیدیم.

سپس چند روز به دنبال کانال گردان حنظله گشتم، ولی آن‌جا را نمی‌یافتیم؛ علت هم این بود که عراق کانال‌ها را پر و صاف کرده و روی آن را مین گذاری کرده بود.

من هر چقدر به مسؤولان می‌گفتم که کانال دیگری هم وجود دارد که بچه‌های گردان حنظله درونش هستند، کسی جدی نمی‌گرفت؛ تا این که یک روز حاج محمد کوثری - فرمانده لشکر - به منطقه آمد. من به ایشان گفتم: من چون آن شب در

گردان بودم و همه چیز را هم کاملاً به یاد دارم، می‌دانم که این‌جا کانال حنظله است. به دستور ایشان دوباره تفحص در همان حول و حوش فعال شد. حالا چطور گردان حنظله را پیدا کردیم، این خودش حکایتی است.

شب عملیات که ما در حین عقب نشینی می‌خواستیم وارد میدان مین شویم، موشک مالیوتکا را که عمل نکرده بود، دیدیم؛ و حالا بعد از سال‌ها آن موشک به همان صورت بر روی سیم خاردارها افتاده بود و این جرقه‌ای بود در ذهنم برای به یاد آوردن آن شب.

سپس وارد میدان مین شدیم و همان تپه خاکی را که در شب عملیات به آن پناه برده بودیم، یافتیم. در همین موقع، حاج محمد کوثری به یک تکه استخوان برخورد نمود، که فهمیدیم یک بند انگشت است. حاج محمد زمین را زیر و رو کرد و به یک شهید برخورد کردیم که بر پشت شهید با خط درشت نوشته شده بود حنظله. با خوشحالی فراوان آن منطقه را زیر و رو کردیم، ولی متأسفانه بعد از ده روز، شهید دیگری پیدا نشد. دیگر از غصه دلم داشت می‌ترکید. مطمئن بودم که تمام شهدای گردان در همین اطراف هستند و به آن‌ها خیلی نزدیکم. خیلی به خدا و شهدا توسل جستم.

دوازده روز به تنهایی در همان اطراف به دنبال نشانه‌ای از کانال بودم؛ تا این که یک روز که وارد میدان مین شده بودم، ناگهان چشمم به یک تکه از لباس سبز سپاه افتاد، که قسمتی از آن بیرون زده بود. با دست‌هایم خاک‌ها را کنار زدم؛ دیدم شهیدی است که لباس سبز سپاه بر تن دارد. فریاد زنان به طرف بچه‌ها دویدم، و با چشمان اشکبار فریاد می‌زدم: پیدا کردم، پیدا کردم.

به سید میرطاهری - مسؤول گروه - گفتم: سید! گردان حنظله را پیدا کردم. بچه‌ها همگی به سوی آن منطقه حرکت کردند. شهیدی را که از زیر خاک بیرون آورده بودم، نشان دادم و گفتم: این شهید، برادر حسین یاری نسب است. سید گفت: شما از کجا مطمئن هستید؟ گفتم: چون تنها کسی که در شب عملیات لباس سپاه بر تن داشت، یاری نسب بود.

آن روز تا شب، پانزده شهید را از زیر خاک بیرون آوردیم و با احترام در معراج شهدا جا دادیم. با همت بچه‌ها، شهدای گردان حنظله را که در یک گور دسته جمعی مدفون شده بودند، یافتیم. «حسین رجبی» هم در میان سایر شهدا بود. سلام بر مفقودان عزیز، که پناهی جز نسیم صحرا و مادرشان فاطمه‌ی زهرا(س) ندارند.

ارسال نامه‌ی تاریخی امام خمینی(ره) به گورباچف

حضرت امام خمینی(ره) در اواخر عمرشان، نامه‌ای خطاب به گورباچف - رهبر اتحاد جماهیر شوروی - نوشتند و در آن ضمن پیش‌بینی سقوط مارکسیسم و کمونیسم، پیام دعوت به فطرت و توحید را برای وی ارسال کردند و در مورد فرو افتادن در دام نظام سرمایه‌داری غرب به وی هشدار دادند. امام خمینی(ره) در این نامه، با پیش عمیق الهی خود، نوشتند: «برای همه روشن است که از این پس کمونیسم را باید در موزه‌های تاریخ سیاسی جهان جستجو کرد؛ چرا که مارکسیسم جابوگی هیچ نیازی از نیازهای واقعی انسان نیست؛ چرا که مکتبی است مادی و با مادیات نمی‌توان بشریت را از بحران عدم اعتقاد به معنویت که اساسی‌ترین درد جامعه‌ی بشری در غرب و شرق است، به در آورد.»

ایشان در فرازهای دیگری از پیامشان، گوشزد نمودند که: «شما اگر بخواهید در این مقطع تنها گره‌های کور اقتصادی سوسیالیسم و کمونیسم را با پناه بردن به کانون سرمایه‌داری غرب حل کنید، نه تنها دردی از جامعه‌ی خویش را دوا نکرده‌اید، که دیگران باید بیایند و اشتباهات شما را جبران کنند؛ چرا که امروز اگر مارکسیسم در روش‌های اقتصادی و اجتماعی به بن‌بست رسیده است، دنیای غرب هم در همین مسایل - البته به شکل دیگر - و نیز در مسایل دیگر گرفتار حادثه است.»

حضرت امام(ره) در پایان نامه نوشتند: «اکنون بعد از ذکر این مسایل و مقدمات، از شما می‌خواهم درباره‌ی اسلام به صورت جدی تحقیق و تفحص کنید، و این نه به خاطر نیاز اسلام و مسلمین به شما، که به جهت ارزش‌های والا و جهان‌شمول اسلام است که می‌تواند وسیله‌ی راحتی و نجات همه‌ی ملت‌ها باشد و گره مشکلات اساسی بشریت را باز نماید.»

هیأت اعزازی از طرف امام راحل(ره) به سرپرستی آیت الله جوادی آملی در روز سیزدهم دی‌ماه ۱۳۶۷ وارد مسکو شد و پیام امام خمینی(ره) را همراه با تبیین و تفسیر به گورباچف ابلاغ کرد.

ترشی بندری

مواد لازم:

تمر هندی: یک بسته، موسیر: ۵۰ گرم، هویج: سه عدد، خیار: سه عدد، رب انار: ترش: یک لیوان، بادنجان متوسط: ۳ عدد، سیر: یک بوته، کرفس: ۲-۳ شاخه، گل کلم: یک کیلو، فلفل سبز ریز: ۵۰ گرم، سیب زمینی ترشی: نیم کیلو، ادویه ترشی: یک تا دو قاشق سوپخوری، گوجه فرنگی کال: ۵ عدد، آب گوجه فرنگی غلیظ: یک لیوان، سبزی معطر خردشده: یک لیوان (نعناع، گشنیز، مرزه، ترخون)

طرز تهیه:

فلفل‌های سبز قلمی را با کمی سرکه و نمک بجوشانید تا نرم شود. تمر هندی را درون ظرفی ریخته و مقداری سرکه روی آن بریزید و به طور کامل هم بزنید، سپس آن را درون یک صافی بریزید و هسته‌های آن را جدا کنید. گوجه فرنگی‌ها را به صورت نگینی خرد کنید. هویج‌ها و سیب‌زمینی‌ها و سیرها را پوست بکنید و ریز خرد کنید. برگ‌های کرفس را جدا کنید و آن‌ها را هم به اندازه هویج خرد کنید. خیارها را (بدون پوست گرفتن) خرد کنید و در صافی بریزید؛ مقداری نمک روی آن پاشید و ۳-۲ ساعت صبر کنید تا آب اضافی آن برود. موسیرهای خشک را به مدت ۵-۶ ساعت در آب خیس کنید، ۳-۲ بار بشویید، ریشه‌ها و قسمت‌های زاید آن را بگیرد و به صورت درسته یا ریز شده استفاده کنید. بوته‌های گل کلم را از هم جدا کنید و به طور کامل ریز کنید. سبزی‌های معطر خردشده‌ی ترشی را با تمامی مواد بالا مخلوط کنید. بادنجان‌ها را با پوست یا بدون پوست به صورت دلخواه به شکل حبه قند خرد کنید و با کمی سرکه بجوشانید تا نرم شود؛ سپس به همان صورت که داغ است؛ به بقیه مواد اضافه کنید و به طور کامل مخلوط کنید.

ادویه ترشی، رب انار، آب گوجه فرنگی غلیظ شده و تمر هندی رقیق شده با

سرکه را به مخلوط اضافه کنید. مخلوط آماده شده را درون ظرف مخصوص ترشی بریزید و سرکه را به آن اضافه کنید تا روی آن را بپوشاند. نمک را هم به میزان دلخواه به ترشی بیفزایید. استفاده از مقدار بیشتری نمک در صورتی که شور نشود مدت و کیفیت نگهداری ترشی را بیشتر خواهد کرد.

دانستنی × خانه

از بین بردن کرم چوب

برای نابود کردن کرم چوب که وسایل چوبی خانه از قبیل کمد، میز و صندلی را سوراخ می‌کنند، باید قسمت‌هایی که کرم سوراخ کرده به مدت دوازده یا پانزده روز متوالی پیاز به آن قسمت‌ها بمالید.

لکه خودکار

شیر لکه‌های ناشی از جوهر خودکار را پاک می‌کند و می‌توانید با یک اسفنج و مقداری شیر لکه خودکار را مرتفع سازید و از دوغ نیز می‌توانید برای این منظور استفاده کنید و راه دیگر استفاده از ماست است.

لکه‌های رنگ

برای لکه‌زدایی رنگ‌ها باید بدانیم که چندین نوع رنگ داریم و بعداً برای هر نوع از آنها تدبیر خاصی بیندیشیم. سه نوع رنگ داریم:

۱- لکه‌های مربوط به آبرنگ ۲-

لکه رنگ پلاستیکی ۳- لکه رنگ روغنی

۱- زدودن لکه آبرنگ: زدودن لکه

آبرنگ ساده است. برای این منظور باید

لکه را با آب سرد بشویید سپس با آب

نیمگرم و پودر رختشویی آن را تمیز بشویید

و آب بکشید و اگر خیلی سمج باشد، پنبه

را به گلیسیرین آغشته کنید و روی آن بمالید سپس با آب گرم و پودر رختشویی بشویید و آب بکشید و اگر نتیجه نگرفتید از ترابنتین استفاده کنید.

۲- لکه‌های پلاستیکی: ابتدا اضافی رنگ را بتراشید سپس نفت خام بمالید و با پنبه پاک کنید و سرانجام با آب گرم و صابون بشویید و آبکشی نمایید.

۳- لکه‌های رنگی روغنی: اگر کهنه و خشک است پاک کردن آن تقریباً غیرممکن است اما در صورتی که هنوز خشک نشده و با فقط یکی دو روز پیش اتفاق افتاده است باید چنین کرد: از روی هر نوع پارچه اضافه رنگ را با لبه‌ی تیز کاردک بگیرید، بعد پنبه‌ای را با ترابنتین آغشته کنید و روی لکه بمالید سپس با پنبه دیگری پاک کنید، این کار را چندین بار تکرار کنید و ته رنگ را نیز با آب گرم و پودر لباسشویی از بین ببرید. مسلماً از نتیجه کار راضی خواهید بود.

تمیز کردن چتر

برای تمیز کردن چتر، از اسفنجی که آغشته به آب و آمونیاک است استفاده کنید و به تمام سطوح چتر بکشید، پس از خشک شدن بار دیگر

اسفنج را در

آب و سرکه

خیس کنید

و به روی

آن بکشید.

سپس چتر

را خشک

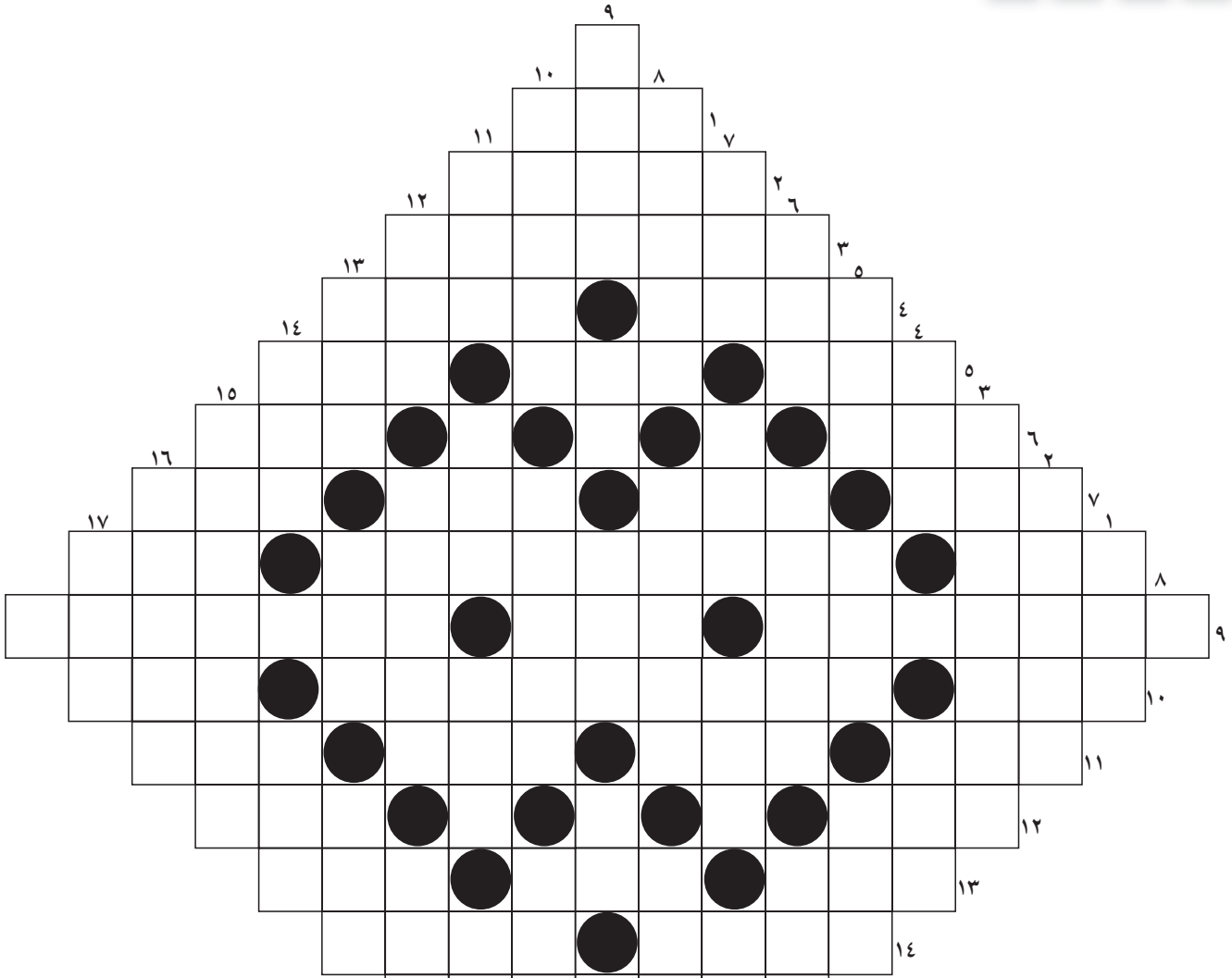
کنید. با این

کار رنگ و لطافت

اولیه خود را باز خواهد

یافت.





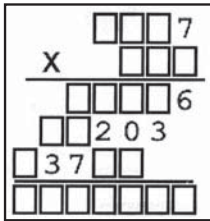
عمودی:

- ۱- خوراک به قدر رفع نیاز ۲- مادر فریدون در روایت شاهنامه ۳- کنفرانس در مجمعی ۴- بانگ و فریاد - لطیفه ۵- عقاب سیاه - عطیه و بخشش - فوری ۶- دریاچه‌ای در ترکیه - بخشی از چشم - ماه تحویل سال مسیحی - تجارت ۷- خزنده گزنده - گلو - تقویت امواج رادیویی - آگاه و خبره - محل احتکار ۸- از القاب تشریفاتی بانوان - از نعمات الهی - مادر مقدس عیسی مسیح (ع) - سرگشته - الفبای موسیقی ۹- کاشف الکلی - درخت زبان گنجشک - طویل‌ترین رود جهان - خوراک پشت پای مسافر - غله پاک‌کن ۱۰- آن که در زمین جو کشت می‌کند - منسوب به تلف شدنی - نیلی رنگ - جاده قطار - عدد شتابان ۱۱- توانایی - از رودهای مرزی - اندام پرواز - جمع انجیل - درخت انگور ۱۲- نکویش جاودان ماند - آسان و میسر - عید مذهبی مسیحیان جهان - استانی در جنوب باختری کشورمان ۱۳- برکت سفره - ذهن و خاطر - جوانمرد ۱۴- ابزار قالبیابی - پُرتمک ۱۵- اصطلاحی در کارشکنی ۱۶- تاریخ تولد عیسی مسیح (ع) ۱۷- صومعه.

افقی:

- ۱- صلیب ۲- نفت سیاه ۳- کشوری که دارای بزرگترین کلیسای جهان است ۴- پزشک تجویز می‌کند - ماه دانش‌آموز ۵- فردوسی پاکزاد از آن به شیرین یاد کرده است - روشنایی ۶- قوم کهن ایرانی ۷- مجموعه دوازده ماه - سوره مردم ۷- مباحثات - چهارچوب عکس - عقب ماندن - دست‌آموز ۸- قطار - منسوب به آریا نیسم، مسلکی در دین مسیحیت - درخت لرزان ۹- باران عیسی مسیح (ع) - دو رویی - یکی از شعب سه‌گانه دین مسیحیت ۱۰- آب تنی - مثنوی فلسفی و عرفانی از «حکیم سنایی» - کدر ۱۱- گوشه - قهرمان کتاب «ایلپاد» - هذیان - خوشحال ۱۲- جانوری درنده از خانواده پلنگ - از وسایل آرایشی خانم‌ها ۱۳- پشت خمیده - عطر آهو - جوهر آدمی ۱۴- قاضی ورزشی - سرد و خنک ۱۵- از جنس نایلون ۱۶- آماس عضوی - از ابزار کشاورزی ۱۷- کمبود آن سبب گواتر می‌شود - جام جهان‌نما ۱۸- جزیره‌ای در جنوب آفریقا ۱۹- کتاب مقدس مسیحیان ۲۰- کشوری در قاره آفریقا ۲۱- گونه‌ای کاغذ - حرف فاصله رسان ۲۲- خوراک پرنده - درخت ۲۳- یکی دیگر از شعب سه‌گانه دین مسیحیت.

معما

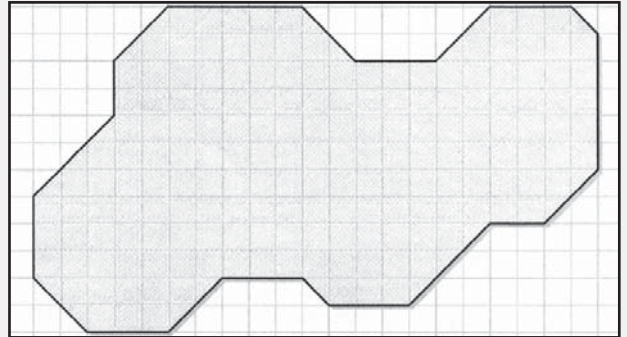


مسابقه شماره ۱۷

ضرب ۴ در ۳ رقمی زیر را می‌توانید انجام دهید. فکر کنید جای مربع‌های خالی چه اعدادی می‌توانیم قرار دهیم؟ به دو نفر از کسانی که بهترین پاسخ را ارسال کنند جایزه‌ای تعلق می‌گیرد. مهلت ارسال: ۳ هفته پس از انتشار مجله.

بازی هندسی

شکل زیر را به دو قسمت کاملاً مساوی تقسیم کنید. به گونه‌ای که دو تا شکل شبیه هم به وجود آید.



کشورهای مخفی

در سه جمله انگلیسی زیر نام ۶ کشور پنهان است، می‌توانید آنها را بیابید؟

- 1-In the united Nations we denounce the wholesale ban on atomic weapons
- 2-Rush decisions may lead to trouble so through analysis is required-2
- 3-The king and queen eat breakfast and lunch in afine palace

چیستان

- * آن چیست بعد از آنکه آن را به کسی دادید می‌توانید نگاهش دارید؟
- * آن چیست که تمام روز پشت پنجره به کمین نشسته و تا راهی می‌یابد به سراغ خوراکی‌ها می‌رود و تمام شب هم غیث می‌زند!
- * من شروع بیماری اما پایان سراب هستم، نمی‌توانی بدون من احساس بهتری داشته باشی. می‌توانی مرا در باران بیابی. همیشه در بلا هستم اما هرگز در خطر نیستم. ممکن است بتوانی مرا در آفتاب پیدا کنی اما در تاریکی به هیچ وجه پیدا نمی‌شوم. من چیستم؟
- * آن چیست وقتی نمی‌دانید چیست سخت است وقتی می‌دانید آسان می‌شود؟

«ب» حرف

سجده

قیل

چیستان

چین / شال

چا

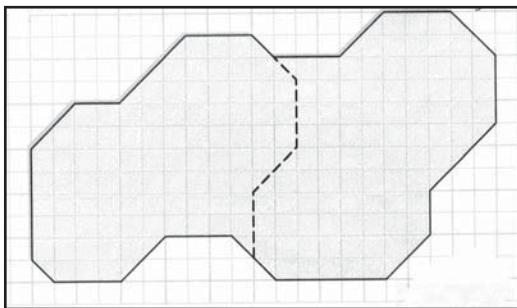
سوئد / لبنان

China / Nepal - ۳

Ghana - ۲

Sweden / Lebanon - ۱

کسپوهای عجیب



کسپوهای عجیب

هفت‌جمله

پاسخ مسابقه شماره ۱۱

برای اینکه بتوانیم با ۵ عدد ۵ به ۳۷ برسیم راه حل زیر پیشنهاد می‌شود:
 $37 = 5 \div 5 + 185 \div 5 = 5 \div (120 + 120) + 5 \div 5 = (5 + 5)!$
 ۵! یعنی ۵ فاکتوریل که می‌شود: $1 \times 2 \times 3 \times 4 \times 5 = 120$
 متأسفانه این مسابقه شرکت‌کننده‌ای نداشت.

پاسخ مسابقه شماره ۱۲

آخرین دختر سبیش را همراه با سبد برداشته است به همین دلیل یک سبب درون سبد باقی می‌ماند.
 برندگان این شماره لیلی دو روشی از اصفهان و بلدربچین صورتی از قزوین هستند که هدیه‌ای به رسم یادبود به آدرس این عزیزان ارسال خواهد شد.
 دیگر عزیزانی که در این شماره شرکت کرده‌اند عبارتند از:
 علی پورمحبی از تهران؛ صبا یوسفی از تنکابن؛ شمیم تراب پرهیز از رامسر؛ سمیرا ترابی از رامسر؛ آرزوسادات طباطبایی، احمد مهرجو از تهران.

آیا می‌دانستید...؟

(فرستنده: رضا اولادی (مونتلا) از قزوین)

- * عمر خورشید پنج میلیون سال است.
- * حنجره‌ی زرافه تار صوتی ندارد.
- * عمر کهکشان راه شیری ده میلیارد سال است.
- * لایه پوستی که آرنج دست را پوشانده هر ده روز یکبار عوض می‌شود.
- * در هر قطره آب ۳۳۰۰ میلیون اتم وجود دارد.
- * مورچه نسبت به بدنش بزرگترین مغز را دارد.
- * روپاه همه‌چیز را به رنگ خاکستری می‌بیند.
- * ۱۳۰۰ کره زمین در سیاره مشتری جای می‌گیرد.
- * میزان انرژی که خورشید در یک ثانیه تولید می‌کند برای تولید برق موردنیاز تمام کشورهای جهان برای مدت یک‌صد سال کافی است.
- * حس بویایی خرس تقریباً صد برابر حس بویایی انسان است.
- * بدن انسان قادر است در ظرف یک ساعت دو لیتر عرق تولید کند.
- * در یک ثانیه بیش از ۵۰۰۰ بیلیون بیلیون الکترون به صفحه تلویزیون برخورد می‌کند و تصاویر آن را بوجود می‌آورد.
- * آنجیر خشک کرده ۴ برابر بیشتر از آنجیر تازه مقوی است.
- * اولین عکس دنیا را یک افسر فرانسوی در سال ۱۸۲۷ در منزل خود ثبت کرد.
- * سرکه در سه هزار سال پیش در مصر مصرف می‌شده است.
- * چشم هر مگس دارای ۱۰ هزار عدسی می‌باشد.
- * در دنیا از هر ۵ نفر چهار نفر موهایشان تیره است.
- * اولین تماس تلفنی در ایران در سال ۱۲۸۵ خورشیدی در تهران برقرار شد.
- * اغلب رژه‌های لب از فسیل ماهی‌ها تشکیل شده است.

خواب عمیق، حافظه و خلاقیت را تقویت می کند

پژوهشگران تاکید کردند، خواب عمیق به تقویت حافظه و خلاقیت کمک می کند. تحقیقات جدید نشان می دهد که بر هم زدن خواب به طور جدی فرایند حافظه سازی را مختل می کند. به گفته پژوهشگران حتی چرت زدنی که عمیق و تخلیه کننده تنش ها باشد، برای تقویت حافظه مفید است و خلاقیت و قدرت تصویرسازی ذهنی خود را بهبود می بخشد. خواب عمیق هر چند هم که کوتاه باشد برای بهبود عملکرد حافظه سودمند است. نتایج این تحقیق در نشست انجمن علوم اعصاب در دانشگاه نیویورک ارائه شده است. دانشجویان در این نشست بیش از اینکه روی مدت زمان خواب تاکید کنند، روی کیفیت خواب متمرکز شده اند.

افراد شاد و دارای احساسات مثبت کمتر به سرماخوردگی دچار می شوند

افراد شاد و دارای احساسات مثبت کمتر به سرماخوردگی دچار می شوند. افراد شاد، سرزنده و آرام و نیز کسانی که از احساسات مثبت برخوردارند هنگام قرار گرفتن در معرض ویروس سرماخوردگی کمتر از دیگران به بیماری مبتلا می شوند، حتی زمانی که افراد شاد دچار سرماخوردگی می شوند نشانه های کمتری از بیماری در آنها دیده می شود که این نشان می دهد مقاومت افراد شادتر در مقابل بیماری های عفونی به سبب شاد بودن نیست بلکه به سبب خصلت هایی است که با بروز احساسات مثبت از قبیل خوشبینی، برون گرایی، هدفمند بودن در زندگی و عزت نفس مرتبط است، پس باید احتمال اینکه احساسات مثبت خطر ابتلا به بیماری ها را کاهش می دهد را جدی بگیریم.

سرماخوردگی طولانی مدت را جدی بگیرید



پزشکان می گویند که گرفتگی بینی و سردرد بیش از دو هفته نمی تواند نشانه یک سرماخوردگی ساده باشد. در ابتدای امر نشانه های ابتلا به سینوزیت و سرماخوردگی یکسان است ولی پس از گذشت سه تا پنج روز در حالی که نشانه های سرماخوردگی رو به بهبود می رود، نشانه های سینوزیت مانند گرفتگی بینی، ترشحات پشت حلق و درد پیشانی و گونه شدیدتر می شود. سینوزیت در صورتی که درمان نشود می تواند چند ماه و حتی تا چند سال در بدن باقی بماند و کهنه شود، این در حالی است که تجویز آنتی بیوتیک می تواند درمان موثری بوده و به راحتی آن را برطرف کند.

بی اشتهایی را جدی بگیرید



رئیس سومین کنگره سرطان های دستگاه گوارش، گفت: یک بی اشتهایی به تنهایی می تواند اولین علامت سرطان معده باشد. میزان عمر بیمار مبتلا به سرطان معده بستگی به زمان تشخیص دارد. وی با بیان اینکه گاهی بیماران تمام علائم گوارشی مرتبط با سرطان معده را جدی نگرفته و هنگامی مراجعه می کنند که سرطان در تمام حفره شکمی آنها پخش شده است. در این حالت بیمار کمتر از یک سال عمر خواهد کرد. این در حالیست که بیمارانی که به موقع تشخیص داده شده و مورد درمان قرار می گیرند، سال های طولانی به زندگی خود ادامه خواهند داد. در حال حاضر تعداد بیمارانی که پس از تشخیص تا ۵ سال زنده بمانند در کشور ما زیاد بالا نیست اما با آشنا کردن مردم، تشخیص و درمان به موقع نتیجه بسیار بهتری خواهیم داشت. سرطان معده در سرطان های مردان مقام اول را دارد. ۴۰ درصد سرطان ها قابل پیشگیری هستند و ۴۰ درصد سرطان ها نیز قابل درمان هستند.

فریب دستگاه های کوچک کننده بینی را نخورید

رئیس انجمن تحقیقات رایبولژی درباره شیوه جدید کلاهبرداری از مردم با استفاده از دستگاه های کوچک کننده بینی هشدار داد. دکتر محسن نراقی متخصص جراحی گوش، گلو و بینی با بیان اینکه در حال حاضر عده ای سودجو و فرصت طلب، بهره مندی از تبلیغات کاذب، به ویژه از طریق برنامه های ماهواره ای، در تلاش برای فریب مردم به ویژه زنان و دختران جوان متقاضی جراحی زیبایی بینی هستند، خاطرنشان کرد: این نوع دستگاه ها به هیچ عنوان در دنیای پزشکی مورد تایید علمی نبوده و فقط نوعی سودجویی محسوب می شود. به همین علت به مردم توصیه می شود در دام تبلیغات کاذب و همراه کننده گرفتار نشوند. عضو آکادمی جراحان پلاستیک و ترمیمی صورت آمریکا افزود: هم اکنون برخی کرم های موضعی نیز به عنوان کوچک کننده بینی در بازار عرضه می شود که به هیچ عنوان قابلیت علمی و درمانی ندارند. وی همچنین گفت: در حال حاضر به دلیل اطلاع رسانی های گسترده مراکز علمی، پزشکی و مسئولان مربوطه و به واسطه تلاش چشمگیر رسانه های مختلف گروهی، شاهد کاهش قابل توجه متقاضیان عمل های جراحی زیبایی و پلاستیک غیر ضروری در مراکز درمانی کشور هستیم.

شکم باد می کند

هفته سال قبل ازدواج کردم. از آن زمان تاکنون شکم سروصدا دارد. دوستان و اطرافیان میگویند «بدنم هوا کشیده است.» دکتر رفتم، گفت، معده‌ام مشکل دارد. اگر یک جا به مدت یک ساعت بی‌تحرک بنشینم شکم باد می‌کند. در زمستان و سرما بدتر می‌شود و با خوردن ماکارونی و ترشی وضعیت‌ام رو به وفامت می‌گذارد. اما با هر ماملگی ماله فوب می‌شود و بعد از ماملگی مجدد شکم باد می‌کند که در طول دوبار بپه‌دار شدن این را تجربه کرده‌ام. دکتر آمپرازول (روزی یک عدد ناشتا) تجویز کرد که فایده‌ای نداشته است. چه کنم؟

الف - ب اسعدآباد ۲۹ ساله



خانم گرمی، شما دچار کولیت عصبی یا IBS (سندرم روده تحریک پذیر) هستی و می‌توانم بگویم گاهی امپرازول آن را بدتر هم می‌کند. چند توصیه می‌کنم و به سرعت شما بهبودی را تجربه خواهید کرد. اول اینکه وسط وعده‌های غذایی و تا یکساعت پس از غذا از خوردن هرگونه مایعات اجتناب کنی. البته خوردن آب و دیگر مایعات در ساعات دیگر مانعی که ندارد هیچ، توصیه هم می‌شود. دوم اینکه ۲ عدد قرص پانکراتین را در میان وعده‌های غذایی صرف کنی (وسط غذا) (به جای پانکراتین می‌توانی از قرص دیجستینو نیز استفاده کنی). سوم اینکه تا می‌توانی غذا را آهسته‌تر و طولانی‌تر بخوری و تا حد امکان از حرف زدن یا نگاه به تلویزیون و یا کارهای دیگر خودداری کنی. و در آخر یک تا دو ساعت قبل از غذا خوردن یکعدد قرص کلیدینوم - سی را در دستور کار درمانی‌ات قرار دهی. آنقدر زود و کامل خوب می‌شوی که خودت هم باورت نمی‌شود! امتحان کن، موفق و سالم باشی.

می‌خواهم همه راه‌ها را امتحان کنم

سلام آقای دکتر شباک. من به اضطراب فکری (وسواس فکری) مبتلا هستم و همه راه‌ها، از جمله، رفتن به نزد روانپزشک، روانشناس، مشاور و... (را امتحان کرده‌ام) و حالا می‌خواهم هیپنوتیزم را هم امتحان کنم، شاید از این طریق مالم فوب بشد. به من نگویند نزد روانپزشک برای انجام دارودرمانی مراجعه کنم. فوکش با هیپنوتیزم هم فوب نمی‌شود دیگر. می‌خواهم برای فوب شدنم همه راه‌ها را امتحان کنم. لطفا شماره تلفن مطب‌تان را در اختیارم بگذارید.

تینا - قزوین

خانم تینا عزیز، من تمام نوشته‌های شما را حتی با اسامی مختلف به دقت خوانده‌ام. من اگر بدانم حتی یک مولکول می‌توانم به تو کمک کنم از آن دریغ نخواهم کرد. اینجانب می‌خواستم و می‌خواهم تو با آسانترین راه به درمان برسی. شما می‌توانید با شماره تلفن مشاوره مجله تماس و شماره تلفن کلینیک را از ایشان بگیرید و اینجانب و همکارانم مشتاقانه جهت درمان شما لحظه شماری خواهیم کرد. مطمئن هستم و مطمئن باش که با کمک یکدیگر و خدای مهربان که همیشه در ابتدای نامه‌هایت از آن یاد می‌کنی بهبودی و سلامت روحی و روانی‌ات را به زودی به دست آورده و تجربه خواهی کرد. انشاءالله.

توجه:

خوانندگان عزیز می‌توانند سؤالات خود را درخصوص مشاوره پزشکی، حقوقی و تحصیلی به آدرس مجله بفرستند تا کارشناسان مجرب با پاسخ‌های لازم راهگشای مشکلات‌شان باشند. ضمناً می‌توانید همه روزه از ساعت ۸ صبح الی ۱۴ با تلفن ۲۹۹۹۳۳۴۶ یا ۲۹۹۹۳۳۰۳ سؤالات خود را مطرح کنید تا در اختیار مشاوران قرار گیرد.

تمرکز ندارم

باسلام به پزشک معتمد مهله، دفتری ۲۳ ساله هستم که به خاطر یک سری مشکلات با پنج قرص اعصاب با دوز بالا دو مرتبه فوکش کرده ولی نبات یافته‌ام. حالا ذهنم خیلی کند شده طوری که کشیش هیچ مطلبی را ندارد و دچار فراموشی شده‌ام. وقتی چیزی می‌گذارم. بعداً نمی‌توانم آن را پیدا کنم. تمرکز ندارم. احساس می‌کنم خیلی فست‌ه‌ام اما از چی؟ نمی‌دانم. آیا امکان دارد عوارض داروها باشد؟

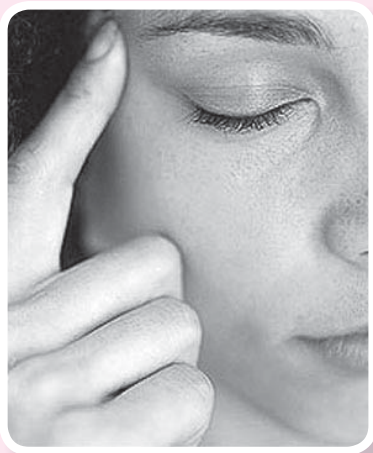
اردبیل A

A دختر ۲۳ ساله. تمام علائمی را که ذکر کرده‌ای نشان از یک بیماری است به نام افسردگی. البته باید جهت اطلاع تو و دیگر خوانندگان محترم مجله نکته مهمی را یادآوری کنم که فرق است بین غمگین بودن و افسردگی، لذا هر غم و اندوهی افسردگی نیست، افسردگی یک بیماری است که علائمی دارد که آن نیز حتماً نیاز به درمان، بخصوص درمان دارویی دارد و باید بگویم شما دچار بیماری افسردگی هستی ولی از نوع خفیف. فراموشی، عدم تمرکز، خستگی و... همه علائم افسردگی تو می‌باشند، نه عوارض دارو. اینکه هنوز علائم تو برطرف نشده‌اند نشانه آن است که یا داروها زیر نظر پزشک محترمت باید کم کم افزوده شوند و یا باز هم با نظر پزشک اگر نیاز بود تغییر کنند. فقط یادت باشد که این‌ها علائم بیماری تو می‌باشند که به زودی با درمان پیگیر و صحیح از بین خواهند رفت.

تپش قلب، سردرد و لرزش دارم

باسلام، دو سال است که ازدواج کرده و یک سال است که فواهان بپه‌دار شدن هستم اما تاکنون نتیجه نگرفته‌ام. دکتر یک بار IVF کرد و داروی کلومفین تجویز کرد که روزی سه بار قرص را می‌خوردم و عوارض تپش قلب، سردرد، لرزیدن بدن در من دیده می‌شد. دکتر گفت، همسرم مشکل دارد و باید قوی شود. سوالم از شما این است که آیا می‌شود فقط شوهرم قرص بفورد زیرا من خیلی اذیت می‌شوم.

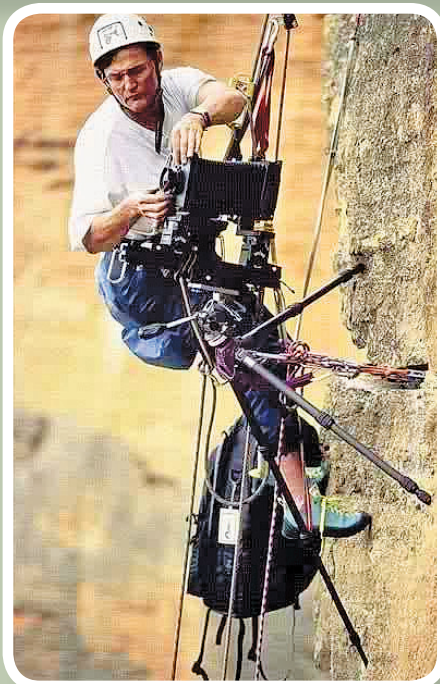
صادقیان - اصفهان ۱۹ ساله



خانم صادقیان البته من آزمایشات شما و یا همسر گرامیتان را ندارم که بگویم چه طور شده که یک بار در این مدت کوتاه IVF کرده‌ای ولی به نظر می‌رسد که مشکل از طرف همسر شما باشد که اگر این باشد و تو کاملاً سالم باشی، نیاز به خوردن دارو نداشته و نداری. و بهتر است که درمان اختصاصاً جهت همسران انجام گیرد نه شما.

عکاس که عکس می گرفت همه عمر...!

اندیشه مصور





دانش آموزان
کلاس اول
ابتدایی
غیرانتفاعی امام
موسی کاظم (ع)
همراه آموزگار
محترم مشان
- آقای حسن
سماکی - لوشان



دانش آموزان
مدرسه
شبانه روزی
سبز دشت بافق
فرستنده:
علی زکی زاده

یاد یار

می دانید که عکسهای یادگاری
دوران مدرسه و دانشگاه
زیباترین و خاطره انگیزترین
عکسهای زندگی همه ماست.
اگر شما هم با ما هم عقیده
هستید، می توانید عکسهای
دسته جمعی کلاس، مدرسه یا
دوستان دوران دانشگاهی (در
حال تحصیل) خود را با ذکر
مشخصات کامل در پشت
عکس یا صفحه ای جداگانه و
نوشتن شماره تلفن تماس،
جهت ارتباط و اطلاع از چاپ
عکس، به نشانی مجله ارسال
کنید تا در صفحه روزنه
چاپ شود. حتماً روی پاکت
بنویسید (مربوط به صفحه
روزنه- یادیار)



دانش آموزان دبستان طریق القدس گچساران
فرستنده: مهدی نارکی،

Golcito

صابون آواکادو:

دارای روغن طبیعی آواکادو
قدرت نفوذ و جذب آسان
حافظ لطافت و شادابی پوست



صابون عسل و بادام:

حاوی عصاره عسل و بادام
تقویت کننده پوست
موثر در احیاء و تولید سلول های پوست
افزایش ماندگاری رطوبت بر روی پوست



صابون کره کاکائو:

حاوی کره کاکائو ۱۰۰٪ طبیعی
افزایش قابلیت ارتجاعی پوست
جلوگیری از چین و چروک
مرطوب کننده و نرم کننده پوست های خشک
موثر در درمان پوست های آسیب دیده در اثر نور خورشید



لابراتوار آرایشی بهداشتی پاویز
تلفن: ۸۰ - ۸۸ ۰۳ ۲۷۷۹ - فکس: ۸۸ ۰۳ ۳۷۲۶
Web Site: www.pavij.com
E-mail: info@pavij.com

